

نگاه

نشریه‌ی کانون پژوهشی «نگاه» - دفتر سی و پنجم - اوت ۲۰۲۰

پاندومی کرونا، سرمایه داری و جامعه‌ی بشری!
چه خواهد شد؟ چه باید کرد؟

پاندومی کرونا، سرمایه داری و جامعه ی بشری! چه خواهد شد؟ چه باید کرد؟

* یادداشتی بر این دفتر:

از برزخ کروتا تا دوزخ سرمایه داری!

بیژن هدایت

صفحه ی ۳

«نگاه» می پرسد

* لیلا دانش

صفحه ی ۱۰

* حسن آزاد

صفحه ی ۱۷

* ناصر پایدار

صفحه ی ۲۰

* فرهاد بشارت

صفحه ی ۲۸

سیروس بینا

* بحران کرونا، کالبدشناسی تسخیر جهان، و التقاط چپ سنتی

صفحه ی ۳۲

از میان مقالات

* کشاورزی سرمایه دارانه و «کووید نوزده»: یک ترکیب مرگ بار

صفحه ی ۴۵

مایک دیویس - برگردان: نرگس ایمانی

* بحران کرونا؛ هیولایی که سرمایه داری لقمه در دهانش می گذارد!

صفحه ی ۴۹

* ترکیب بندی مجدد گره زمین پس از شیوع جهانی ویروس کرونا: سه فرضیه ی ژئوپولیتیک

فیلیپ اس گلوب - برگردان: شهباز نخعی

صفحه ی ۵۳

ساموئل حیات - برگردان: سمیه رستم پور

* «دموکراسی» در آزمون کرونا!

صفحه ی ۵۶

فرد وستون - برگردان: مهرداد امامی

* درس های بحران ویروس کرونا در ایتالیا برای کارگران جهان

صفحه ی ۶۰

* کرونا و طبقات کارگر غرب: تلاقی رکود اقتصادی قریب الوقوع با شوک کرونا

اینگار زولتای - برگردان: هوشنگ هادیان

صفحه ی ۶۶

برگردان: نسترن امیریان

* و بعد از ویروس؟ مخاطرات پیش رو! مقاومت در سال طاعون

صفحه ی ۷۲

* یک تقاضا از مسئولین محترم سایت های اینترنتی

صفحه ی ۷۹

از برزخ کرونا تا دوزخ سرمایه داری!

سرمایه داری بی اعتنا از کنار هشدارهای دانش مندان اپیدمولوژیست گذشتند و حتا اخطار «سازمان بهداشت جهانی»، سپتامبر ۲۰۱۹، را ندیده گرفتند: «ما در معرض تهدید واقعی یک شیوع جهانی ویروس هستیم، که بی نهایت مرگ بار است و با حمله به مجاری تنفسی می تواند موجب مرگ ۵۰ تا ۸۰ میلیون تن و نابود کردن پنج درصد از اقتصاد جهانی شود.»

سرمایه داری و جامعه ی طبقاتی محصول آن، جامعه ای که بر مبنای سودآوری سرمایه و ثروت اندوزی هر چه بیش تر اقلیتی صاحب سرمایه، به ازای بردگی مزدی و فقر و گرسنگی روزافزون اکثریتی از مردمان کارگر و فرودست سازمان یافته است، در مقابل پاندومی کرونا به زانو در آمد و فجایعی غیرقابل تصور آفرید. پاندومی صریح و روشن به صدها میلیون مردمان این جهان، حتا به ناباورترین آن ها، نشان داد سرمایه داری و سیاست نئولیبرالیستی آن، در چهار دهه ی اخیر، که با خصوصی سازی های گسترده مبنی بر «کارایی برتر» بازار، جهان را به شرکت خصوصی ابرنگاه ها و ابرثروت مندان بدل کرده است، که حتا از توان تهیه ی کافی ماسک، دست کش، مواد ضد عفونی کننده، و تجهیزات پزشکی کافی و ضرور در مقابله با ویروس ها و پاندومی ها برخوردار نیست. این واقعیت را می شد از همان روزهای آغاز شیوع کرونا در چشمان نگران و بهت زده ی مردمانی که به مراکز خرید هجوم می بردند؛ در قفسه های خالی فروش گاه ها؛ در جدال بر سر خرید دستمال توالت؛ در صف های طویل جلوی بیمارستان ها و درمان گاه ها؛ در خشم و عجز کادر درمانی از فقدان امکانات کافی و ضرور

آشکار خواهد شد، به نوبه ی خود جامعه ی بشری را بیش از پیش با بحران های اجتماعی مواجه خواهد کرد.

دولت های سرمایه داری در مقابله با ویروس کرونا و شیوع جهانی آن، فروماندگی و ناکارآمدی سیاسی و اجتماعی و اخلاقی خود را آشکار کردند؛ آن هم در حالی که از مدت ها پیش از بروز و شیوع آن، زنگ خطر توسط بسیاری از دانش مندان اپیدمولوژیست به صدا در آمده بود. و هشدارها در مورد احتمال ظهور و شیوع یک ویروس همه گیر جدید - بر متن مخاطرات روزافزون ناشی از تخریب فزاینده ی زیست محیطی، کشاورزی سرمایه دارانه، تولید صنعتی مواد غذایی و... - ارایه شده بود.

ووهان چین، پنجمین شهر بزرگ جهان با بیش از یازده میلیون جمعیت، مبدا بروز و شیوع ویروس کرونا، نمونه ای برجسته از نقش سرمایه داری در تخریب زیست محیطی و ایجاد زمینه ی مناسب بروز ویروس ها و پاندومی ها است. کارخانه های بی شمار، تجارت جهانی شده، گردش گری گسترده، جمعیت انبوه و در حال انفجار کارگران و فرودستان، رونق کشاورزی سرمایه دارانه توسط شرکت های بزرگ در حاشیه ی شهر، تولید صنعتی مواد غذایی، جنگل زدایی از منطقه، نگه داری حیوانات وحشی در مجاورت حیوانات اهلی جهت مصرف غذایی، بازار فروش پُر رونق هر دوی این نوع حیوانات، و...، به ناگزیر تخریب زیست محیطی، تغییرات آب و هوایی، و امکان بروز و شیوع ویروس کرونا، «کووید ۱۹»، را به هم راه آورد. این ویروس و همه گیری جهانی آن، ناشی از وجود سرمایه داری و ذاتی کارکرد این نظام است. از همین رو، دولت های

این، چهره ی دیگری از جهان است؛ چهره ای ناآشنا! شهرها از جنب و جوش فرو مانده اند؛ خیابان ها از مردمان تهی گشته اند؛ مرزهای کشوری و شهری کلید شده اند؛ موتور اتوبوس ها، قطارها و هواپیماها از کار افتاده اند؛ مراکز کار تعطیل و میلیون ها کارگر بیکار یا به مرخصی اجباری فرستاده شده اند؛ موسسات آموزشی به فعالیت خود پایان و ده ها میلیون ها دانش آموز و دانش جو از تحصیل باز مانده اند؛ مراکز تفریحی و ورزشی، سینماها، تئاترها، ورزش گاه ها، تعطیل شده اند؛ دید و بازدیدهای دوستانه، در آغوش کشیدن عزیزان، ملاقات مادر - پدر بزرگ ها، از برنامه ی زندگی خط خورده اند؛ نیمی از مردمان جهان در چهاردیواری خانه ها محبوس هستند؛ در قرنطینه ی اجباری به سر می برند؛ در انزوا، و در هراس از مرگ، نظاره گر این روزهای تلخ و اندوه بارند... این، چهره ی دیگری از جهان است! جهانی ناشاد، خموش و دل نگران، که کم تر به گذشته اش می ماند! همه ی این ها به سبب ویروسی که، بدون گذرنامه، و به یمن جهانی شدن روند تولید و زندگی سرمایه دارانه، از این گوشه به آن گوشه ی جهان سفر می کند و مردمان را مبتلا می سازد؛ بیش از همه، کارگران و فرودستان را! و این تازه همه ی این ماجرای تلخ و غم بار نیست. آن چه در این چند ماه بر جهان گذشت - و کم تر در مباحث پیرامون این ویروس گُشوده، در قیاس با سایر مصایب ناشی از آن، به میان می آید - به گونه ای کم سابقه به خشونت خانگی علیه زنان و کودکان، به افسردگی و اضطراب، پناه بردن به مواد مخدر، خودکشی، تن فروشی و بزه کاری، و... دامن زده است. این مصایب اجتماعی، که عمق و گستره ی آن ها به تدریج بیش تر

در درمان بیماران؛ در خاک سپاری مردگان در گورهای جمعی؛ در غُصه‌ی بی انتهای مردمانی، که عزیزان‌شان در تنهایی از دست رفته بودند و... دید!

سرمایه داری در مواجهه با پاندومی کرونا

دولت‌های سرمایه‌داری در مقابله با پاندومی کرونا ابتدا تعلل کردند، به پنهان‌کاری روی آوردند، خطر همه‌گیری جهانی آن را ندیده گرفتند، اوضاع را طبیعی جلوه دادند، و... تا چرخ اقتصاد از کار نیفتد و در سودآوری سرمایه خللی ایجاد نشود. این سیاست غیرمسئولانه در قبال جامعه‌ی بشری، موجب همه‌گیری بیش از پیش ویروس کرونا شد. و آن‌گاه که پاندومی گوشه و کنار جهان سرمایه‌داری را زیر پا گرفت، به مخاطرات غیرقابل تصور اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دامن زد، به ناچار به مقابله با آن برخاستند. سیاست دولت‌های سرمایه‌داری در میدان این مقابله، سیاستی هم‌گون و یک‌سان نبود. و از برپایی قرنطینه و تعطیلی محدود مراکز کار به منظور ایجاد «فاصله‌ی اجتماعی» تا برقراری اندک محدودیت‌های اجتماعی، با هدف ابتلای یک جمعیت کثیر به ویروس، جهت حصول به «مصونیت گله‌ای» را در بر می‌گرفت. هیچ‌یک از این دو سیاست اصلی، که به درجات کم یا زیاد توسط تمامی دولت‌های سرمایه‌داری به اجرا در آمد، اما، در متن نقصان ساختاری نظام سلامت و درمان سرمایه‌داری جهانی، توان مقابله‌ی ریشه‌ای با پاندومی کرونا را نداشت و نمی‌توانست از همه‌گیری گسترده‌ی آن جلوگیری کند.

موثرترین و قطعی‌ترین سیاست مقابله با شیوع یک ویروس و پاندومی، پیش‌گیری آن است؛ سیاستی که به وجود تجهیزات ضرور پیش‌گیری: واکسن، ماسک، مواد ضدعفونی‌کننده، بیمارستان‌های مجهز و مناسب، دستگاه‌های تنفس مصنوعی، کیت‌های آزمایش‌گاهی... و نیروی انسانی کافی و کارآزموده: کادر پزشکی، پرستار، متخصص آزمایش‌گاهی... گره خورده است. در فقدان این تجهیزات و امکانات، هیچ سیاستی کمک موثر و قطعی به کنترل شیوع ویروس و پاندومی نخواهد کرد.

در هر دو سیاست اصلی دولت‌های سرمایه‌داری در مقابله با پاندومی کرونا، یک وجه انزجارآور، بی‌مسئولیتی در قبال جان و سرنوشت سالمندان و در واقع، سیاست سالمندکشی آن‌هاست. در جامعه‌ی

سرمایه‌داری، مردمان سالمند - بیماران با سیستم دفاعی ضعیف، از کار افتادگان، همه‌ی آن‌هایی که توان کار و تولید ارزش اضافی را از دست داده‌اند - جمعیت «اضافی» و «وبال گردن»، محسوب می‌شوند. آن‌ها از منظر سرمایه و اصل سودآوری آن، عُمر خود را کرده‌اند. مورد نیاز نیستند. نگاه داری از آن‌ها، هزینه‌بر است. پس، می‌توان در شرایط شیوع یک ویروس و پاندومی، آن‌ها را قربانی کرد! از دایره‌ی مراقبت و درمان بیرون گذاشت! تجهیزات و امکانات مناسب را از آن‌ها دریغ نمود! و به این واسطه، در هزینه‌های معالجه، بیمه‌های دوران بیماری و بازنشستگی، مخارج نگاه داری در خانه‌های سالمندان، صرفه‌جویی نمود و میلیاردها دلار سود برد. بی‌دلیل نیست، که درصد کثیری از جان باختگان پاندومی کرونا، حتا در کشورهای به اصطلاح پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری، در «دموکراسی»های غربی، سالمندان، بیماران با سیستم دفاعی ضعیف و از کارافتادگان هستند.

علاوه بر این، در جامعه‌ی سرمایه‌داری، ویروس‌ها و پاندومی‌ها هم‌سویه‌ی طبقاتی می‌یابند و بیش از همه از میان کارگران و فرودستان قربانی می‌گیرند. ویروس و پاندومی، فقیر و غنی نمی‌شناسد، اما، درمان آن در جامعه‌ی طبقاتی بی‌تردید فقیر و غنی، جیب‌پر از پول یکی و خالی دیگری را، از هم تمیز می‌دهد و بر این مبنا عمل می‌کند. میلیاردها مردم کارگر و فرودستی، که جان و هستی محقرشان در گرو بردگی مزدی است؛ در خانه‌های نمور و تاریک حاشیه‌ی شهرها، در حلبی‌آبادها و زاغه‌های مخروبه، روزگار می‌گذرانند؛ فاقد کم‌ترین امکانات بهداشتی و بیمه‌های بیکاری و درمانی هستند؛ چگونه می‌توانند از شر همه‌گیری ویروس‌ها و پاندومی‌ها در امان بمانند؟! چگونه می‌توانند توصیه‌های مراکز بهداشتی در حفظ سلامت خود را رعایت کنند؟! «در خانه بمانید»، «دستان خود را مرتباً با صابون یا ژل الکل بشوید»، «فاصله‌ی اجتماعی را رعایت کنید»، و توصیه‌هایی از این دست، بیش از حد برای این میلیاردها جمعیت جامعه‌ی سرمایه‌داری، «تجملی» و دور از دست‌رس است! چنین توصیه‌هایی ناظر بر هستی واقعی این مردمان نیست. کمکی به آن‌ها نمی‌کند. بنا به برآوردهای نهادهایی چون «سازمان ملل» و «بانک جهانی»، که چندان هم دقیق نیستند، بیش از ۱۵۰ میلیون مردم جهان نابرابر و

وارونه‌ی سرمایه‌داری بی‌خانمان هستند؛ یک میلیارد و ۵۶۰ میلیون نفر از مردم جهان (حدود ۲۰ درصد) خانه‌ی مناسب ندارند؛ بیش از یک میلیارد نفر در زاغه‌ها زندگی می‌کنند؛ حدود سه میلیارد نفر به آب تمیز و صابون دست‌رسی ندارند... این وضعیت وحشت‌زا محصول کارکرد سرمایه‌داری است، درست مانند ویروس‌ها و پاندومی‌ها که در اثر بی‌توجهی و بی‌مسئولیتی سرمایه‌داری در قبال جان و سرنوشت جامعه‌ی بشری، امکان بروز و شیوع می‌یابند.

نظام سلامت و بهداشت در بحران

پاندومی کرونا پرده از نقصان ساختاری نظام سلامت و بهداشت در جامعه‌ی سرمایه‌داری برداشت و بی‌مسئولیتی سرمایه‌داری در قبال جان انسان را عریان کرد. پاندومی نشان داد، که معنای عملی خصوصی‌سازی‌های گسترده در زمینه‌ی سلامت و بهداشت و کالایی کردن آن، چه سُبَعانه جان انسان را وثیقه‌ی سودآوری سرمایه می‌کند.

جهان سرمایه‌داری پیش از این پاندومی نیز بحران در نظام سلامت و بهداشت را به پیش‌صحنه‌ی جامعه آورده بود. شیوع ویروس‌های همه‌گیری چون «سارس» و «آنفلونزای خوک» و... هر یک به نوبه‌ی خود، بر کمبودهای ساختاری نظام سلامت و بهداشت در جامعه‌ی سرمایه‌داری انگشت‌تاکید گذاشته بود. با این همه، دولت‌های سرمایه‌داری نه تنها هیچ راه‌کار عاجل و موثری در رفع این کمبودها در پیش نگرفته بودند، که برعکس مرتباً سقف بودجه‌ی نظام سلامت و بهداشت را تنزل داده بودند. خصوصی‌سازی گسترده‌ی بیمارستان‌ها و مراکز بهداشتی، فروش نهادهای تحقیقاتی پزشکی به شرکت‌های سرمایه‌داری خصوصی، تخصیص اندک بودجه به فعالیت‌های علمی در حوزه‌ی پیش‌گیری از بیماری‌های مُسری، کشف و تولید واکسن، کاهش نیروی انسانی نظام سلامت و بهداشت و بخش‌های خدماتی مربوط به آن، انجماد دست‌مزدها به رغم سختی و مشقت این کار، افزایش سرسام‌آور هزینه‌های درمان، و... از یک سو، به سودآوری نجومی شرکت‌های خصوصی سرمایه‌داری در این عرصه انجامید. از سوی دیگر، اما، کارآیی نظام سلامت و بهداشت جامعه به ویژه برای اکثریت عظیم مردمان آن، کارگران و فرودستان، را به قهقرا برد.

پاندومی کرونا «غیرقابل کنترل» شد و بر





حسب برآوردهای رسمی فقط در موج اول خود تا به امروز (بیستم ژوئیه) جان بیش از ۶۰۰ هزار نفر را گرفت و بیش از ۱۵ میلیون نفر را مبتلا کرد (برآوردهای رسمی، به قطع، تعداد واقعی کشته شدگان و مبتلایان را انعکاس نمی دهند. دولت های سرمایه داری آمارهای واقعی را کتمان می کنند، تا مایه بی آبرویی و فضاحت بیش تر آن ها نشود. تعداد واقعی ابتلا و مرگ و میر در خانه های سالمندان، در میان مردم کارگر و فرودست حاشیه ی شهرها، حلبی آبادها و زاغه ها، در بین پناهجویان ساکن اردوگاه ها، محبوسین در زندان ها و... در این آمارها ملحوظ نمی شوند)، چون سرمایه داری زیرساخت های لازم در نظام سلامت و بهداشت را ایجاد نکرد؛ چون غول های دارویی جهان سرمایه داری به جای تحقیق پیرامون ویروس ها و پاندومی های همه گیر و ساخت و تولید آنتی بیوتیک ها و آنتی ویروس های حیاتی، به ساخت و تولید داروهای پول ساز ضد ناتوانی جنسی مردان و محصولات زیبایی زنان پرداختند؛ چون به جای تامین هزینه ی ساخت کافی دستگاه های تنفس مصنوعی، کیت های آزمایش گاهی، بیمارستان های مجهز، آموزش و تربیت کادر انسانی متخصص، میلیاردها دلار صرف تسلیحات نظامی، جنگ، کشتار و آوارگی مردمان جهان کرد. نمونه ی کمبود تخت های بیمارستانی در بخش اورژانس، که در شرایط شیوع ویروس ها و پاندومی ها به شدت حیاتی هستند، در پیش رفته ترین (!) کشورهای سرمایه داری، به روشنی پرده از این توحش و جنایت سرمایه داری برمی دارد: در بخش اورژانس بیمارستان ها در آمریکا ۳۴.۷، در آلمان ۲۹.۲، ایتالیا ۱۲.۵، فرانسه ۱۱.۶، گره جنوبی ۱۰.۶، اسپانیا ۹.۷، و در ژاپن ۷.۳ تخت برای هر صد هزار نفر وجود دارد! بودجه ی ساخت «تخت»، یک وسیله ی بسیار ساده، در قیاس با بودجه ی هنگفت میلیاردی ساخت بمب های هوش مند و تسلیحات نظامی پیچیده، به حدی کم و تعداد آن در بیمارستان ها به اندازه ای اندک است، که بیماران پاندومی به ناگزیر در راهروهای بیمارستان ها بستری می شوند یا به اجبار در خانه می مانند، افراد فامیل را مبتلا می سازند، و سرانجام در فقدان کادر پزشکی و دارویی موثر جان می سپارند.

بحران سرمایه داری، بحران کرونا

بحران کرونا، نه تنها پرده از ناکارآمدی و

را باعث شده است. بر پایه ی برآورد این بانک، اقتصاد کشورهای پیش رفته ی جهان سرمایه داری در سال ۲۰۲۰ به طور متوسط ۷ درصد تنزل خواهد کرد.

«بانک مرکزی اتحادیه ی اروپا» هم در تازه ترین گزارش خود هشدار می دهد اقتصاد کشورهای عضو این اتحادیه ۵ تا ۱۲ درصد کوچک تر خواهد شد و خروج از رکود حاضر به یک زمان سه ساله نیاز دارد. رکود اقتصادی در آلمان، بزرگ ترین اقتصاد اروپای قاره، نزدیک به ۷ درصد اعلام شده و در فرانسه هم تولید ناخالص داخلی در سه ماهه ی اول ۲۰۲۰ با رقم منفی ۵٫۸، به سطح سال ۱۹۴۹ رسیده است. در بریتانیا، وضعیت بحران اقتصادی، پس از «برگزیت»، از این هم بدتر است. طی ماه های گذشته، اقتصاد بریتانیا با ۲۰ درصد تنزل رشد مواجه گشته است.

بنا به این گزارشات، بحران اقتصادی ناشی از «پاندومی کرونا»، قیمت بازار نفت را هم به طرز بی سابقه ای کاهش داده و در این اواخر، حتا، به کم تر از ۳۰ دلار رسانده است. در این آمارها و داده ها، به قطع، واقعیتی نهفته است. بحران کرونا، بی تردید، لطمات بسیار جدی بر اقتصاد سرمایه داری جهانی وارد آورده است. به بحران و رکود اقتصادی، آشفتگی در بازارهای مالی و تجاری جهان بیش از پیش دامن زده، بسیاری از بنگاه های سرمایه داری را به ورطه ی ورشکستگی کشانده، دامنه ی بیکاری را گسترده تر ساخته، اما موجب و موجد «بحران اقتصادی» نبوده است. پاندومی تنها بحران موجود را تشدید کرد و بر عمق و گستره ی آن افزود. اقتصاد سرمایه داری جهانی، در واقع، پس از بحران بزرگ مالی ۲۰۰۸، به هیچ روی نتوانسته بود

نقصان ساختاری نظام سلامت و بهداشت جامعه ی سرمایه داری برداشت، که بحران اقتصادی آن را هم تشدید کرد. در عین حال، این فرصت طلایی را هم برای دولت های سرمایه داری، کارشناسان اقتصادی و مدیای خادم آن ها ایجاد نمود، که بحران اقتصادی را ناشی از همه گیری جهانی پاندومی قلمداد کنند. نهادهای بین المللی سرمایه داری جهانی، این روزها، از ژرف ترین رکود اقتصادی جهان پس از رکود بزرگ دهه ی سی، به واسطه ی پاندومی کرونا، سخن به میان می آورند. «صندوق بین المللی پول»، در گزارش آوریل ۲۰۲۰، رکود اقتصادی ناشی از بحران پاندومی کرونا را بدترین رکود اقتصادی پس از رکود بزرگ در دهه ی سی می خواند و متوسط رشد جهانی برای سال ۲۰۲۰ را منفی ۳ درصد پیش بینی می نماید؛ در حالی که در گزارش ژانویه ۲۰۲۰ صندوق، میزان رشد اقتصاد جهانی برای این سال مثبت ۳٫۳ درصد تخمین زده شده بود. طبق گزارش آوریل صندوق، بر متن رکود اقتصادی ناشی از بحران «پاندومی کرونا»، میانگین کاهش حجم تولید ناخالص جهانی به ۹ هزار میلیارد دلار خواهد رسید. گزارش «بانک جهانی»، هشتم ژوئن ۲۰۲۰، هم از فروریزی ۵٫۲ درصدی تولید ناخالص داخلی جهان در سال جاری میلادی خبر می دهد. بنا به این گزارش، پیدایش آشفتگی در عرضه و تقاضای کالاها و خدمات، آشفتگی در بازارهای مالی و تجاری بین المللی، در قرنطینه گرفتار شدن حدود نیمی از جمعیت جهان، از کار افتادن بخش بزرگی از شبکه ی حمل و نقل ملی و بین المللی، تعطیلی پاره ای از موسسات و مراکز کار و... بزرگ ترین رکود اقتصادی ۷۵ سال اخیر جهان سرمایه داری

خود را از اثرات منفی آن بحران رها کند، نتوانسته بود خود را احیا نماید. این نظام اقتصادی دیری است ظرفیت رشد و انکشاف و خودگستری متعارف خود را از دست داده و بحران پشت بحران را در بازه‌های زمانی کوتاه تر تجربه می‌کند.

زنگ خطر بروز بحران موجود از ماه‌های پایانی ۲۰۱۸ به صدا در آمده بود. کاهش شدید، و گاه منفی، نرخ بهره‌ی بانک مرکزی در ایالات متحده و کشورهای اروپای قاره، نمادی از این بحران و دلیلی برای نگرانی مسئولان و کارشناسان اقتصادی سرمایه‌داری جهانی بود. بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان به دست انداز افتاده بودند، آهنگ رشد صنایع گُند شده بود، جنگ تجاری چین و ایالات متحده آغاز گشته بود، و بازارهای مالی و تجاری جهان را به هراس انداخته بود. «صندوق بین‌المللی پول»، در برآورد اوایل ۲۰۱۹ خود، رشد اقتصاد جهانی را گُند ارزیابی نموده و پیش‌بینی کرده بود نرخ رشد اقتصاد جهانی در این سال به حدود ۳٫۵ درصد و در ۲۰۲۰ به حدود ۳٫۶ درصد خواهد رسید. بنا به این برآورد، رشد اقتصادهای بزرگی چون آلمان در ۲۰۱۹ از ۱٫۹ درصد به ۱٫۳ درصد و آمریکا به ۲٫۵ درصد و در ۲۰۲۰ به ۱٫۸ درصد کاهش می‌یافت. «بانک جهانی» هم در ارزیابی‌های ۲۰۱۹ خود بر این باور بود، که روند رشد اقتصاد جهانی طی دو سال آینده گُند خواهد شد و به ۲٫۸ یا ۲٫۹ درصد خواهد رسید. هنوز از پاندومی کرونا خبری نبود، اما، بحران اقتصادی پیش‌بینی شده بود.

رکود اقتصادی، حتا، دومین اقتصاد بزرگ جهان سرمایه‌داری را هم مدت‌ها پیش از بروز پاندومی در بر گرفته بود. تولید ناخالص داخلی چین، که در ۲۰۱۷ به میزان ۶٫۷ درصد بود، در پایان سپتامبر ۲۰۱۸ به ۶٫۵ درصد رسید. به گزارش «مرکز آمار دولتی چین»، ژوئیه ۲۰۱۹، اقتصاد این کشور کم‌ترین نرخ رشد اقتصادی طی هفت سال گذشته را تجربه کرد و به ۴٫۸ درصد تنزل یافت؛ در حالی که طی دو ماه پیش از آن، به ترتیب ۵٫۸ و ۶٫۳ درصد بود. تحول اقتصادی در چین، بنا به اهمیت حیاتی آن در اقتصاد جهانی، به سرعت بر اقتصاد سایر کشورهای سرمایه‌داری تاثیر می‌گذارد. بسیاری از تحلیل‌گران اقتصادی، از جمله در «موسسه‌ی اقتصادی بین‌المللی پیترسون»، Peterson Institute for International Economics، (یک موسسه‌ی تحقیقاتی خصوصی در زمینه‌ی

مطالعه‌ی سیاست اقتصادی بین‌المللی در ایالات متحده) باور دارند، که تنها یک درصد کاهش رشد اقتصادی در چین به دو درصد کاهش رشد اقتصادی در جهان خواهد انجامید. دلیل روشن است. تحول اقتصاد سرمایه‌داری جهانی در دهه‌های اخیر - رشد سریع تولیدات صنعتی در متن آزادسازی تجاری، لغو قوانین دست و پاگیر سرمایه‌گذاری و... و هم‌چنین وجود نیروی کار ارزان، گسترده و ماهر در چین و...- مرکز اصلی تولیدات سرمایه‌داری جهانی را از غرب به این کشور منتقل کرد. در این سال‌ها، و به ویژه پس از بحران بزرگ مالی ۲۰۰۸، چین به مثابه کارخانه‌ی بزرگ سرمایه‌داری جهانی، بی‌وقفه برای اقتصادهای پیش‌رفته‌ی غربی، و اکثری از اقتصادهای سرمایه‌داری در گوشه و کنار جهان، همه‌گونه محصولات و ابزار و آلات واسطه‌ای مورد نیاز صنایع را، با قیمت‌های ارزان، تولید می‌کرد. به این سبب، سهم اقتصاد چین در تولید ناخالص داخلی جهان از ۴ درصد در ۲۰۰۳ به ۱۶ درصد در ۲۰۱۹ رسید. بی‌جهت نیست، که هر تحول اقتصادی منفی در تولیدات صنعتی در چین، به سرعت به شکل شوک‌های تقاضا یا عرضه در دیگر اقتصادهای سرمایه‌داری جهانی انعکاس می‌یابد و آن‌ها را با رکود و بحران مواجه می‌سازد. این وضعیت، که به ناگزیر به کاهش تقاضاها از چین می‌انجامد، به نوبه‌ی خود اقتصاد چین را بیش از پیش دچار تحول منفی کرده و به همان اندازه به تشدید بحران و رکود در دیگر اقتصادهای سرمایه‌داری جهانی منجر می‌گردد. گوشی تلفن هوشمند «آیفون»، محصول شرکت «اپل» آمریکا، یک نمونه از این سبک است. این گوشی در کارخانه‌های چینی، از جمله در شهر ووهان، تولید می‌شود. بازار بسیار پُر رونق این گوشی، در شرایط رکود تولیدات صنعتی در چین از اوایل سال گذشته، با کاهش در خور توجهی در عرضه مواجه شد، تا جایی که شرکت «اپل» ناگزیر گشت عرضه‌ی جدیدترین مدل تلفن هوشمند خود را به تاخیر بیندازد و با کاهش نرخ سود مواجه شود. این وضعیت فقط به گوشی «آیفون» شرکت «اپل» محدود نمی‌شود. گزارش مالی «فاکس کان»، Foxconn، تولیدکننده‌ی اصلی آیفون‌های «اپل»، در سه ماهه‌ی اول ۲۰۲۰، نشان می‌دهد سود این شرکت کاهش ۹۰ درصدی را تجربه می‌کند و به کم‌ترین میزان خود در دو دهه‌ی اخیر رسیده است. تولیدات این شرکت هم

در کارخانه‌های چین ساخته می‌شوند. شرکت «فیات کرایسلر»، یک نمونه‌ی دیگر است. این شرکت به دلیل کاهش تولید قطعات مورد نیاز از چین، به ناچار سطح تولید محصولات خود را کاهش داد. و تنزل ۲۹ درصدی از میزان سود خود در سه ماه نخست ۲۰۱۹، در قیاس با همین دوره در سال گذشته، را تجربه کرد. بحران موجود اقتصاد سرمایه‌داری جهانی قابل انتظار بود. از راه رسیده بود. بحران کرونا تنها عمق و گستره‌ی آن را تشدید کرد.

بحران بیکاری، فقر و گرسنگی

بیکاری، پدیده‌ی ذاتی سرمایه‌داری است؛ پدیده‌ای، که به ویژه در شرایط بحران و رکود اقتصادی، به یک سیاست اصلی سرمایه‌داری بدل می‌شود. سرمایه‌داری با بیکارسازی گسترده‌ی بردگان مزدی، از هزینه‌ی کار می‌کاهد. صرفه‌جویی می‌کند. روند نزولی نرخ سود را کاهش می‌دهد. و بار بحران و رکود اقتصادی را بر دوش توده‌ی کارگر می‌اندازد. سوی دیگر پدیده‌ی بیکاری، به سبب وجود ارتش پُر شمار ذخیره‌ی نیروی کار، تشدید فزاینده‌ی فشار و شدت کار بر کارگران شاغل، کاهش سقف بیمه‌های اجتماعی، جهت حصول باز هم بیش‌تر ارزش اضافی است.

بحران اقتصادی، و تشدید آن به واسطه‌ی پاندومی کرونا، به گونه‌ی کم سابقه‌ای به گسترش این پدیده میدان داده است. گزارش «سازمان جهانی کار»، ژانویه ۲۰۲۰، از کاهش شدید ساعت کار جهانی و در واقع، کاهش اشتغال حکایت می‌کند. بنا به این گزارش، ساعت کار جهانی در سه ماهه‌ی اول ۲۰۲۰ حدود ۴٫۴ درصد تنزل یافته، که معادل ۱۳۰ میلیون شغل تمام وقت می‌باشد. در سه ماهه‌ی دوم همین سال، انتظار می‌رود این کاهش به ۱۰٫۵ درصد، معادل ۳۰۵ میلیون شغل تمام وقت، برسد. بر حسب این برآورد، آمریکا با ۱۲٫۴ درصد و اروپا و آسیای مرکزی با ۱۱٫۸ درصد، بیش‌ترین میزان کاهش ساعت کاری، و کاهش اشتغال، را تجربه خواهند کرد. بخش خُرده‌فروشی، با حدود ۲۳۲ میلیون نفر شاغل و هم‌چنین کارگران اقتصادهای غیررسمی، که حدود ۱٫۶ میلیارد نفر هستند، بیش‌ترین آسیب‌ها را متحمل خواهند شد. «سازمان جهانی کار» هشدار می‌دهد نزدیک به ۲ میلیارد نفر یا بیش از نیمی از جمعیت کارگر جهان، در ۲۰۲۰، با ریسک از دست دادن شغل خود یا تبدیل کار تمام‌وقت به

پاره وقت روبرو هستند.

«موسسه‌ی مشاوره‌ی بوستون»، The Boston Consulting Group، (که در ۴۵ کشور دارای دفتر ارایه‌ی برنامه‌ریزی راه‌بردی و خدمات مشاوره‌ی مدیریت است و به عنوان یکی از سه شرکت بزرگ مشاوره‌ای در جهان شناخته می‌شود) هم باور دارد طی دو تا سه ماه آینده یک نفر از هر شش نفر در جهان، شغل خود را از دست خواهد داد و بیکاری جهانی به ۱۷ درصد افزایش خواهد یافت. بنا به برآورد تحلیل‌گران این موسسه، بیکاری نزدیک به ۸۰ درصدی در حوزه‌های مربوط به تولید صنعتی، هتل‌داری، رستوران، گردش‌گری، ساخت و ساز، و بخش خرده‌فروشی، اتفاق خواهد افتاد. در ایالات متحده، هم اکنون، رقم ثبت بیکاران از مرز ۴۰ میلیون نفر، بدون لحاظ میلیون‌ها بیکار غیررسمی، گذشته است. میزان بیکاری در ماه آوریل ۱۴،۷ درصد بود و پس از آن به ۱۷،۲ درصد افزایش یافته است، که بالاترین نرخ بیکاری در تاریخ ایالات متحده پس از رکود بزرگ دهه‌ی سی به شمار می‌رود.

پدیده‌ی بیکاری با فقر و گرسنگی عجین است. به گزارش «سازمان ملل»، حدود سه میلیارد نفر، یا بیش‌تر، از مردمان جهان سرمایه‌داری چنان در فقر به سر می‌برند، که حتی امکان تامین یک وعده غذایی سالم و لازم در روز را ندارند. انبوهی از این جمعیت گرسنه را کودکان شامل می‌شوند که اگر گرسنگی و سوءتغذیه آن‌ها را از بین نبرد، تأثیرات مخرب و درازمدتی بر سلامتی آن‌ها به جا خواهد گذاشت. بنا به این گزارش، حدود ۱۴۴ میلیون کودک، در ۲۰۱۹، رشدی کم‌تر از نرمال را به سبب گرسنگی و سوءتغذیه تجربه کرده‌اند. «سازمان جهانی غذا» هم

هشدار می‌دهد حدود ۱۳۰ میلیون نفر به انبوه گرسنگان جهان اضافه خواهد شد و خطر قحطی چهل کشور جهان را، که تعداد مردمان گرسنه‌ی آن‌ها به ۹۶۱ میلیون نفر خواهد رسید، در معرض تهدید جدی قرار خواهد داد. «آکسفام»، یکی از بزرگ‌ترین سازمان‌های بین‌المللی امداد رسانی برای ریشه‌کن کردن فقر و گرسنگی، در گزارش جدید خود، آوریل ۲۰۲۰، خطر گسترش فقر شدید را هشدار داده و آورده است: «در بدترین حالت، با کاهش ۲۰ درصدی درآمد‌ها، ۴۳۴ میلیون نفر دچار فقر شدید خواهند شد و تنها با درآمد ۱،۹ دلار در روز یا کم‌تر از آن زندگی خواهند کرد. بدین ترتیب، شمار کسانی که در فقر شدید زندگی می‌کنند به ۹۲۲ میلیون نفر افزایش خواهد یافت. هم‌چنین شمار کسانی که کم‌تر از ۵،۵۰ دلار در روز درآمد دارند، به ۵۴۸ میلیون نفر افزایش می‌یابد و به حدود چهار میلیارد نفر خواهد رسید... زنان بیش از مردان در معرض خطر خواهند بود؛ زیرا احتمال بیش‌تری وجود دارد که در بخش اقتصادهای غیررسمی یا خصوصی، حق اشتغال آن‌ها کاهش یابد یا اصلاً شغل خود را از دست بدهند. هم‌چنین بیش از دو میلیارد کارگر بخش غیررسمی در سراسر جهان حق دست‌رسی به دست‌مزد در زمان بیماری را نخواهند داشت.» تحقیقات مشترک «یونیسف» و نهاد «کودکان را نجات دهید»، می‌۲۰۲۰، هم بر افزایش ۱۵ درصدی شمار کودکان فقیر جهان تأکید دارد و شمار کودکان فقیر را به میزان ۶۷۲ میلیون کودک تخمین می‌زند. نهادهای بین‌المللی سرمایه‌داری و کارشناسان آن‌ها، البته، وضعیت وحشت‌زای بیکاری و فقر و گرسنگی میلیاردها نفر از مردمان این

جهان نابرابر و وارونه را در اساس به بحران کرونا و پیامدهای اقتصادی آن ربط می‌دهند. و نقش سرمایه‌داری، به مثابه عامل اصلی این توحشی که بر انسان می‌رود، را یک سره به طاق نسیان می‌سپارند.

پاندومی کرونا، سیمای متعارف جهان سرمایه‌داری را تغییر داده است. آن چه این روزها و ماه‌ها در این جهان نابرابر و وارونه رخ داده است، زندگی به «روال عادی» در جامعه‌ی سرمایه‌داری نیست. هراسی تا به این اندازه اجتماعی از مرگ، ابهامی تا به این درجه وسیع از سرنوشت جامعه‌ی بشری، فروریزی اعتماد تا به این حد گسترده نسبت به نظم حاکم، جوانه‌های خشم و انزجار و استیصال در چنین مقیاس جهانی از آن چه بر جهان و مردمان آن گذشته است، و... سیمای متعارف جامعه‌ی سرمایه‌داری نیست. پدیده‌های مرسوم چون بیکاری و فقر و گرسنگی هم، هیچ‌گاه در چنین بازه زمانی کوتاهی، تا این اندازه اوج نیافته بود و هستی بیش از نیمی از مردمان جهان را به لبه‌ی پرت‌گاه نیستی نکشاده بود.

جهان، در روزها و هفته‌هایی نه چندان دور، جهانی سراپا دگرگونه بود. امواج خشم و اعتراض و مبارزه‌ی مردمان کارگر و تویی دست‌علیه تعدیات توحش بار و فراینده‌ی سرمایه‌داری به کار و معیشت، علیه سیاست ریاضت اقتصادی دولت‌های سرمایه‌داری، علیه فساد و ارتشای دولت‌های مستبد و مرتجع، علیه جنگ‌ها و آدم‌کشی‌ها، جای جای این جهان را، از فرانسه و شیلی گرفته تا ایران و عراق و لبنان و...، به آتش کشیده بود. و حال، پاندومی کرونا با فرمان «ایست» میدان‌دار این جهان شده است. این دوره، اما، چندان به دراز نخواهد کشید. رنج و شکنج جامعه‌ی بشری و لزوم صیانت از زندگی شخصی و هستی اجتماعی، بی‌تردید، به تقابل‌های جدیدی علیه سرمایه‌داری، به مثابه بانی اصلی این وضعیت جهنمی، میدان خواهد داد. دور جدید اعتراضات و مبارزات، پس از وقفه‌ای کوتاه، باز هم سیمای اصلی جهان خواهد شد. غیر از این، جامعه‌ی بشری با سیر قهقراپی، با فروپاشی محتوم، مواجه خواهد گشت. جامعه‌ی بشری پسا-کرونا، بی‌تردید، نه مانند گذشته، که به مراتب دهشت‌بارتر از آن خواهد بود. از سوی دیگر، این وضعیت در نظم حاکم، در توازن قوای



بین‌المللی، هم تغییرات ناگزیری را موجب خواهد گشت. غیر از این، خطر به زیر کشیده شدن سرمایه‌داری از سریر قدرت سیاسی و اقتصادی افزون خواهد شد.

شاید توضیح کوتاه پاره‌ای از مولفه‌های مهم وضعیتی که از پس این دوران تلخ از راه خواهد رسید، تصویری کم و بیش روشن از آتیه‌ی جهان سرمایه‌داری را ترسیم کند:

– تشدید رقابت بلوک‌های سرمایه‌داری:

بحران اقتصادی جهان سرمایه‌داری، و تشدید آن به واسطه‌ی بحران کرونا، توازن قوای بین‌المللی را به مراتب بیش از این به هم خواهد زد؛ به شدت یابی بی‌سابقه‌ی رقابت دولت‌ها و بلوک‌های سرمایه‌داری جهانی خواهد انجامید؛ و جهان سرمایه‌داری را با آشفتگی، جنگ‌های منطقه‌ای و، حتا، سراسری و به کارگیری بیش‌تر جنگ‌های سایبری و چه بسا هسته‌ای مواجه خواهد کرد. در این شرایط، برتری بلامنازع ایالات متحده در جهان، که قبل از این هم به سیر قهقرایی افتاده بود، بیش از پیش افول خواهد کرد. شکست‌ها و عدم موفقیت‌های پیاپی در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی، جنگ تجاری با چین، دوری از اتحادیه‌ی اروپا، کناره‌گیری از پیمان نامه‌ها و نهادهای بین‌المللی (که آخرین آن‌ها «سازمان بهداشت جهانی» بود)، ناکارآمدی مفتضحانه در کنترل پاندمی و... قدرت و وجهه‌ی جهانی ایالات متحده را به شدت کاهش داده است. چین، که با رشد اقتصادی کم‌نظیر خود در سال‌های گذشته قدرت بلامنازع ایالات متحده را به چالش گرفته بود، در ماه‌های اخیر هم با کنترل پاندمی، ارسال تجهیزات و امکانات پزشکی به کشورهای دیگر، کمک به نهادهای بین‌المللی و پُر کردن جای خالی ایالات متحده در این نهادها... بیش از پیش قدرت یافته است. وضعیت حاضر، بی‌تردید، به رویاروی حادثه‌تر این دو قدرت بزرگ جهانی خواهد انجامید و جهان سرمایه‌داری را با تنش‌های اقتصادی و سیاسی افزون‌تر مواجه خواهد ساخت. اتحادیه‌ی اروپا، هیچ‌گاه، توان رقابت جدی با این دو بلوک سرمایه‌داری جهانی را نیافت و بیش‌تر در حاشیه‌ی قدرت برتر ایالات متحده قرار داشت. این حاشیه، اما، به اعتبار تحقیر دایمی اتحادیه توسط ترامپ و قایل نبودن ایالات متحده به یک نقش موثر جهانی برای آن، خروج بریتانیا از اتحادیه، و... کم‌رنگ شده است. افزون بر این‌ها، اتحادیه در شرایط پاندمی، به سبب بحران اقتصادی

بزرگ‌ترین اقتصادهای خود، آلمان و فرانسه، قادر نگشت به ایتالیا و اسپانیا، که در این بحران غرق شده بودند، کمک‌های موثری را سازمان بدهد؛ امری که، به نوبه‌ی خود، بیش از گذشته به شکاف‌های درونی اتحادیه و بی‌اعتمادی به هم‌گونی و قدرت موثر آن دامن خواهد زد. روسیه با بُنیه‌ی اقتصادی ضعیف، تکنولوژی و صنعت نه‌چندان پیش‌رفته، هرچند کم‌تر از عهده‌ی رقابت اقتصادی با بلوک‌های سرمایه‌داری دیگر بر خواهد آمد، اما، به یُمن قدرت نظامی و تسلیحات هسته‌ای در رقابت‌های بین‌المللی حضور خواهد داشت.

در عین حال، به هم خوردن توازن قوای بین‌المللی، و تشدید رقابت بلوک‌ها و دولت‌های سرمایه‌داری، تاثیر بلاواسطه‌ای بر دولت‌های سرمایه‌داری مرتجع و مستبد و متحد آن‌ها در گوشه و کنار جهان خواهد گذاشت و به رقابت و عداوت در بین آن‌ها هم دامن خواهد زد. این دولت‌ها، که از پیش هم با طوفان تلاطم‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مواجه بودند، در برابر امواج خروشان‌تر طوفان مبارزات کارگران و فرودستان، جامعه را بیش‌تر مختق کرده و موحش‌تر از گذشته به قلع و قمع خونین مردمان ناراضی و عاصی روی خواهند آورد.

– مبارزات پر دامنه علیه سرمایه‌داری: رنج و شکنجی که پاندمی در متن بحران اقتصادی بر جامعه‌ی بشری تحمیل کرد، ناکارایی سرمایه‌داری در کنترل آن، بیکاری و فقر و گرسنگی فزاینده، و ده‌ها مصیبت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دیگر، آخرین ذرات توهم جمعیت‌انبوهی از مردمان جهان به نظام حاکم و امید به بهبود حتا اندک وضعیت کار و معیشت خود – در بود و بقای سرمایه‌داری – را فرو ریخت. این جمعیت‌انبوه از «مدار خاکستری»، از نظاره‌گری منفعل تحولاتی که آن‌ها را در چنگال خود می‌فشرد، به تدریج، به در آمده و برای صیانت همین زندگی سخت و عذاب‌آور، و جلوگیری از وخامت بیش‌تر آن، به مبارزه علیه تعدیات توحش‌بار و فزاینده‌ی سرمایه‌داری در دوره‌ی پسا-کرونا روی خواهند آورد. حق برخورداری از بیمه‌های مُکفی و مناسب بیکاری و بهداشتی و بازنشستگی؛ حق بهره‌مندی از نظام سلامت و بهداشت کارآمد و جلوگیری از کالایی شدن آن؛ حق برخورداری از مسکن مناسب برای تمامی شهروندان جامعه و برچیدن حلبی‌آبادها و زاغه‌ها در حاشیه‌ی

شهرها؛ جلوگیری از تخریب زیست‌محیطی؛ ممنوعیت کنترل پلیسی بر زندگی افراد؛ و... همگی، اجزای به هم پیوسته‌ی مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر به شمار رفته و از پتانسیلی عظیم در بسیج گسترده‌ترین مردمان جهان برخوردار خواهد گشت.

– عروج بیش‌تر ناسیونالیسم و نژادپرستی:

یک مشخصه‌ی جهان سرمایه‌داری در دهه‌های اخیر، عروج جریان‌های ناسیونالیست و نژادپرست بوده است. با بحران بزرگ مالی ۲۰۰۸ – و در متن بیکاری فزاینده، بُن‌بست پارلمنتاریسم، ناکارآمدی احزاب سنتی، و... این روند به مراتب فزونی یافته است. این گونه‌ی جریان‌ها، با طرح شعارهای پوپولیستی و تحریک احساسات ناسیونالیستی جامعه علیه مجموعه‌ای از مصایب اقتصادی و اجتماعی، و مسبب قلمداد کردن جمعیت مهاجر، امکان یافتند بر امواج نارضایتی مردمان جامعه سوار شوند، به پارلمان‌ها راه یابند، و معادلات سیاسی جاری جامعه را برهم زنند. شدت مصایب اقتصادی و اجتماعی در شرایط حاضر، و احتمال بسیار مهاجرت گسترده‌ی مردمان محروم جهان به سوی «شمال»، پتانسیل فعالیت و تاثیرگذاری این جریان‌ها را به ویژه در حوزه‌ی سیاسی بیش از پیش افزایش داده و به گونه‌های خشن‌تر و اقدامات توحش‌بارتر آن‌ها میدان خواهد داد.

در عین حال، مهاجرین قدیمی، در به اصطلاح «دموکراسی»‌های غربی وضعیتی به مراتب سخت‌تر را تجربه خواهند کرد. حضور چشم‌گیر نیروهای پلیس در محلات چندفرهنگی در کشورهای مختلف اروپای قاره، حمله به مهاجرین در خیابان‌ها و فروش گاه‌ها، یورش سازمان یافته علیه مهاجرین ساکن کمپ‌های پناهندگی، در همین روزها، که با حمایت آشکار و پنهان نیروهای انتظامی هم‌راه است، نمودهایی از عروج و توحش بیش‌تر این جریان‌ها، با ویروس مهاجرهراسی، است.

– طبقه‌ی کارگر و تحولات سرمایه‌داری:

تحولات سرمایه‌داری، بحران اقتصادی، نیاز به تامین انباشت سرمایه، همه‌گاه، به موحش‌ترین تشبثات سرمایه‌داری در قبال طبقه‌ی کارگر، نه فقط در شیلی و فیلیپین و ایران، که در اقتصادهای پیش‌رفته‌ی جهان سرمایه‌داری، میدان داده است. بحران اقتصادی موجود، که به واسطه‌ی پاندمی کرونا تشدید هم شده است، چنان صدمات جدی بی‌بر سرمایه‌داری وارد آورده، که این

نظام منحوس برای احیای خود، چاره‌ای ندارد جز آن که نقاب «دموکراسی» را از چهره بردارد و روی واقعی خود، روی پلید و زشت خود، را بیش از پیش آشکار کند. چاره‌ای ندارد جز آن که سبعمانه‌تر از گذشته بیمه‌های بیکاری و بهداشتی و بازنشستگی را هرس کند؛ شدت و فشار کار را تا نقطه‌ی اوج فرسایش جسمی و روانی کارگران افزایش دهد؛ سقف دست‌مزدها را تا پایین‌ترین حد ممکن پایین آورد؛ به یکایک دستاوردهای طبقه‌ی کارگر یورش برد؛ چتر اختناق را در مراکز و موسسات کار برقرار نماید؛ کارگران کمونیست و رادیکال را شناسایی و اخراج کند؛ استخدام کارگران عضو اتحادیه را ملغی سازد؛ نیروهای نظامی و انتظامی را به سرکوب اعتراضات طبقه‌ی کارگر گسیل دارد؛ و کارگران رادیکال و سازمان‌ده اعتراضات را با بی‌دادگاه و زندان سرمایه‌تنبیه نماید. تعدیات لجام‌گسیخته‌ی سرمایه‌داری به کار و معیشت طبقه‌ی کارگر، به طور منطقی، به پُر دامنه‌ترین اعتراضات و اعتصابات کارگری در گوشه و کنار جهان علیه آن خواهد انجامید. این‌جا، هستی اجتماعی طبقه و سرنوشت آن رقم می‌خورد. کارگران، حتا ناباورترین و خام‌خیال‌ترین آن‌ها به تدریج در خواهند یافت، که زندگی مشقت‌بار آن‌ها - با تداوم بود و بقای سرمایه‌داری - جز رنگ تیره و تیره‌تر شوربختی، رنگ دیگری نخواهد دید. این وضعیت، گرایش رفرمیستی درون طبقه‌ی کارگر جهانی و اتحادیه‌های کارگری را در دوراهی یک انتخاب سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده قرار می‌دهد: یا در برابر تعدیات توحش‌بار سرمایه‌داری به کار و معیشت کارگران، و تحت فشار بدنه‌ی خود، به ناچار به مبارزه و مقاومت روی خواهند آورد؛ امری که با توجه به سنت‌های بورکراتیک اتحادیه‌های کارگری، و درهم‌آمیختگی آن‌ها با سرمایه، دور از انتظار و واقع‌بینی است و یا بیش از پیش به مجری سیاست‌های سرمایه‌داری درون طبقه‌ی کارگر، و مانعی در راه مبارزه و مقاومت کارگران، بدل خواهند شد؛ امری که به دوری و انزجار بیش‌تر کارگران از این اتحادیه‌ها خواهد انجامید و فروپاشی مفتضحانه‌ی آن‌ها را رقم خواهد زد. روزهای پُر تلاطم و پُر فراز و نشیب طبقه‌ی کارگر در راه است. روزهایی که از یک سو، میدان فراخ مبارزه‌ی طبقاتی علیه تعدیات موحش سرمایه‌داری را فراروی فعالین کارگری کمونیست و رادیکال و کلیت طبقه

می‌گشاید؛ از سوی دیگر، اما، سرمایه‌داری به اعتبار وجود ارتش پُر شمار ذخیره‌ی نیروی کار و پدیده‌ی دور کاری، که هم‌بستگی و اتحاد درونی طبقه را با شکاف مواجه می‌کند، و با به کارگیری خشن‌ترین شیوه‌های سرکوب و اختناق، امکان می‌یابد روند شکل‌گیری و تکوین دور جدید مبارزه‌ی طبقاتی کارگران علیه خود را کند نموده و با مشکل مواجه سازد.

- پدیده‌ی بیکارسازی: سرمایه‌داری، به ویژه در شرایط بحران و رکود اقتصادی، از سیاست بیکارسازی گسترده‌ی طبقه‌ی کارگر، چون حربه‌ای دو سو، استفاده می‌برد. از یک سو، میلیون‌ها کارگر را از کار اخراج و به دایره‌ی فقر و گرسنگی پرتاب می‌کند. و به این ترتیب، از هزینه‌های کار می‌کاهد. از سوی دیگر، شدت استثمار بردگان مزدی را تشدید می‌کند؛ سقف معیشت و بیمه‌های اجتماعی آن‌ها را تا نازل‌ترین حد ممکن، تا آن‌جا که فقط توان ادامه‌ی «زندگی» برای تولید بیش‌ترین میزان ارزش اضافی را داشته باشند، پایین می‌آورد؛ رقابت در طبقه، بین کارگران شاغل و بیکار، را دامن می‌زند؛ و از هم‌بستگی و اتحاد مبارزاتی بردگان مزدی علیه خود جلوگیری می‌نماید.

پدیده‌ی دور کاری: تغییرات ساختاری درازمدت سرمایه‌داری در حوزه‌ی کار - از ساعات کار متغیر گرفته تا اتوماسیون و دور کاری - که از سال‌ها پیش آغاز شده بود، به برآورد بسیاری از کارشناسان این حوزه، در طول دهه‌ی اتی حدود یک و نیم میلیارد فرصت شغلی در جهان را تحت تاثیر قرار می‌داد. بنا به تحلیل کارشناسان «موسسه‌ی مشاوره‌ی بوستون»، این تغییرات ساختاری سبب دور کاری دائمی بیش از ۱۰ درصد از کُل کارگران، و تا ۳۰ درصد از کارمندان دفتری، شاغل در جهان می‌شد. (این‌جا از درک غیرطبقاتی و نادرست کارشناسان سرمایه‌پیرامون بافت کارگری، اندام‌وارگی طبقه‌ی کارگر، و بیرون قرار دادن دل‌بخواهی «کارمندان دفتری» از صفوف طبقه‌ی کارگر، می‌گذریم.) بحران اقتصادی حاضر، و قرنطینه‌ی میلیاردی ناشی از پاندومی کرونا، این برآوردها را به سرعت به فعل در آورد و «دور کاری» را به امری معمول در بازارهای کار بدل ساخت. پدیده‌ی دور کاری، با حذف مخارج کار - هزینه‌ی کرایه و تعمیر و نگه‌داری محیط کار، آب و برق، ایاب و ذهاب و... - و انداختن بار این مخارج

بر دوش کارگران، به سودآوری بیش‌تر سرمایه‌می‌انجامد. به علاوه، دور کاری - بر خلاف این تصور عمومی، که کار از خانه راحت‌تر است - فشار و ساعت کار کارگران را به مراتب افزایش می‌دهد؛ به ویژه که نرم‌افزارهای کنترل، امکان نظارت کامل و دقیق کارفرما بر پروسه‌ی کار، و حتا رفتار کارگران دور کار در خانه، را مهیا می‌کند.

مبارزات اجتماعی علیه تعدیات موحش و فزاینده‌ی سرمایه‌داری جهانی، به سطح مشقت‌بار کار و معیشت و همین‌اندک آزادی‌های سیاسی و مدنی مردمان محروم جهان، پا خواهند گرفت. پُر دامنه خواهند شد. موفقیت این مبارزات، اما، در گرو یک پیش‌شرط اساسی است: کمونیسم طبقه‌ی کارگر! اگر کمونیسم طبقه‌ی کارگر نیازها و ضرورت‌های این زمانه را دریابد؛ خود را جزئی، و جز مهمی، از مبارزات مردمان محروم جهان علیه هر تعدی سرمایه‌داری بداند و تداوم و پیوستگی آن‌ها را تأمین نماید؛ اگر این مبارزات را جزئی، و جز تفکیک‌ناپذیر، مبارزه‌ی طبقاتی خود در راه هدف غایی‌الغای کار مزدی و برچیدن مالکیت خصوصی بورژوازی به شمار آورد؛ و این پرچم را بر فراز هر مبارزه‌ای برافرازد و نقطه‌ی اتصال و چسبندگی آن‌ها به هم شود؛ آن‌گاه می‌توان امید داشت، که صفوف به هم پیوسته و فشرده‌ی مردمان محروم جهان، و در راس آن‌ها طبقه‌ی کارگر، تار و پود سرمایه‌داری را به لرزه خواهند افکند. آن‌گاه می‌توان امید داشت، که جامعه‌ی بشری از خطر جهنم تفتان و آدم‌سوز سرمایه‌داری خواهد رست و دریچه‌ای به سوی یک جهان آزاد و برابر خواهد گشود.

فرصت حضور موثر کمونیسم طبقه‌ی کارگر، بیش از هر برهه‌ی دیگری در سال‌های اخیر، فراهم آمده است. آیا از این فرصت استفاده‌ی بهینه خواهد شد؟! تمام مساله این است!

بیستم ژوئیه ۲۰۲۰





«نگاہ»
میں
پر
سے



از کار افتاد؛ خیابان‌ها خالی شدند؛ کارخانه‌هایی موتورهایشان را خاموش کردند؛ «اکنونمیست»، مجله‌ی دست‌راستی بورژوازی غرب، روی جلد یکی از شماره‌های ماه مارس خود بر عکس گره زمین نوشت: «تعطیل شده است!»

این البته اولین پاندومی در جهان نیست، ولی امروز به یمن شبکه‌ی ارتباطی جهانی، ما این شانس یا بدشانسی را داریم که تصویری ملموس از چنین وضعیتی به دست آوریم. و حقیقتاً کم‌ترین چیزی که در مورد وضعیت حاضر می‌شود گفت، اینست که این فاجعه‌ای سیاسی و اخلاقی است برای نظام سرمایه‌داری جهانی.

- وضعیت بحرانی و مرگ‌بار کنونی آیا صرفاً ناشی از وجود یک ویروس خطرناک و گشنده و ناشناخته - به عنوان یک بلیه‌ی طبیعی - است؟ و یا نظام سرمایه‌داری، چه در وقوع و گسترش و چه پیامدهای فراگیر و همه‌جانبه‌ی آن، نقش دارد؟
 بلایای طبیعی و پاندومی می‌تواند مستقل از نظام سیاسی و اقتصادی حاکم بر جهان وقوع یابد. اما این که چطور با آن مقابله می‌شود، امری است که هم به دوره‌ی تاریخی و امکانات بشر مربوط می‌شود و هم به نهادهای قدرت که این امکانات را در اختیار دارند. پاندومی موجود دارد به مثابه ترمزی عمل می‌کند، که شاید همه را متوجه قدرت فاکتورهایی کند که به اشکال مختلف نادیده گرفته شده‌اند. جهان و هستی تنها در حیطه‌ی قدرت تاثیرگذاری انسان نیست. و بالانس زندگی / هستی وقتی فراهم است، که این مجموعه در هماهنگی و توازن با هم باشد. به این معنا شاید بشود گفت هیچ واقعت دیگری در طی دهه‌های اخیر به این درجه نتوانسته بود اهمیت زیست بوم بشر و نحوه‌ی رفتار بهره‌کشانه، جنون رقابت، و سودپرستی سرمایه با آن را برجسته و قابل رویت کند.

نحوه‌ی برخورد دولت‌ها و قدرت‌مداران با معضلاتی از نوع بلایای طبیعی و یا پاندومی، تابعی است از قدرت و نقش آن‌ها در جامعه و سیاست‌هایی که علی‌العموم داشته‌اند. از دولتی که مساله‌ی بهداشت و درمان عمومی را به بورس بازان و شیفتگان حداکثر سود می‌سپارد، نمی‌توان انتظار داشت که در روز مصیبت معجزه کند. دولتی هم که عمدتاً با اقتدارگرایی، استبداد، کشتار و اعدام تداعی می‌شود، در روز اعلام پاندومی ناگهان منجی مردم نمی‌شود. در ایران، اعدام و زندان در روزهای کرونا هم از لیست «خدمات» دولت به جامعه حذف نشد. قرنطینه در هند، که فقر وحشت‌ناک آن با یکی از بالاترین رشدهای اقتصادی در دهه‌های اخیر هیچ تناقضی نداشته، با باتوم‌های پلیس بر تن و جان مردم در خیابان‌ها اعمال شد. در روسیه، پوتین در همین دوران شنل تزاری بر دوش انداخت و در چین، در دوره‌ی قرنطینه در خانه را بر کسانی که می‌خواستند از خانه بیرون بیایند، جوش می‌دادند. با این پاندومی نه فقط سیاست‌های نئولیبرالی، که بهداشت، درمان و خدمات عمومی را به بازار سپردند، تماماً زیر سؤال رفته؛ بلکه خود نظام سرمایه‌داری است که از شرق تا غرب اش اکنون درگیری یکی از فاجعه‌بارترین دوره‌های حیات خود است.

- شیوه‌هایی که در مهار این پاندومی، توسط دولت‌های سرمایه‌داری، به کار گرفته شده را چطور ارزیابی می‌کنید؟ چه راه کارهای متفاوتی، از نظر شما، قابل تصور است؟ کدام مطالبات

- تصور شما از پاندومی کرونا و همه‌گیری جهانی آن چیست؟ این ویروس چگونه به وجود آمده و چطور توانسته، در جهان پیش‌رفته‌ی ما، در زمانی اندک چنین شیوع یابد، میلیون‌ها نفر را مبتلا کند، صدها هزار انسان را به کام مرگ بفرستد، و تبعات و تغییراتی شگرف در تمامی زمینه‌های زندگی بشری به وجود آورد؟

لیلا دانش: سال‌هاست که در مورد ریسک گسترش بیماری‌های مسری زنگ خطری به صدا در آمده است. و برداشت عمومی اهل فن و دانش اینست که این‌ها عمدتاً در رابطه با گرمایش سریع زمین، صنعت زدایی، کشاورزی صنعتی و گلا بحران زیست بومی است، که نشانه‌هایش دیربست جزئی از زندگی بشر شده است. با این وصف، منشا دقیق پیدایش و علل خطرناکی بیماری «کووید ۱۹» را دانش و تحقیقات پزشکی باید پاسخ دهد، که از قضا در شرایط امروز و برای کمک به فهم بهتر این وضعیت، وظیفه و مسئولیت زیادی دارد. رد احتمال آزمایش گاهی بودن ویروس کرونا توسط «سازمان بهداشت جهانی» تا حدودی پاسخ به نگرانی‌هایی بود مبتنی بر وقوع نوعی جنگ بیولوژیک میان قدرت‌مدارانی که در حیطه‌ی اقتصاد و سیاست جهانی توان غلبه بر هم را ندارند. احتمالی که هیچ وقت منتفی نیست و عدم توجه به آن و یا منتفی دانستن‌اش ساده لوحانه خواهد بود.

اما از آن‌جا که گسترش سریع بیماری منجر به فلج اجتماعی شده، سئوالات بسیاری هست که فراتر از توضیح علمی بر مبنای دانش پزشکی و ویروس‌شناسی نیاز به پاسخ دارد. در همین دوره‌ی کوتاه معلوم شد که گلوبالیزاسیون و رشد دیوانه‌وار سرمایه‌داری در هر وجه از جهان، یک بعد دیگر نیز دارد که می‌تواند همه‌ی جهان را به سرعت به جنگی برای ماندن و غلبه بر مرگ بکشاند. در این دوره، نگرانی و طرح سئوالات هستی‌شناسانه و رو در رو شدن ناگهانی همگان با مرگ، سایه‌ی سنگینی شد بر زندگی روزمره؛ ماندن یا نماندن در خانه، در حالی که عده‌ی زیادی در انتخاب میان کرایه‌ی خانه و کار با خطر کرونا، دومی را انتخاب کردند؛ مرزها بسته شد؛ هواپیماها نه فقط در بیابان‌ها به ردیف تا اطلاع ثانوی پارک شدند، بلکه تولیدشان نیز متوقف شد؛ ترانسپورت



با استدلال حمایت از شغل‌ها و مقابله با بیکاری ناشی از تعطیلی و یا ورشکسته شدن شرکت‌ها، درست مثل بحران سال ۲۰۰۸، بسته‌های حمایتی میلیاردی (با واحدهای پولی مختلف) تقدیم شرکت‌های بزرگ و متوسط شد. دولت‌ها تا خرخره در قرض فرو رفتند، در حالی که ابتلا به کرونا و مرگ و میر ادامه داشت. در بخش بزرگ‌تری از جهان، اما هیچ‌وقت راه‌کاری اعلام نشد، فقر و بیکاری افزایش یافت، و بخش زیادی از مردم مجبور بودند برای تامین زندگی به قرنطینه‌های نمایشی وقعی نگذارند. دولت‌ها، حتا آن‌ها که محصول انتخابات «دموکراتیک» بودند، نه در حیطه‌ی کنترل بیماری و نه در حیطه‌ی کسب و کار و اقتصاد جامعه موفق نبودند. در این‌جا همان



قانون «بقای اصلح» حکم راند: هر که قوی است می‌ماند! در ایران، بعد از نمایش‌های مقامات که «تست من هم مثبت بود» و اظهارفضل‌های بی‌مایه‌ی رئیس‌جمهور، دولت تبدیل شد به عامل درهم شکستن سیستم درمان و بهداشت و هم‌چنین افزایش مرگ و میر در جامعه.

امروز با گذشت چند ماه از پاندومی، روشن است که عوارض اقتصادی و اجتماعی آن بسیار درازمدت و فراتر از کارکرد دولت‌هاست. چه متعهد به دموکراسی لیبرال غربی باشند، یا استبدادی و اقتدارگرا؛ مداخله‌گر و وارث نوعی «سوسیالیسم» باشند و یا مدافع تام و تمام بازار آزاد. همه‌ی دولت‌هایی که «دخالت» کرده‌اند، بیلان‌فعالیت‌شان در محدود ساختن عوارض بیماری ناموفق‌تر از دخالت‌شان در کمک به شرکت‌های بزرگ و متوسط سرمایه‌داری بود. امروز شهروند غربی - به خصوص آن‌ها که گفته می‌شود به دولت‌هاشان «اعتماد» داشته‌اند - از این وضعیت شوکه هستند. آن‌ها می‌بینند، که این دولت‌ها در روز پاندومی نه از عهده‌ی تامین بهداشت و درمان برآمدند و نه علی‌رغم شل کردن سرکیسه، مانع گسترش بیکاری و توقف کسب و کار شدند! و بخش دوم سؤال در مورد مطالبات:

اولاً، اقدامات حیاتی برای پیش‌گیری از پاندومی، بسیار پیش‌تر از ظهور آن باید صورت می‌گرفت، هم در زمینه‌ی مسایل زیست‌بومی و هم در حیطه‌ی بهداشت و درمان. داستان سرنوشت بهداشت و درمان در دوره‌ی نئولیبرالیسم را دیگر نیازی نیست بگوییم. حل معضلات زیست‌بوم بشر هم می‌دانیم، که علی‌رغم وجود بحث‌ها، تحقیقات و فاکت‌های بسیار از جانب بخش‌هایی از بورژوازی بزرگ مادام که منشا سودی نباشد، به جد گرفته نمی‌شود. در عین حال می‌دانیم، که دانش و توان بشر در همین لحظه‌ی حاضر امکان غلبه بر این معضلات را تا حدود قابل توجهی دارد. اما «دولت»، که تجسم و چکیده‌ی قدرت نظم و نظام حاکم است، در مقابل غول‌های سرمایه‌فی‌الحال مرده و تبدیل شده به لاشه‌ای در میانه‌ی میدان. از یک سو، سرمایه‌داران هر از گاهی دم مسیحایی درش می‌دمند تا وادارش کنند به آن‌چه که منافع‌شان ایجاب می‌کند. و از سوی دیگر، اکثریت مردم جامعه هستند که در مقابل تاراج حق و حقوق‌شان مستمرا با دولتی آچمز شده و

و سیاست‌ها را می‌باید، در همین شرایط موجود، مطرح کرد، فراروی دولت‌های سرمایه‌داری قرار داد، و آن‌ها را به تحقق این مطالبات و سیاست‌ها مجبور ساخت؟

■ برخورد دولت‌ها به پاندومی را در یک سطح عمومی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. یک دسته گفتند چیزی نیست و یک آنفلوآنزای ساده است... و دسته‌ی دیگر دست به اقداماتی برای مهار بیماری و ممانعت از گسترش آن زدند. در دسته‌ی اول، به جز تجویزکنندگان روغن بنفشه، و مومیایی‌های انجیل - تورات - قرآن به دست، می‌توان از نحوه‌ی برخورد ترامپ، بولسونارو، بوریس جانسون و چند تایی هم از نئوفاشیست‌های اروپای شرقی گفت. وجه مشترک همه‌ی این‌ها، این بود که با نفی خطر بیماری و در نتیجه، عدم تلاش برای کاهش شیوع آن عملاً باعث افزایش مرگ و میر شدند. دسته‌ی دوم هم که اقدام به درجاتی از قرنطینه، بستن مرزها و اقدامات پزشکی و بهداشتی کردند، همه یک دست رفتار نکردند. چرا که پیش‌گیری و مداوای چنین بیماری‌ای، ملزوماتی را ایجاب می‌کرد که بسیاری از این دولت‌ها - که به سرعت به کانون پاندومی بعد از چین تبدیل شده بودند - فاقد آن بودند؛ به دلیل اتخاذ سیاست‌های ریاضت‌کشانه‌شان در دهه‌های گذشته. مساله‌ی تامین ماسک و وسایل بهداشتی مورد نیاز برای ممانعت از گسترش بیماری، خود به یک معضل دیگر تبدیل شد. در همان هفته‌های اول گسترش بیماری در اروپا معلوم شد که بدون امکان صادرات ماسک از چین به اروپا، بیمارستان‌ها و مراکز بهداشتی با مشکلات جدی مواجه خواهند شد. وابستگی کشورهای غربی به محصولات چینی، علی‌رغم تبلیغات ضد چینی گسترده در این کشورها، حقیقتاً طنز مضحکی بود. داستان مصادره‌ی ماسک‌ها و محموله‌های صادر شده از چین برای بخش‌های درمانی اروپایی را هم بگذاریم برای فکاهی‌های بعد از رد شدن سایه‌ی مرگ. در سوئد، که تا همین امروز به عنوان موردی متفاوت عمل کرده که به قیمت جان بسیاری از سالمندان تمام شده است، به کارکنان بخش مراقبت از سالمندان گفته می‌شد که داشتن ماسک ضروری نیست، ولی اگر باشد بهتر است! و کسی هم موظف نبود، که ماسک را در اختیار کارکنان مراکز مراقبت از سالمندان بگذارد.

وجه مشخصه‌ی دیگر اقدامات دولت‌ها در حیطه‌ی اقتصاد بود، مستقل از نحوه‌ی برخوردشان به پاندومی. در اروپا و آمریکا،

بی خاصیت طرفند، که حتا دفتر و دستک خودش را هم نمی تواند جمع و جور کند.

ثانیا، مطالبه ی ترمیم سیستم بهداشت و درمان و تامین معاش در دوره ی پاندومی لازم، ولی بسیار ناکافی است. مطابق پیش بینی «صندوق بین المللی پول» تا بازگشت به رشد اقتصادی پیشا کرونا - که خود بسترساز موقعیت حاضر است - راه زیادی باقی است. خطر رکود اقتصادی و تنش های سیاسی بالاست و شواهد بسیاری حکایت از این دارند، که غلبه بر این وضعیت با راه حل های کلاسیک و پاخورده ممکن نیست. تمرکز یک جانبه بر مطالبات رفاهی بدون در نظر داشت پرسپکتیو فراگیر می تواند گم راه کننده باشد. وجود دولت های رفاه در نظام لیبرال

دموکراسی غربی، پس از جنگ اول و دوم جهانی، هم دلیل اقتصادی داشت (دوران رونق سرمایه) و هم دلیل سیاسی (در مقابله با پیروزی انقلاب اکتبر در شوروی و «خطر» سوسیالیسم). چنین شرایطی امروز موجود نیست، نه در شرق و نه در غرب.

پاندومی نقش دولت و کارکرد دولت را یک بار دیگر به مرکز توجه آورده است. در بخشی از جهان، «دولت» کوچک شده لباس «مداخله گر» پوشید تا به حساب جامعه، بسته های حمایتی را تقدیم سرمایه داران کند. و در بخش دیگر، دولت باتوم به دست یا کتاب مقدس به دست، با نمایش اقتدار ناظر بی خاصیت گسترش پاندومی و مرگ در جامعه شد. نقد به ناکارایی دولت در مهار پاندومی را هم چنین از زاویه ی به کارگیری تکنولوژی مدرن نیز شاهد هستیم. تکنولوژی مدرن قطعاً باید در خدمت تسهیل زندگی باشد و در این صورت در استفاده از آن شک نباید کرد. اما در این مورد هم، درست مثل مطالبات رفاهی، توجه به یک چهارچوب ارزشی و سیاست فراگیر مهم است. این جا مساله تنها بر سر درمان گاه های آنلاین و استفاده از روبات ها در سیستم بهداشت و درمان نیست، که سال هاست از ممکن بودنش گفته می شود. بحث اینست، که توسعه ی

زندگی دیجیتال می تواند بخشی از وظایف دولت ها را حذف کند؛ و هم چنین اگر داده های شخصی مردم در زمینه ی سلامتی و بهداشت ذخیره شوند، با استفاده از تکنولوژی مدرن می توان هم بیماری را به سرعت کنترل کرد و هم از مخارج دولت و بوروکراسی نالازم آن کاست. (۱) در حقیقت، باز هم بحث بر سر زدن زوائد دولت است!

اما دولت عنصری مرکزی در جامعه ی سرمایه داری است. و تغییرات در مدل کار و نقش آن در جامعه همیشه تابعی بوده است از روندهای پایه ای تر در مناسبات سرمایه داری. موقعیت بحرانی فعلی تنها با تعویض نقش دولت ها، کمی «مداخله گر» شدن یا کمی اقتدارگرا شدن حل نمی شود: نه در حل معضلات زیست بومی، نه در مطالبات رفاهی و نه در به کارگیری تکنولوژی جدید. مساله ی اساسی تر، راه کارهای نظام سرمایه داری برای برون رفت

از موقعیت حاضر است. و این راه کارها، تعیین کننده ی نقش آتی دولت به عنوان پاسخ گو در مقابل جامعه و هم چنین هسته ی اصلی اداره ی جامعه بر محور انتخابات و پارلمان خواهند بود.

- به نظر شما جهان پسا- کرونا، با تمامی تبعات همه جانبه ای که این پاندومی به جا خواهد گذاشت، چگونه جهانی خواهد بود؟ اقتصاد، سیاست، فرهنگ، روابط انسانی، جایگاه دولت، احزاب سیاسی و... چه شکلی به خود خواهد گرفت؟
فاجعه بارترین و قابل رویت ترین تاثیر، البته ارقام فزاینده ی مرگ و میر، بیکاری و فقر است که نقطه ی شروع مصیبت و توضیح دهنده ی بحران فعلی است، که بدون تردید بحرانی همه جانبه است.

- عرصه ی سیاست و روابط بین الملل:

پاندومی به دلیل تاثیرات گسترده اش، عرصه ی اوج گیری تنش های موجود سیاسی هم بود، از جمله میان چین و آمریکا. آن چه که امروز شاهد هستیم، کاهش قطعی قدرت آمریکا و حتا چین است. کاهش قدرت آمریکا در عرصه ی اقتصاد و سیاست جنگ افزوزانه اش از بسیار پیش تر معلوم شده بود و ظهور ترامپ هم محصول همین پروسه بود. فاکتور تازه ای که با سقوط قطعی آمریکا به این تصویر اضافه می شود، در بحران قرار گرفتن نظام دموکراسی لیبرال غربی است، که گل جهان غرب را در حوزه ی سیاست و ارزش های نظام سیاسی نمایندگی کرده است. اما چین هم پیروز صحنه ی منازعات جاری نیست. اگر چه تلاش می کنند نشان دهند، که بر اوضاع مسلطند و حتا نرخ رشد اقتصادی شان در همین دوره ی پاندومی بیش تر از رقبای غربی بوده است. تاسیس اداره ی امنیت در هنگ کنگ، اعلام قرارداد ۲۵ ساله با ایران، و درگیری نظامی با هند، از سر پیروزی نیست، بلکه اعلام نوعی آرایش سیاسی جدید است برای ماندن در موقعیت فعلی.

دوره ی آتی در سطح جهان، دوره ی تنش های سیاسی تازه ای خواهد بود. اظهارات اخیر وزیر امور خارجه ی چین مبنی بر این که قصد ندارند جای آمریکا را بگیرند هم جایی در تخفیف این مساله ندارد؛ چرا که تنش ها دیگر محدود به چین و آمریکا نیست. میان شرق و غرب نیست. شرق اصلاً جبهه ای واحد نیست و هیچ عرصه ی مشترکی را نمایندگی نمی کند. شکاف در جبهه ی غرب هم که مدت هاست عیان است. آمریکا و اتحادیه ی اروپا، مدت هاست که به ترسیم راه های جداگانه ی خود مشغولند. اتحادیه ی اروپا پس از چند مورد تب و لرز شدید در خلال منازعات جاری چین و آمریکا، در حال یافتن راه مستقل خود از آمریکاست. (۲)

در سال های اخیر دفاکتو پذیرفته شده بود، که جهان به سمت چند قطبی شدن می رود. این روند دیگر اکنون وارد فازی تازه شده

سؤال اصلی در زمینه ی مطالبات این است که آیا واقعا وقتش نرسیده، که تعرض به «مالکیت خصوصی» به یک مبارزه ی کنکرت و مشخص تبدیل شود؟ وقتش نیست. که با تعرض به این حق بورژوازی و بستن راه توسعه ی آن به صف بندی یک درصد در مقابل ۹۹ درصد فائده دار؟ و اگر دولت دارد به عنصری کم تاثیر در جامعه تبدیل می شود. آیا وقتش نیست، که جامعه گام های بلندی به سمت دموکراسی مستقیم نودگی و نودکردنی بردارد؟ ... نظام سرمایه داری برای بازسازی همه جانبه ی نود نیازمند یک رویکرد جدید در منطقه ی اقتصاد است. اگر واقعیت و بن بست حاضر فکرم به تغییری در سیاست های اقتصادی جامعه می کند، و این هم شرق و غرب نمی شناسد. آن وقت باید مصمم شد که این پروسه بی حضور اکثریت مردم جامعه شکل بندی نشود. در غیاب حضور و دفاکتو موثر بجهت ۹۹ درصدی ها چنین تغییری می تواند بر محور جنگ و رقابت بنون آمیز قدرت های سرمایه شکل بگیرد.

پاندومی معلوم شد که نه فقط ماسک، که بسیاری از کالاها باید در فاصله‌ی جغرافیایی نزدیک تولید شوند.

پاندومی معضلات ناشی از گلوبالیزاسیون را با شوکی همگانی جلوی چشم گذاشت. گلوبالیزاسیون، عروج شرکت‌های چند ملیتی بود تحت سیطره‌ی سیاست‌های نئولیبرالی و گسترش تجارت جهانی در جهان تک قطبی. ختم این پروسه طبعاً به معنای این نیست، که سرمایه‌دیگر جهانی عمل نخواهد کرد. تاریخ تکوین نظام سرمایه‌خلاف این را می‌گوید. نظام کاپیتالیستی برای غلبه بر بحران فعلی نیاز به تدوین و اتخاذ سیاست اقتصادی نوینی دارد.

این بن بست ناشی از کاهش سود یا کمبود سرمایه نیست. بحث بر سر تضمین صعودی نرخ سود است، که عدم تحقق‌اش هر از گاهی تحولات بنیادی را در مناسبات سرمایه‌ضروری می‌کند. گذر از هر بخش از انقلاب صنعتی در جامعه‌ی سرمایه‌داری، بخشی از سرمایه را از گردونه‌ی تولید و سودآوری خارج کرده و فرصت را به رشته‌هایی داده که سودآوری آن‌ها تضمین شده‌تر بوده است. سیاست نئولیبرالی محصول انقلاب انفورماتیک (انقلاب صنعتی سوم) در نیمه‌ی دهه‌ی هفتاد مسیحی بود، که در آن دولت از جمله ملزم بود به بازبینی قوانین کار، توسعه‌ی بخش خصوصی، تعدیل ساختاری و غیره. با رشد گسترده‌ی تکنولوژی دیجیتال و هوش مند در دهه‌های اخیر، امروز سخن از انقلاب صنعتی چهارم است با اتوماسیون، به کارگیری گسترده‌ی روبات‌ها و هم چنین توسعه‌ی دیجیتالیسم در بخش‌های مهمی از تولید و جامعه. این سمت‌گیری هنوز عمومیت نیافته و سودآوری چشم‌گیر «نت فلیکس» و «آمازون» در طول پاندومی، در شرایط رکود اقتصادی، مشتی است نمونه‌ی خروار. و شاید نیازی به گفتن نداشته باشد، که یکی از بنیادهای رقابت و درگیری میان قدرت‌های بزرگ سرمایه هم بر سر همین شیفت است که گفته می‌شود ظرفیت بالایی برای توسعه‌ی اقتصاد سرمایه دارد و هم چنین موجب ایجاد تغییراتی بنیادی در جامعه خواهد شد.

سیاست نئولیبرالیستی جاری، که در سال ۲۰۰۸ با سکنه‌ای جدی مواجه شد، با جنگ تجاری وارد دوره‌ی سقوط شد و امروز دیگر در بن بست است. دولت دیگر چه کاری برای تداوم سودآوری سرمایه مالی بکند؟ عرصه‌ی عمومی، که اختیارش دست دولت‌هاست، تا کجا می‌تواند مورد چپاول عرصه‌ی خصوصی

است. و در شکل‌گیری این قطب‌های جدید سیاسی و اقتصادی باید مساله را فراتر از توافق شانگ‌های و بریکس و مشابه هانش در غرب دید. چنین قطب‌هایی دیگر نمی‌توانند تنها در حیطه‌ی اقتصاد و در حاشیه‌ی رقابت‌های چین و آمریکا شکل بگیرند یا به حیات خود ادامه دهند. این پروسه‌ای بسیار پر تنش خواهد بود و نیاز به بازتعریف منافع درازمدت‌تر و حتا شاید فسخ توافقات قدیمی‌تر داشته باشد. اتحادیه‌ی اروپا این نکته را متوجه است و حاضر نیست روابط خود را با چین قربانی موقعیت نزول یافته‌ی آمریکا بکند. در چهارچوب «بریکس» هم هند و برزیل فی الحال ساز خود را می‌زنند. حتا ملایان ایران هم فهمیده‌اند که دری باز شده، که شاید بشود روی آن حساب باز کرد. اگر نه ۲۵ سال، حداقل تا انتخابات نوامبر آمریکا!

در تأیید پر تنش بودن این مسیر باید به دو نکته‌ی دیگر هم توجه کرد. یکی مساله‌ی کاهش اعتبار نهادهای بین‌المللی است، که عمدتاً محصول توازن قوای ناشی از جنگ‌های اول و دوم جهانی هستند. درگیری‌های درونی «سازمان تجارت جهانی»، ترک «سازمان بهداشت جهانی» توسط آمریکا و هم چنین نقش فزاینده‌ی چین در این نهادها، شاهدی روشن بر این مساله است. (۳) و نکته‌ی دیگر اینست، که افزایش تنش‌ها در جهان الزاماً به معنای شکل‌گیری جنگ‌های کلاسیک و یا نیابتی‌های رایج هم نیست. نمونه‌ی سایبری آن را در همین هفته‌های اخیر (به مراکز نظامی و تاسیسات هسته‌ای ایران) دیده‌ایم. در چنین شرایطی، نمونه‌های بیولوژیکی و شیمیایی و هسته‌ای هم منتفی نخواهند بود. پس شاید خیلی بی‌راه نیست، که مستمراً به ما می‌گویند باز هم باید منتظر «پاندومی» باشیم! هر چه هست، مساله اینست که معضل بحران حاضر تنها بی‌عرضگی دولت‌ها در کنترل پاندومی نیست؛ تنها ناشی از جنگ تجاری نیست؛ و تنها با شل شدن قرنطینه یا تولید واکسن و راه افتادن توریسم هم اوضاع عوض نمی‌شود!

- در عرصه‌ی اقتصاد: فی الحال شاهد رکود شدید در بخش خدمات (توریسم، هتل و رستوران، نظافت...) هستیم، که تحت سیاست‌های نئولیبرالی و مشخصاً تغییرات در بازار کار (کار نیمه وقت و غیردائمی) دست‌خوش تغییرات چشم‌گیری شده بود. و به دلیل رشد گسترده‌ی آن در این دوره بخش زیادی از مردم کارگر و زحمت‌کش را در بر می‌گیرد. اما

رکود شامل صنایع کارخانه‌ای هم شده است. و این ناشی از قرنطینه و عدم حضور بر سر کار نیست. بحث این است، که تولید کالا در بسیاری از رشته‌ها وابسته به قطعاتی است که هر کدام در جایی/کشوری تولید می‌شوند. و یا مواد اولیه‌ی آن از جای سومی باید تامین شود، که این زنجیره در شرایط پاندمیک و توقف ترانسپورت خود موجب توقف و کاهش تولید شده است. و از قضا یکی از چالش‌های امروز چین برای حفظ نرخ رشد اقتصادی سابق همین است. تولید ماسک برای خدمات درمانی اروپا، مثل خیلی کالاهای مصرفی دیگر، عمدتاً به چین منتقل شده و تازه موقع نیاز به آن در گسترش



باشد؟ بهره‌کشی از نیروی کار و منابع طبیعی تا چه حد می‌تواند افزایش یابد؟ رشد سرسام‌آور سرمایه‌ی مالی در دهه‌های گذشته، چشم‌اندازهای گسترش نظم سرمایه با مقهورات امروز را تیره و تار کرده است. نظام سرمایه‌داری برای بازسازی همه‌جانبه‌ی خود نیازمند یک رویکرد جدید در حیطه‌ی اقتصاد است. ما هنوز از راه‌کارهای قطعی محافل و مجامع غول‌های سرمایه چیزی نمی‌دانیم، اما اگر واقعیت و بن بست حاضر حکم به تغییری در سیاست‌های اقتصادی جامعه می‌کند، و این هم شرق و غرب نمی‌شناسد، آن وقت باید مصمم شد که این پروسه بی حضور اکثریت مردم جامعه شکل بندی نشود. در غیاب حضور و دخالت موثر جبهه‌ی ۹۹ درصدی‌ها، چنین تغییری می‌تواند بر محور جنگ و رقابت جنون‌آمیز قدرت‌های سرمایه شکل بگیرد.

- **در حیطه‌ی مسایل اجتماعی:** عرصه‌ی دیگری که به تعاقب پاندمی می‌تواند لاقط در غرب مسبب معضلات جدی‌ای شود، مساله‌ی مهاجرت است، که علاوه بر جنگ و فقر و بیکاری، ناشی از معضلات زیست‌بومی نیز هست. در همین هفته‌های اخیر اعلام شد، که رقم مهاجرین دنیا از ۸۰ میلیون گذشته است. معضلات ناشی از خشک‌سالی‌ها در کل جهان و هم‌چنین میلیون‌ها نفری که در اثر پاندمی به فقر و بیکاری رانده می‌شوند، نیز می‌تواند بر حجم مهاجرت‌ها بیفزاید. برای جوامع غربی و خصوصاً اروپا این یک معضل جدی است و در دهه‌های اخیر زمینه‌ساز شکل‌گیری احزاب راسیست، فاشیست و پوپولیست شده است. افزایش مهاجرت در شرایط حاضر و بر متن آسیب‌های ناشی از پاندمی می‌تواند به یک عرصه‌ی جدی چالش نظام ارزشی دموکراسی غربی تبدیل شود: حق مهاجرت، کنوانسیون‌های سازمان ملل، حقوق بشر... عرصه‌هایی است، که در مجادله‌ی کنکرت بر سر مهاجران، احزاب سیاسی پارلمانی را فی الحال تکه پاره کرده است.

- **و بالاخره مساله‌ی آزادی‌های سیاسی و بحران «دموکراسی» لیبرال غربی:** تا همین یک دهه‌ی پیش در جهان تک قطبی بری از «خطر» سوسیالیسم، ادعا می‌شد که هیچ سیستم سیاسی‌ای برتر از دموکراسی غربی نیست که هم آزادی‌های فردی و انتخابات دموکراتیک را تضمین می‌کند و هم دست بازار را در توسعه‌ی مناسبات اقتصادی باز می‌گذارد. چین اما با یک حکومت اقتدارگرایی تک‌حزبی، ظرف چند دهه توانسته با رشد اقتصادی چشم‌گیر و کاهش فقر (چیزی مشابه همان دولت رفاه غربی در دوره‌ی پس از جنگ دوم) بسیاری از قدرت‌های غربی را پشت سر گذاشته، رقیب قدرت‌مند آمریکا شود و برتری پانصد ساله‌ی غرب بر جهان را به چالش بکشد.

در دهه‌های گذشته، دموکراسی غربی نه فقط برای بمباران‌های دموکراتیک‌اش (افغانستان، عراق، سوریه، لیبی...)، بلکه به دلیل بهم ریختن نظام سیاسی درونی‌اش نیز موقعیت متزلزلی داشته است. بخشی از این نظام دموکراتیک، وجود احزاب پارلمانی بوده است که در همین دوره با از دست دادن پایه‌های اجتماعی خود، با عروج احزاب شبه فاشیست و راسیست و مهم‌تر از این‌ها با جمعیت‌فزاینده‌ی سیال در سیاست که خود را متعهد به هیچ حزبی نمی‌کند، فی‌الحال با بحران مواجه است. و این وضعیت تماماً در دوره‌ای شکل گرفته، که نظام دموکراسی غربی با برتری‌اش

در اقتصاد و سیاست جهانی، مشغول توسعه‌ی گلوبالیزاسیون به همه‌ی جهان بود. به علاوه، آن چه که تداوم رهبری غرب و خصوصاً قدرت اقتصادی آن را تضمین می‌کرد، نه دموکراسی لیبرالی بود، نه «فره‌یختگی» الیت آن و نه ارزش‌های مسیحیت «صلح‌جو». لازمه‌ی تداوم این برتری وجود همان سیستم‌های اقتدارگرا و استبدادی در دیگر نقاط جهان بوده، که عرصه‌ی لازم برای پویایی سرمایه‌ی غربی را فراهم می‌کرده است. و این دو نظام سیاسی همیشه لازم و ملزوم یک‌دیگر بوده‌اند برای حفظ تداوم مناسبات سرمایه‌داری. پس سؤال اینست، که اگر بنا باشد جنگ راه‌غلبه بر منازعات فعلی نباشد، آیا حالا دموکراسی غربی نیاز دارد اقتدارگرا شود؟ و یا اقتدارگرایان باید خود را با «دموکراسی غربی» در معرض جراحی هم‌خوان کنند؟ و آیا اساساً طرح این سؤال و قرار گرفتن در این موقعیت، نشان دیگری از عمق بحران و ترکیدن پوسته‌ی خوش‌سیمای جهان سرمایه‌داری نیست؟ باید پذیرفت، که رشد اقتصادی گسترده‌ی چین تحت یک حکومت اقتدارگرا، نظام لیبرال دموکراسی نخبه‌گرا و غرب محور را به بحرانی جدی کشانده است. و این از سر برتری و اعتبار سیاسی سیستم چینی نیست. مساله بر سر بحران جدی نظام سرمایه‌داری (شامل چین) است. غرب جهان گشا به همان نقطه‌ای رسیده است، که شوروی در سال‌های آخر موجودیت‌اش در جهان دوقطبی سابق!

و بالاخره نکته‌ای در رابطه با ایران. هم‌چنان که پیش‌تر بحث شد، در منازعات بین‌المللی این دوره، نظام دموکراسی لیبرال غرب با یک تنش قابل رویت مواجه است و به همین دلیل بخش زیادی از بحث‌های تحلیلی عاجل، به بازتاب‌های بحران در این بخش از جهان مربوط می‌شود. اما مساله این نیست، که گویا تنها سرمایه‌داری و دموکراسی در غرب دچار بحران است و «شرق» در امن و امان است. در فضای سیاسی ایران، از جانب بخش‌هایی از اپوزیسیون که ریشه در سنت توده‌ای و اکثریتی دارند، به نحو مضحکی هر چه از روسیه و چین می‌آید هنوز هدیه‌ی تربت پاک «سوسیالیسم» قلمداد می‌شود. قدرت‌های تازه عروج کرده در دهه‌های اخیر شامل چین و روسیه خود را تماماً بر بستر توسعه‌ی بازار آزاد (و البته در رقابت با غرب) تعریف کرده‌اند. بنابراین، نه چین برای اقتصاد توسعه‌یافته‌اش و نه روسیه با الیگارش‌ی در قدرت‌اش، هیچ کدام جهت‌گیری‌ای که به شکلی سیستماتیک در اقتصاد، سیاست، فرهنگ، ارزش‌های اجتماعی برتر و یا متفاوت از غرب باشند، ارائه نمی‌کنند. دخیل بستن به این امام‌زاده هیچ ربطی به آزادی و برابری و مبارزه برای رفع استثمار ندارد. تاکید بر این نکته به خصوص در شرایطی که ایران وارد یک رابطه‌ی نزدیک تر با چین شده، اهمیت دارد.

- پاندمی کرونا تا همین جا به بیکاری ده‌ها میلیون کارگر انجامیده، امنیت شغلی را از بین برده، بر انبوه جمعیت فقیر افزوده، خطر قحطی و گرسنگی را به فعل در آورده، به یاس و ناامیدی و افسردگی دامن زده، و آینده‌ای مبهم و هول‌انگیز فراروی جامعه‌ی بشری و به ویژه طبقه‌ی کارگر جهانی قرار داده است. از نظر شما، نقش طبقه‌ی کارگر در این شرایط چیست؟ با چه سیاست‌ها و مطالباتی، و با کدام شیوه‌های فعالیت، می‌باید به مصاف این شرایط برود؟ چگونه می‌تواند وسیع‌ترین نیروهای اجتماعی را به سوی خود جلب کند و سد محکمی در برابر



نزول و تلاشی جامعه‌ی بشری ببندد؟

کشانده است. و فراموش نکنیم که هیچ ساختار جدیدی، هیچ آلترناتیوی شکل نمی‌گیرد، مگر این که اجزا و نطفه‌های آن در همین جامعه‌ی موجود جوانه زده باشند. دوران خطیری است و نظام سرمایه‌داری جهانی در معرض تندبادهایی قرار گرفته، که نیاز به یک بازبینی اساسی برای امنیت زیست بشر را حیاتی می‌کند. به این معنا، عرصه‌ی بازنویسی قوانین زیست آتی بشر یک بار دیگر باز شده است!

* * *

توفیحات:

۱- داده‌های شخصی در زمینه‌ی سلامتی تنها یک بخش از گل مسالیه‌ی مربوط به داده‌ها / اطلاعات است. جمع‌آوری داده‌ها / اطلاعات که از جمله مبتنی است بر جست‌وجو در اینترنت، یکی از پایه‌های مهم توسعه‌ی تکنولوژی هوش مند است. گفته می‌شود که در دوره‌ی حاضر، داده‌ها / اطلاعات همان قدر می‌توانند منشا ثروت شوند، که نفت در قرن نوزدهم مسیحی.

۲- موضع مقامات آلمان در همین اواخر با تاکید بر یافتن راه مستقل و دخالت در شکل‌گیری جهان چند قطبی، پیش‌تر هم از سوی نشریه‌ی «اکونومیست» (سرمقاله‌ی شماره‌ی هجدهم ژوئن) طرح شده بود: ... اگر آمریکا نمی‌تواند پیش‌قراول باشد، باید نیروهای دیگر گامی به جلو بردارند! هم چنین توصیه‌ها و تحلیل‌های آکادمیک با همین مضمون:

Bernd Hamm, 2015, "The end of democracy as we know it", Foresight, Vol 17, Iss 2.

Krause Joachim, 2017, "The times they are a changin – Fundamental structural change in international relations as a challenge for Germany and Europe", SIRIUS- Zeitschrift fur stratgische analysen, Vol 1, Issue 1.

۳- گفته می‌شود، که اکنون سهم بیش‌تری از بودجه‌ی نهادهای سازمان ملل توسط چین تامین می‌شود. و چهار نهاد از نهادهای پانزده‌گانه‌ی سازمان ملل تحت هدایت چینی هاست.

اگر برای «نگاه» مقاله می‌نویسید، توجه کنید که این نشریه:

- در رد یا قبول مطالب آزاد است. علت پذیرفته نشدن مطلب به اطلاع نویسنده‌ی آن فواید رسیده؛

- فقط مقالاتی را درج می‌کند، که برای این نشریه - و نه نشریات یا سایت‌های اینترنتی دیگر - فرستاده شده باشند؛

- در تلفیص مطالب آزاد است. اگر نمی‌خواهید مطلب شما تلفیص شود، متما این را قید کنید؛

- تنها مقالات و نوشته‌های دارای امضا را برای چاپ انتخاب می‌کند؛

- نسخه‌ی ارسالی را پس نمی‌فرستد؛

- مطالب ترجماتی تنها در صورتی درج می‌شوند، که یک نسخه از اصل مطالب هم ضمیمه باشند؛

تغییرات برای خلاصی از منشا استثمار و فلاکت و مصیبت، حتا اگر وقوع شان ناشی از بلایای طبیعی (یا پاندومی) باشد، بدون دخالت آگاهانه صورت نمی‌گیرد. نه فقر به تنهایی جامعه‌ی سرمایه‌داری را به بحران کشانده است و نه بیکاری. این هر دو، از جمله ملزومات بقای جامعه‌ی سرمایه‌داری هستند. پاندومی نشان داد، که نظام حاکم نه فقط توان تضمین نظم زندگی روزمره را ندارد، بلکه خود می‌تواند بستر ساز تلاشی جامعه‌ی بشری باشد. در چنین شرایطی، اوج‌گیری تنش‌های اجتماعی اجتناب‌ناپذیر می‌شود و این فرصتی است برای تغییر آرایش سیاسی و مبارزاتی در مقابله با مناسبات سرمایه‌داری و دولت‌های شان.

دیدیم که در ماه‌های گذشته، شوک پاندومی محرک دخالت قدرت مند دولت به نفع سرمایه‌داران بود. دولت در جامعه‌ی طبقاتی هرگز نقشی خشتی نداشته است، با این حال از آن‌جا که نهاد تصمیم‌گیرنده و یا اداره‌کننده‌ی جامعه بر متن مناسبات موجود است، کماکان آن مرجعی است که باید مورد فشار قرار بگیرد تا تغییراتی را در جامعه اعمال کند. به عبارت دیگر، مادام که جامعه آماده‌ی یک انقلاب عظیم اجتماعی برای نفی مناسبات موجود نباشد، راه دیگری نیست جز زیر فشار گذاشتن همین دولت‌ها برای اجرای تغییراتی در جامعه. در مقابله با وضعیت حاضر قطعاً باید از مصائب پاندومی و مطالبات فوری مربوط به آن فراتر رفت. اقلامی مثل حقوق شهروندی برای همه‌ی شهروندان، ترمیم سیاست‌های مالیاتی یعنی مالیات بر دارایی و نه فقط درآمد، مالیات بر خدمات یا کارهایی که به محیط زیست آسیب می‌رسانند، مبارزه برای صلح و ختم میلیتاریسم، محدود کردن سقف رشد اقتصادی، ختم فعالیت سودمحور در همه‌ی عرصه‌هایی که مستقیماً به زیست، آموزش و بهداشت شهروندان مربوط می‌شود... از جمله این مطالبات می‌توانند باشند. به اضافه یک نکته‌ی دیگر در زمینه‌ی مطالبات: حق و حقوقی که طبقه‌ی کارگر (البته با تفاوت در کشورهای مختلف) تا امروز از آن برخوردار بوده و تحت سیاست‌های نئولیبرالی کم‌تر و کم‌تر شده است، محصول مبارزات و حق‌طلبی‌های صد سال پیش در مقابل جامعه‌ی سرمایه‌داری است. این دوره تمام شده است. برای مثال، هشت ساعت کار روزانه، محصول دوره‌ای است که تکنولوژی هوش مند موجود نبود. در شرایطی که امکان شیفت کردن به تکنولوژی جدید، به کارگیری گسترده‌ی روبات‌ها و بیکاری در عرصه‌های مختلف (خدمات، بهداشت و صنعت) بسیار محتمل است، بازبینی دستاوردهای قرن گذشته نیز یک امر بسیار جدی است.

با این حال، سؤال اصلی در زمینه‌ی مطالبات این است که آیا واقعاً وقت اش نرسیده، که تعرض به «مالکیت خصوصی» به یک مبارزه‌ی کنکرت و مشخص تبدیل شود؟ وقت اش نیست، که با تعرض به این حق بورژوازی و بستن راه توسعه‌ی آن به صف بندی یک درصد در مقابل ۹۹ درصد خاتمه داد؟ و اگر دولت دارد به عنصری کم‌تاثیر در جامعه تبدیل می‌شود، آیا وقت اش نیست، که جامعه گام‌های بلندی به سمت دموکراسی مستقیم توده‌ای و خودگردانی بردارد؟

نظام سرمایه‌داری، جامعه‌ی بشری را بر لبه‌ی پرت‌گاهی مهلک



تهویه‌ی ناکافی، نور کم آفتاب، شرایط غیربهداشتی و ایمنی بدنی ضعیف، شرایط کشت مناسبی را برای گسترش، رشد و موتاسیون ویروس‌های بیماری‌زا فراهم می‌کنند. هم‌چنین از بین بردن جنگل‌ها توسط شرکت‌های چند ملیتی برای ایجاد مجتمع‌های کشت و صنعت و دام‌داری‌های بزرگ، محیط زیست حیوانات وحشی در عمق جنگل‌ها را در مجاورت محیط کار و زندگی انسان‌ها و حیوانات اهلی قرار می‌دهد.

فقدان امکانات بهداشتی در کشورهای فقیر را نیز باید بر عوامل فوق افزود. طبق آمار سازمان ملل، یک میلیارد زاغه‌نشین در دنیا وجود دارد، که هشتاد درصد آن‌ها به ترتیب میزان جمعیت در سه منطقه‌ی شرق و جنوب شرقی آسیا (۳۷۰ میلیون)، آفریقا (۲۳۸ میلیون) و مرکز و جنوب آسیا (۲۲۷ میلیون) سکونت دارند که شرایط نامناسب زیستی و بهداشتی آن‌ها، زمینه‌ی مناسبی است برای پیدایش و گسترش اپیدمی‌ها.

وجود بازارهای فروش حیوانات وحشی برای مصارف غذایی و دارویی در جنوب چین و برخی کشورهای آسیایی نیز عاملی است در تکامل و انتقال ویروس‌های بیماری‌زا به انسان، به ویژه در چین که استفاده از اعضای حیوانات وحشی در بسیاری از کلینیک‌ها و داروخانه‌ها رواج دارد و یک رشته‌ی اقتصادی با ارزشی معادل ۶۰ میلیارد دلار در سال را تشکیل می‌دهد.

راه‌های انتشار ویروس‌های بیماری‌زا: تجارت و جنگ از دیرباز علل گسترش بیماری‌ها در جهان بوده‌اند. یک دهه طول کشید تا طاعون از طریق راه ابریشم و حمله‌ی مغول به اروپا رسید. آنفلوآنزای اسپانیایی در جنگ جهانی اول طی چند ماه به یک پاندمی جهانی بدل شد و بیماری «کوئید ۱۹» فقط به چند هفته نیاز داشت تا به شکل یک بیماری جهان‌گیر گسترده در آید. جهانی شدن، زنجیره‌ی جهانی تولید ارزش و شبکه‌ی پیشرفته‌ی حمل و نقل، امکان انتشار سریع این بیماری را فراهم کردند.

وضعیت بحرانی و مرگ بار کنونی آیا صرفاً ناشی از وجود یک ویروس خطرناک و گشوده و ناشناخته - به عنوان یک بلیه‌ی طبیعی - است؟ و یا نظام سرمایه‌داری، چه در وقوع و گسترش و چه پیامدهای فراگیر و همه‌جانبه‌ی آن، نقش دارد؟

از مدت‌ها پیش کارشناسان متعدد و سازمان بهداشت جهانی در مورد امکان وقوع اپیدمی‌های خطرناک هشدار داده بودند، اما در فضای نئولیبرالی که سپردن تمام کارها به دست سرمایه‌داران خصوصی موعظه می‌شود، چنین هشدارهای گوش شنوا پیدا نمی‌کند. پاندمی «کوئید ۱۹» نیز حادثه‌ای کاملاً غیرمنتظره نبود، انواع دیگر ویروس کرونا پیش‌تر نیز جامعه‌ی انسانی را تهدید کرده بودند. با تحقیق درباره‌ی ویروس‌های بیماری‌زا و کانون‌های آلودگی و انتقال آن‌ها، امکان پیش‌گیری یا حداقل محدود کردن این فاجعه‌ی انسانی وجود داشت.

سیاست‌های نئولیبرالی طی سه دهه‌ی اخیر کاستی‌های خصلت سرمایه‌دارانه‌ی نظام بهداشتی و درمانی را تشدید کرده است: خصوصی شدن بیمه‌های درمانی، خصوصی شدن شرکت‌های دارویی، خصوصی شدن بیمارستان‌ها و تابعیت آن‌ها از منطق سود، ناتوانی نظام درمانی سرمایه‌داری را در مقابله با ویروس کرونا به روشنی در برابر دیدگان ما قرار داد. طی این مدت، در تمام کشورهای پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری مرتباً از تعداد تخت‌های

- تصور شما از پاندمی کرونا و همه‌گیری جهانی آن چیست؟ این ویروس چگونه به وجود آمده و چطور توانسته، در جهان پیش‌رفته‌ی ما، در زمانی اندک چنین شیوع یابد، میلیون‌ها نفر را مبتلا کند، صدها هزار انسان را به کام مرگ بفرستد، و تبعات و تغییراتی شگرف در تمامی زمینه‌های زندگی بشری به وجود آورد؟

حسن آزاد: در ابتدا عوامل موثر بر تکامل ویروس‌های بیماری‌زا: ۷۲ درصد از ویروس‌های بیماری‌زا از حیوانات وحشی به انسان منتقل می‌شوند. انتقال ویروس از حیوان به انسان را zoonosis می‌گویند، یا به طور مستقیم از حیوان وحشی به انسان منتقل می‌شود و یا به شکل غیرمستقیم با انتقال به یک میزبان واسط، یعنی یک حیوان دیگر (وحشی یا اهلی) و موتاسیون یا جهش ژنتیکی در بدن او، آمادگی انتقال به انسان را پیدا می‌کند. خفاش، جوندگان (موش و موش صحرائی) و پشه در صدر حیواناتی قرار دارند که منشاء انتقال ویروس‌های بیماری‌زا به انسان هستند، به ویژه خفاش که حامل ۳۲۰۰ نوع ویروس کرونا، ویروس ابولا، هندرا و نیپا است.

جامعه‌ی جهانی در دو دهه‌ی اخیر شاهد اپیدمی‌های متعددی بوده است: آنفلوآنزای آسیایی یا به اصطلاح مرغی (ویروس H5N1) در سال ۱۹۹۷؛ بیماری سارس در کشورهای آسیای شرقی (ویروس سارس یک) اواخر ۲۰۰۲ و اوایل ۲۰۰۳؛ آنفلوآنزای خوکی در آمریکای شمالی (ویروس H1N1) در سال ۲۰۰۹؛ بیماری مرس در شبه جزیره‌ی عربستان (نوعی ویروس کرونا) در سال ۲۰۱۲؛ بیماری ابولا (ویروس ابولا) در آفریقای غربی از ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۶؛ و بالاخره پاندمی بیماری کوئید ۱۹ (ویروس سارس ۲) از اواخر ۲۰۱۹ تاکنون.

کدام عوامل اجتماعی زمینه‌ی مساعد برای انتقال این ویروس‌ها و شیوع مکرر این اپیدمی‌ها را فراهم کرده است؟ راب والاس (Rob Wallace) مارکسیست و متخصص بیولوژی تکاملی و مولف کتاب «مزارع عظیم موجب آنفلوآنزای عظیم می‌شوند» (۲۰۱۶) بر دو عامل تاکید می‌کند: پرورش انبوه دام (یا به اصطلاح دام‌داری صنعتی) و جنگل زدایی.

هزاران مرغ، خوک یا شتر با ژنوم مشابه در فضایی تنگ با



بیمارستانی، پزشکان و پرستارها کاسته شده و خدمات بیمارستانی و داروها گران تر شده‌اند.

- شیوه‌هایی که در مهار این پاندومی، توسط دولت‌های سرمایه‌داری، به کار گرفته شده را چطور ارزیابی می‌کنید؟ چه راه کارهای متفاوتی، از نظر شما، قابل تصور است؟ کدام مطالبات و سیاست‌ها را می‌باید، در همین شرایط موجود، مطرح کرد، فراروی دولت‌های سرمایه‌داری قرار داد، و آن‌ها را به تحقق این مطالبات و سیاست‌ها مجبور ساخت؟

دولت‌های سرمایه‌داری غالباً بر سر دو راهی تداوم گردش چرخ اقتصاد از یک طرف و کنترل اشاعه‌ی بیماری و اثبات مشروعیت و مدیریت خود از طرف دیگر قرار می‌گیرند. و بدین منوال به اتخاذ یکی از دو سیاست زیر و یا نوسان بین آن‌ها سوق داده می‌شوند:

الف: سیاست مالتوسی:

ادامه‌ی فعالیت‌های اقتصادی هم‌راه با کنترل محدود، تا بخش

را تعطیل کرد، اما برای بخش وسیعی از جمعیت که برای ادامه‌ی زندگی به کار روزانه نیاز داشتند، امکانات معیشتی را فراهم نکرد. در شرایطی که بیماری به شکل وسیع انتشار یافته است، تبلیغ برای تعطیل فعالیت‌های اقتصادی هم‌راه با تامین نیازهای معیشتی می‌تواند به محمل خوبی برای مبارزه علیه سرمایه‌داری بدل شود. توزیع کمک‌های اقتصادی دولت‌ها نیز خصلت طبقاتی دارد. به عنوان نمونه، دولت آلمان که یکی از بهترین «دولت‌های رفاه» در اروپا است، ۶۰۰ میلیارد یورو برای کمک به شرکت‌های بزرگ در نظر گرفت؛ در حالی که فقط ۶۰ تا ۷۰ درصد حقوق ماهانه‌ی کارگران را به مدت سه ماه به کارفرمایان پرداخت کرد تا مانع اخراج و بیکاری آن‌ها شود. در تلفات ناشی از بیماری «کووید ۱۹» نیز می‌توان رد پای جایگاه طبقاتی را مشاهده کرد. در انگلیس، مرگ و میر کارگران کم‌مهارت با مزد کم چهار برابر بیش تر است.

- به نظر شما جهان پسا- کرونا، با تمامی تبعات همه‌جانبه‌ای که این پاندومی به جا خواهد گذاشت، چگونه جهانی خواهد

به علت بیکاری‌های ده‌ها میلیونی و کاهش مزدها به دنبال آن، انتظار می‌رود که ما در آینده شاهد اعتصابات و اعتراضات گسترده‌ی کارگری باشیم. و با در نظر گرفتن مسابست افکار عمومی نسبت به کاستی‌های نظام درمانی و زیست محیطی در جهان و هم‌پنین و بود تبعیض‌های نژادی و جنسیتی، بهتر است که طبقه‌ی کارگر با طرح و دفاع از مطالبات مشترک جنبش‌های اجتماعی موبوب هم‌گرایی و هم‌کاری بین آن‌ها شود. افزون بر این، اعتلای جنبش کارگری بر دو پیش شرط الزامی (استوار است): وحدت جنبش کارگری با روشن‌فکران انقلابی و ایجاد شبکه‌ای از تشکلهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی.



بود؟ اقتصاد، سیاست، فرهنگ، روابط انسانی، جایگاه دولت، احزاب سیاسی و... چه شکلی به خود خواهد گرفت؟

۱- کُند شدن آهنگ جهانی شدن:

در بحران ۲۰۰۸، تجارت بین‌المللی به میزان ۱۲٫۱ درصد کاهش یافت و بعد از آن نیز همواره کم‌تر از نرخ رشد سالانه‌ی اقتصاد جهانی بود. در بحران کنونی در اثر بیماری «کووید ۱۹» به ۱۳ درصد کاهش یافته است و پیش‌بینی می‌شود که تا ۳۲ درصد نیز تنزل کند. از سوی دیگر، برون‌سپاری نیز به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته و زنجیره‌ی جهانی تولید ارزش قطع شده است. بدین ترتیب، آهنگ پیش رفت جهانی شدن نیز کند خواهد شد.

۲- دیجیتالی شدن:

در جریان گسترش بیماری ناشی از ویروس کرونا، بازار فروش آنلاین شرکت‌هایی مانند «آمازون» و «نت فلیکس» رونق بسیاری پیدا کرد. کار در خانه به کمک اینترنت افزایش یافت، در آمریکا از ۵ درصد به ۳۰ درصد رسید. جلسات و کنفرانس‌های ویدیویی، انجام خدمات آموزشی و اداری از طریق اینترنت بیش تر شد.

وسیع‌ی از جمعیت به بیماری مبتلا شوند و با ایجاد ایمنی گله‌ای انتشار آن کند و سرانجام متوقف شود. این سیاست با دو مشکل بزرگ روبروست، مرگ و میر زیاد به خصوص در میان سالمندان و کسانی که بیماری‌های قبلی دارند (اتفاقاً این جنبه‌ی اعلام نشده‌ی این سیاست است، که فکر می‌کند با این روش از شر بخش غیرمولد و پُر هزینه‌ی جمعیت خلاص می‌شود) و فراتر رفتن تعداد مبتلایان از ظرفیت‌های نظام درمانی.

ب: سیاست مهار همه‌گیری:

از طریق غربال‌گری (یعنی تست و تشخیص موارد ابتلا)، ردیابی (یعنی دنبال کردن و کشف زنجیره‌ی انتقال بیماری) و قرنطینه‌ی بیماران تا زمان بهبودی. و در صورت گسترش بیماری، تعطیلی فعالیت‌های اقتصادی (Lock Down) و تامین نیازهای معیشتی توسط دولت.

تجربه‌ی پاندومی «کووید ۱۹» نشان می‌دهد دولت‌هایی که سیاست دوم را به طور جدی اجرا کرده‌اند، در مهار همه‌گیری و حفظ جان شهروندان خود موفق‌تر بوده‌اند. دولت‌ها فعالیت‌های اقتصادی

۳- گسترش دامنه‌ی اتوماسیون و انبارداری:

با کاهش برون‌سپاری و بهره‌کشی از کار ارزان کشورهای در حال رشد، استفاده از روبات‌ها در فرایند کار در کشورهای پیش‌رفته افزایش می‌یابد. و با کاهش تولید بر اساس سفارش (Just in Time) نقش انبارداری بیش‌تر خواهد شد.

۴- افزایش تمرکز سرمایه و انحصار:

شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری در شرایط بحران، شرکت‌های کوچک و متوسطی را که با دشواری‌های بازتولید سودآور روبرو هستند خریده و در خود ادغام می‌کنند. طبق گزارش «صندوق بین‌المللی پول»، از سال ۲۰۰۰ تا سال ۲۰۱۵ تعداد انحصارها در کشورهای پیش‌رفته‌ی صنعتی ۷/۷ درصد افزایش یافته است.

۵- افزایش نقش دولت:

به علت شرایط بحرانی نقش دولت در اقتصاد بیش‌تر خواهد شد.

۶- تضعیف هژمونی ایالات متحده:

چین در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ به یک ابرقدرت جهانی تبدیل شده است. تولید ناخالص داخلی در چین با روش Purchasing Power Parity, ppp، در صدر جدول و بالاتر از اتحادیه‌ی اروپا و آمریکا قرار دارد:

سال ۲۰۱۸

چین	۲۵,۲ تریلیون دلار
اتحادیه‌ی اروپا	۲۱,۹ ”
آمریکا	۲۰,۴ ”

صادرات چین نیز مقام اول را دارد:

سال ۲۰۱۹

چین	۲,۴۹۸ میلیارد دلار
آمریکا	۱,۶۴۵ ”

درآمد سرانه در سال ۱۹۸۰ در چین ۴۳۰ دلار بود، این شاخص در سال ۲۰۲۰ به بیش از ۱۰ هزار دلار رسیده است. هیچ‌گاه در تاریخ بشر، کشوری به بزرگی چین نتوانسته است درآمد سرانه‌ی خود را در این مدت نسبتاً کوتاه تا این حد افزایش دهد. از لحاظ ژئوپلیتیک، در حالی که آمریکا در دوران ریاست جمهوری ترامپ از نهادهای بین‌المللی که خود ابتکار ایجاد آن‌ها را به عهده داشت، کناره‌گیری می‌کند، چین نقش و فعالیت‌های خود را در نهادهای بین‌المللی افزایش می‌دهد. مدیریت چین در مورد بیماری ناشی از ویروس کرونا نیز نمونه‌ی دیگری از توانایی‌های مدیریتی چین را در معرض نمایش می‌گذارد.

اما نباید فراموش کرد، که آمریکا از قدرت فن‌آورانه و نظامی بیش‌تری برخوردار است. دلار پول جهانی است و سرمایه‌گذاری‌های خارجی آمریکا پنج شش برابر سرمایه‌گذاری‌های چین است. آمریکا بعد از جنگ دوم جهانی در راس بلوکی از هم‌پیمانان قرار دارد، که از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قدرت‌مندترین بلوک جهانی محسوب می‌شود. سیاست‌های ترامپ این اتحاد را بیش از هر زمان دیگر بعد از جنگ دوم جهانی تضعیف کرده است،

ولی به نظر می‌رسد که بعد از ریاست جمهوری او این اتحاد دوباره ترمیم شود. آمریکا از نظر قدرت نرم، یعنی توانایی‌های فرهنگی مانند زبان انگلیسی، فیلم، موسیقی و غیره نیز برتری چشم‌گیری دارد. در آینده‌ی قابل پیش‌بینی، زوال هژمونی آمریکا و برآمد هژمونی چین ممکن به نظر نمی‌رسد. و در صورت وقوع چنین زوالی، شکل‌گیری یک جهان چند قطبی بدون وجود یک قدرت هژمون محتمل‌تر خواهد بود.

پاندومی کرونا تا همین جا به بیکاری ده‌ها میلیون کارگر انجامیده، امنیت شغلی را از بین برده، بر انبوه جمعیت فقیر افزوده، خطر قحطی و گرسنگی را به فعل در آورده، به یاس و ناامیدی و افسردگی دامن زده، و آینده‌ای مبهم و هول‌انگیز فراروی جامعه‌ی بشری و به ویژه طبقه‌ی کارگر جهانی قرار داده است. از نظر شما، نقش طبقه‌ی کارگر در این شرایط چیست؟ با چه سیاست‌ها و مطالباتی، و با کدام شیوه‌های فعالیت، می‌باید به مصاف این شرایط برود؟ چگونه می‌تواند وسیع‌ترین نیروهای اجتماعی را به سوی خود جلب کند و سد محکمی در برابر نزول و تلاشی جامعه‌ی بشری ببندد؟

به علت بیکاری‌های ده‌ها میلیونی و کاهش مردها به دنبال آن، انتظار می‌رود که ما در آینده شاهد اعتصابات و اعتراضات گسترده‌ی کارگری باشیم. و با در نظر گرفتن حساسیت افکار عمومی نسبت به کاستی‌های نظام درمانی و زیست محیطی در جهان و هم‌چنین وجود تبعیض‌های نژادی و جنسیتی، بهتر است که طبقه‌ی کارگر با طرح و دفاع از مطالبات مشترک جنبش‌های اجتماعی موجب هم‌گرایی و هم‌کاری بین آن‌ها شود. افزون بر این، اعتلای جنبش کارگری بر دو پیش‌شرط الزامی استوار است: وحدت جنبش کارگری با روشن‌فکران انقلابی و ایجاد شبکه‌ای از تشکل‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی.

ژوئیه ۲۰۲۰



در نظام بردگی مزدی است. سرمایه داری در همان نقطه ی پیدایش، علم را ساز و کار پویه ی انباشت کرد، تار و پود چرخه ی تولید سود ساخت. سلاح برنده ی افزایش بارآوری کار نمود. تولید کاپیتالیستی با همه ی پدیده های هستی چنین کرد، همه چیز را از بن مایه ی انسانی خود خالی ساخت. رابطه ی اقتصادی، اجتماعی و مناسباتی که خالق خود، کارگر، را برده ی زبون، مفلوک و پیچ و مهره ی مدفون ماشین ارزش افزایی خود می ساخت، معلوم است که با پدیده های دیگر، با علم، خلاقیت، شعور، استعداد یا هر چیز دیگر انسان چگونه رفتار می کرد. علم سرمایه شد، اقتصاد، سیاست، حقوق، قدرت، رقابت و حاکمیت سرمایه داری گردید. جزء لایتجزای پروسه ی خودافزایی سرمایه و دست مایه ی افزایش بی انتهای بارآوری کار گردید. سرمایه علم را چنین تعریف نمود و پیچ و خم کاوش، توسعه، پیش رفت یا حوزه ی میدان داری آن را از همین منظر و با همین ملاک مین گذاری کرد. علم بالید، شاخ و برگ کشید. هر چه عظیم تر شد، تمامی عرصه های زندگی بشر را فرا گرفت. به آسمان ها رفت، کرات را تسخیر کرد، اما همه جا، در همه حال، مو به مو از نسخه پیچی سرمایه برای خودگستری کهکشانی خود، ارتقای افزون تر بارآوری کار، رقابت سرکش تر و تولید سود انبوه تر تبعیت نمود. در همین راستا، ماهیتا از پاسخ به نیازهای واقعی زندگی انسان فاصله گرفت. علیه انسان شد، ابزار تسلط سهمگین سرمایه بر انسان گردید و خود به مثابه علم نیز کوبنده ترین ضربه ها را تحمل کرد.

حتما گفته خواهد شد، که رشته ی طویل کشفیات علمی، پیش رفت های صنعتی و فنی، کاوش های گسترده ی پزشکی، دارویی، اختراعات و دستاوردهای دانش بشری، هر کدام در سطحی وسیع به رفاه انسان کمک کرده است؛ تشخیص بیماری ها را ممکن ساخته است؛ راه های درمان آن ها را شناسایی و در دست رس قرار داده است؛ باکتری ها و ویروس های گوناگونی را به زیر ذره بین آورده است، واکسن های متعددی را ساخته است، داروهای متنوعی را تولید و کل این ها را در خدمت سلامتی، طول عمر و بهبود وضعیت جسمانی بشر به صف نموده است. این ادعا ظاهری آراسته و غیرقابل انکار دارد، اما فقط نیمی از حقیقت را باز می گوید و بیان نصف حقیقت، بزرگ ترین دروغ است. در پروسه ی کار و تولید سرمایه داری هیچ قطره ی آب، هیچ قوت لایموت، پوشش، سرپناه، دارو، درمان و هیچ کلمه ی آموزش با هدف بهبود شرایط زندگی انسان پدید نمی آید. در دل این خارستان هیچ گیاهی به هوای رفع این یا آن نیاز حیاتی بشر نه کشت می شود، نه می روید و نه امکان بالیدن دارد. اگر خورد و خوراک، آنتی بیوتیکی، بیمارستانی، وسیله ی تشخیص مرضی، محل سکونتی، پوشاکی، ابزار ارتباطی یا هر شیئی مفید به حال زندگی بشر تولید شده است، بدون هیچ تردید با هدف حصول سود دل خواه و پاسخ به نیازهای خودافزایی سرمایه بوده است. موضوعیت انسان در این نظام، صرفا، شیئی وار، پیچ و مهره ی ماشین تولید، کانال عبور، سامان پذیری و مصرف محصولات یا در یک کلام آلت فعل هیچ و پوچی برای حصول غایتی معلوم، یعنی افزایش سرمایه و سود، بوده است.

پاسخ سنجیده به سؤال حاضر نیازمند تعمق آگاهانه ی ضد کار مزدی در ژرف نای همین نقشی است، که سرمایه برای علم کلا - از جمله دانش پزشکی - تعیین کرده است. وقتی رسالت

- تصور شما از پاندومی کرونا و همه گیری جهانی آن چیست؟ این ویروس چگونه به وجود آمده و چطور توانسته، در جهان پیش رفته ی ما، در زمانی اندک چنین شیوع یابد، میلیون ها نفر را مبتلا کند، صدها هزار انسان را به کام مرگ بفرستد، و تبعات و تغییراتی شگرف در تمامی زمینه های زندگی بشری به وجود آورد؟

ناصر پایدار: کرونا دست ساخت آزمایشگاهی این یا آن دولت نیست، سلاح بیولوژیک طراحی شده در صنایع نظامی یک قطب سرمایه ی جهانی علیه قطب دیگر نمی باشد، از دامن توطئه نزیابیده است، کرونا مولود مستقیم و آشکار شیوه ی تولید سرمایه داری است. اگر توان پژوهش روز بشر کفاف می داد، اگر دانش پزشکی بضاعت لازم را داشت، و اگر انستیتوهای سر به آسمان کشیده ی علمی جهان در دل مشغله های پر جنجال خود روزنه ی بسیار باریکی هم برای رصد سلامتی انسان باز می گذاشتند، ویروس کرونا پیش از زایش، شکار بی هزینه ی آن ها می شد؛ در همان نطفه خفه می گردید و بیماری «کووید ۱۹» رمق راه رفتن برای رساندن خود به خانه ی هیچ سکنه ی گره خاکی را پیدا نمی نمود. آیا این بدان معنی است که دنیا با کمبود دانش گاه ها، قلت دستاوردهای دانش بشری یا هزینه ی نامکفی در پهنه ی تحقیقات، اختراعات و کشفیات روبرو است؟ چنین نیست. فقط سه موسسه ی «آمازون»، «مایکروسافت» و «آیفون» هر سال ۴۵ میلیارد دلار آمریکا صرف فعالیت های پژوهشی خود می کنند. چین سالانه دو درصد و آمریکا حدود سه درصد از تولید ناخالص داخلی فوق نجومی خود را به واکاوی های علمی و فنی اختصاص می دهند. شهرهای بزرگ و کوچک جهان و در ایران، روستاها از کثرت دانش گاه ها! دم کرده است. دامنه ی کشفیات علمی و تکنیکی بشر تا تاریک ترین نمانده های ستاره ها و سیارات دور پیش تاخته است. صف کاشفان نافروتن داروها و فاتحان پر غوغای نوبل پزشکی، طول صدها شب یلدا را ذلیل خود کرده است. تولیدات علمی جهان در پهنه ی تسلیحات اتمی برای انهدام ده ها بار گره زمین کفاف می دهد. آن چه بی معناست، کسر و کمبود علم یا کاستی پیش رفت های دانش است. بحث نه درباره ی کمبود علوم، که بر سر نقش، رسالت و موضوعیت علم



علم فقط سود و خودافزایی سرمایه است، وقتی انسان مهره‌ای مفلوک در ماشین نظم و ارزش افزایی سرمایه است، چرا؟ تا کجا؟ و به چه میزان، تندرستی فیزیکی و فکری وی می‌تواند موضوع تلاش دانش پزشکی سرمایه‌داری باشد؟! پاسخ ساده است. در حدی که نیاز سرمایه به نیروی کار را پاسخ گوید، آموزش و بهداشت و درمان تولیدکنندگان سرمایه و سود را به نازل‌ترین بهای ممکن فراهم سازد. احتیاج سرمایه به مدیر، مشاور، اقتصاددان، سیاست‌گذار، فیلسوف، برنامه‌ریز، مورد نیاز خود را برطرف سازد. کوپن بهداشت، آموزش، درمان بشر، در این نظام همین اندازه است. پرسش بعدی آنست، که تقبل هزینه‌ی ردیابی، شناخت، پیش‌بینی و کُل پروسه‌ی

درمان، آموزش، بهداشت، آسایش و امنیت آن‌ها را پیش می‌گرفت؛ اگر چنین بود، اگر سرمایه‌داری در همان نیمه‌ی نخست سده‌ی نوزدهم گور خود را برای همیشه گم می‌کرد، امروز علم - از جمله دانش پزشکی - کُل تاریکی‌ها را زیر شعاع تابش خود داشت. محیط زندگی انسان را چنان می‌آراست، که هیچ ویروس کرونایی در زهدان آن نبالد و سر بیرون نکشد. سلامت فیزیکی و فکری انسان را آن چنان بها می‌داد و تضمین می‌کرد، که کرونایها خیال اختلال در آن را از سر بیرون رانند.

تشخیص یا جلوگیری از زایش کرونا، انتشار کووید ۱۹، صدها و هزاران ویروس مهلک دیگر در این کوپن می‌گنجد؟ جواب قطعاً منفی است. پیش‌رفت‌های علمی عصر سرمایه‌داری طغیان‌آمیز است، اما زندگی، سلامتی، آسایش و امنیت انسان در جهت‌گیری این دانش‌ها، نه فقط ناپیدا، که آماج بدترین تهاجمات است. کرونا مولود سرمایه‌داری است، از ژرف‌نای انسان‌ستیزی سرشتی سرمایه‌داری و هیچ و پوچ بودن انسان در این نظام، از دل آلوده سازی هلاکت‌زای کُل تار و پود طبیعت، زمین، هوا، دریا، جنگل، خورد و خوراک و پوشاک و تمامی مایحتاج حیات انسانی با هدف حصول اضافه‌ارزش‌های افزون‌تر، متولد گردیده است. به تاریخ سرمایه‌داری چشم‌دوزیم. هر چه از گذشته‌های دور آن به جلو می‌آیم، کورسوی دستاوردهای پزشکی آن کورسوتر، بی‌رمق‌تر و مفلوک‌تر گردیده است. شمار بیماری‌هایی که تولید کرده است، چند صد برابر امراضی است که کوره‌راهی به شفا یافته‌اند. اکثریت قریب به اتفاق دردهایی که صد سال پیش بی‌درمان بوده است، امروز در آستانه‌ی دهه‌ی سوم قرن بیستم هم چنان بی‌درمان است. اگر روزگاری کخ‌ها، فلیمینگ‌ها، ادوارد جنرها، یوناس سالک‌ها، دست به کشفیاتی می‌زدند و جان بخشی از بشریت را نجات می‌دادند، نظام سرمایه‌داری نه فقط این تلاش‌ها را حمایت ننموده است، که بر پروسه‌ی شکل‌گیری، نضج و بلوغ آن‌ها آتش انداخته است. هر گونه جهت‌گیری و کوشش زیر نام تحقیق پزشکی را عرصه‌ای از انباشت سرمایه با دورنمای سود کهکشانی ساخته است. موضوعیت جان انسان‌ها را از پیش پای تحقیق‌ها خط زده و دست به تمامی جنایات دیگر یازیده است. به این اندیشیم که اگر انسان‌ها از کار خود جدا نبودند؛ اگر سرنوشت کار و تولید و زندگی خویش را به صورت جمعی و شورایی تعیین می‌کردند؛ اگر همه‌ی آحاد با درایت و آگاهی، به گونه‌ای آزاد، خلاق، نافذ و برابر در رقم زدن این سرنوشت دخالت می‌کردند؛ اگر اسیر هیچ دولت، حزب، نهاد و قدرت بالای سر خود نبودند؛ اگر حاصل کار و تولید و رنج آن‌ها، سرمایه نمی‌شد و به قدرت قهار ماورای زندگی و اراده‌ی آن‌ها تبدیل نمی‌گردید؛ اگر این تولیدات و محصولات کار با برنامه‌ریزی آگاه، آزاد جمعی، برابر و شورایی همگان یک‌راست راه معیشت، رفاه، سلامتی، دارو و

- وضعیت بحرانی و مرگ‌بار کنونی آیا صرفاً ناشی از وجود یک ویروس خطرناک و گشوده و ناشناخته - به عنوان یک بلیه‌ی طبیعی - است؟ و یا نظام سرمایه‌داری، چه در وقوع و گسترش و چه پیامدهای فراگیر و همه‌جانبه‌ی آن، نقش دارد؟
 ■ پاسخ به سؤال اول، راه ورود به جواب پرسش دوم هم هست. گفتیم که چرا و به چه دلیل کرونا مولود سرمایه‌داری است، اما مشکل به همین جا محدود نیست. سرمایه فقط این ویروس را مثل هزاران ویروس دیگر به جان بشریت نیانداخته است، تمامی مجاری و راه‌های لازم برای هجوم هر چه مرگ‌بارتر آن به جان، زندگی، معیشت و تار و پود هستی انسان‌ها را نیز حفاری و هموار کرده است. پیش از ورود به هر بحث تشریحی، لازم است تکلیف خود را با یک نوع نگاه به مسایل و رُخ‌داده‌ها مشخص سازیم. خیلی‌ها با شنیدن عباراتی مثل «سرمایه با سلاح کرونا دست به کشتار کارگران زده است»، «سرمایه‌داری با تیغ کووید ۱۹ به درو کردن جان سالمندان پرداخته است» یا مشابه این‌ها، عاصی و افروخته می‌پرسند که پس ماجرای ویروس، نقشه از پیش طراحی شده بورژوازی است؟! این تلقی از پدیده‌ها و رویدادها بسیار ساده لوحانه است. با درک مادی تاریخ، به ویژه با حداقل شناخت مارکسی از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، در بیگانگی و تعارض قرار دارد. سیاست، فرهنگ، مدنیت، ارزش‌های اجتماعی، ملاک‌های حقوقی، نظریه‌ها، افکار و باورها در این نظام، اگرچه هر کدام برنامه‌ریزی، بودجه، مبانی کار و نهادهای اختاپوسی خاص خود را دارند، اما شالوده‌ی نقش بازی یا صدر و ذیل موضوعیت آن‌ها از ژرف‌نای وجود سرمایه و نیازهای قهری ارزش‌افزایی سرمایه می‌جوشد. وقتی گفته می‌شود بورژوازی کرونا را داس

درو سال خوردگان کرده است، معنایش آن نیست که وزیر، وکیل، رییس جمهور، ولی فقیه، امیر ارتش و سپاه، اجلاس پشت اجلاس برگزار کرده اند تا کرونا را به خانه سالمندان بفرستند! بورژوازی نیازمند این کار نیست. سرمایه این هدف را در مطلوب ترین، کارترین و پُر بارترین شکل اش چنان انجام می دهد و به فرجام می رساند که نه قربانیانش آن را درک می کنند، نه حتا برنامه ریزان و مجریان سرمایه دارش، خود را در حال انجام جنایت می بینند!! این ذات سرمایه است و فقط شیوه ی تولید سرمایه داری است، که از این ظرفیت به تمام و کمال برخوردار است. همان شکل تولید و مناسباتی که کُل پدیده ها و معادلات هستی را چنان باژگون، مسخ و قلب ماهیت شده در شعور آدم ها القا می کند، که تشخیص هستی واقعی و هویت اصلی آن ها در زمره ی پیمودن صعب ترین سنگلاخ ها می گردد.

اگر بگوییم که سرمایه داری سوای زایش کرونا، در پاندمیک کردن، کهنکشانی کردن عواقب، آثار و بلیه های این بیماری یا تحمیل هر چه سهم ناک تر عوارض اش، بر هست و نیست توده ی کارگر وحشت ناک ترین نقش را بازی کرده است، به احتمال زیاد همگان - از جمله کارگران - انگشت حیرت به دهان فرو خواهند برد! اما این، نه اتهام، که واقعیتهای عریان و ملموس است. به آن چه در همین سی سال اخیر در اروپا رخ داده است نیمه نگاهی بیافکنیم. اگر فردی با شعور مصون مانده از تهاجم سرمایه و مقاوم در مقابل وارونه بافی های پاندمیک سرمایه داری بخواهد گزارش کار کُل دولت ها را، در این چند دهه، در یک جمله خلاصه کند، آن جمله این خواهد بود: «سلاخی بی امان معیشت، دارو، درمان، شرایط کار، امکانات زیستی، رفاهی و بمباران زندگی کارگران». «کووید ۱۹» بر تل بلند خرابی های ناشی از این بمباران، شبیخون خود علیه جان توده های کارگر را آغاز کرد. کارگران همه جای جهان در شرایطی آماج هجوم این ویروس و بیماری قرار گرفتند، که از همه لحاظ خلع سلاح بودند. شمار تخت های بیمارستانی، حتا در پیش رفته ترین کشورهای دنیا، در «قله های بهداشت!» سرمایه داری، در قیاس با چهل سال قبل، چه از لحاظ مطلق و چه به ویژه از لحاظ نسبی به صورت بسیار دهشت ناک کاهش یافته است. فقط در فاصله ی میان ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۴، در وسوسه انگیزترین نمایش گاه بین المللی «حقوق و سلامت و بهداشت و تندرستی» سرمایه، در اسکانندیناوی، آن هم در سوئد با جمعیت ۱۰ میلیون نفری روزش، ۶۸ هزار کارگر کمک پرستار و فراتر از پنج هزار کارگر پرستار تسلیم تیغ اخراج و «پاک سازی» کاپیتالیستی شدند. حدود ۳۳ درصد تخت های موجود بیمارستانی برای همیشه از دست رس بیماران خارج گردیدند و ظرفیت پذیرش مراکز درمانی عملا در همین حدود پایین آمد. طوفان نیاز سرمایه داری، به چالش افت نرخ سود، از بیمارستان ها به تمامی مراکز بهداشتی، پزشکی، روان درمانی، آموزشی، مراقبت از پیران، نگه داری سالمندان، مدارس، دانش گاه ها، مجموعه های ورزشی و هر کجا که نشانی از رفع نوعی نیاز حیاتی انسان داشت، شعله کشید، سوخت، سوخت و خاکستر کرد. حدود ۳۰ درصد مراکز آموزشی به طور کامل تعطیل شدند، از هر سه درمان گاه یکی قفل و به لیست مستغلات استیجاری دولت شهرها پیوست. شمار مراکز نگه داری سالمندان که از سلاخی رستند، از تعداد برچیده شدگان کم تر شد. تمامی موسسات روان درمانی عین همین سرنوشت را تجربه و تحمل

کردند. سرمایه برای خلاصی از سرطان هلاکت زای بحران، خون می خواست و آن چه طبقه ی کارگر سوئد، روزی روزگاری به یمن میدان داری پُر شکوه هم زنجیرانش در اروپا، در قیام کموناردها، در انترناسیونال اول، در مبارزات عظیم آن سال ها، به یمن قدرت آن جنبش ها به دست آورده بود، همگی در طول چند روز باد هوا شد و از زندگی آن ها خارج گردید. به این ها بسنده نشد، همه ی خانه های سالمندان، مراکز توان بخشی، سازمان های مراقبت از معلولان، بسیاری از موسسات درمانی که باقی مانده بودند، همه و همه به مالکیت مافیای سرمایه دار آدم فروش در آمدند تا به حوزه های طغیان اضافه ارزش تبدیل شوند، تا این سرمایه داران میلیارد، میلیارد سرمایه های مترکم در بانک ها و موسسات مالی را زیر نام وام به حساب خویش واریز کنند. این بنگاه ها را خریداری نمایند، نیروی کار شبه رایگان بدون هیچ آموزش و آشنایی به کار مراقبت یا درمان را وحشیانه استثمار کنند. رودهای سود را پُر خروش سازند و توان سرمایه برای چالش بحران را افزون گردانند. هیچ سنگی بر روی سنگ، در حوزه ی درمان، به سان همه ی حوزه های دیگر، حتا به سیاق سابق باقی نماند. ورودیه های مراکز درمانی به طرفه العینی از ۳۵ کرون سوئد به ۱۵۰ و ۲۵۰ و ۳۵۰ کرون افزایش یافت و فراوان تغییرات دیگر، در همین راستا و از همین جنس، لباس اجرا پوشید.

در همان روزها آن چه در سوئد رخ داد، داستان زندگی تمامی کارگران اروپا در کُلیه ی کشورها شد. خیلی از ممالک در برنامه ریزی، سازمان دهی و اجرای این «اصلاحات!» سرمایه مدار و سرمایه نویس، در خط مقدم جبهه قرار داشتند و از پیش این کارها را انجام داده بودند. مشکل اما به همین حد نیز محدود نماند و نمی توانست محدود ماند. نظام سرمایه داری از مدت ها قبل، پا به دوره ای نهاده بود، که برای هر روز بقای خود به ادامه، تعمیق، توسعه و تشدید کُل این بربریت ها نیاز حیاتی داشت. سرطان بحران در قبال هر برهه بقای نظام، رود عظیم خون می خواست و دولت ها در گستره ی تقسیم کار درون جوش سرمایه داری مهم ترین کارشان آن بود که این خون را از طریق سلاخی معیشت، بهداشت، درمان، آموزش، خانه های سالمندان، موسسات توان بخشی معلولان و پیران و جاهای دیگر آماده ی تزریق کنند. کرونا هنگامی که از زهدان عفونی سرمایه سر بیرون کرد، زمین و زمان را برای لشکرکشی و حصول رویایی ترین فتوحات جار دل خود مهیا یافت. هیچ مقاومتی در هیچ کجا، پیش رویش وجود نداشت. هیچ تیری از هیچ چله ای آماده ی شلیک به سوی او نبود. همه چیز بر وفق مرادش پیش رفت. بیمارستان ها نه فقط از فشار کمبود تخت در آستانه ی ورشکستگی بودند، که حتا ماسک های ابتدایی حفاظتی برای پرستاران، پزشکان یا هیچ بخش دیگر کارگران را در اختیار نداشتند. درصد عظیمی از توده ی کارگر شاغل در مراکز نگه داری معلولان و سال خوردگان فاقد ابتدایی ترین آموزش های لازم شغلی بودند. در خیلی جاها ظرفیت بخش مراقبت های ویژه ی بیمارستان ها حتا برای پذیرش ۳۰ درصد بیماران دارای نیاز حیاتی به این امکانات کفاف نداد. هیچ بیمارستان، درمان گاه، مرکز مراقبت معلولان و سال خوردگان کپسول اکسیژن لازم برای پاسخ به نیازهای تنفسی فوری مبتلایان در دست رس نیافت. در سوئد ۱۰ میلیونی، یک میلیون و هفتصد هزار انسان ۷۰ سال به بالا و در معرض خطر مرگ ناشی از «کووید

۱۹» چه در خانه، چه در اماکن سالمندان و چه در هر کجای دیگر، بدون کمترین پوشش ایمنی لازم تحویل شکارگاه کرونا گردیدند. در هیچ کجای این جهنم، حداقل امکانات مورد احتیاج تهیه‌ی تست از مبتلایان فراهم نشد. عین همین ماجرا و حتا بسیار بدتر از آن در همه‌ی غول‌های صنعتی عضو اتحادیه‌ی اروپا اتفاق افتاد. در آمریکا وضع ده‌ها بار فاجعه‌بارتر از این شد. عظیم‌ترین قطب قدرت دنیای سرمایه‌داری، جایی که سرمایه‌ی اجتماعی‌اش سترگ‌ترین سهم را در کُل اضافه‌ارزش‌های حاصل‌استثمار طبقه‌ی کارگر جهانی دارد، «تولید ناخالص سالانه‌اش» ۲۰ تریلیون دلار و هزینه‌ی جنگ افروزی، هولوکاست آفرینی و بشرکشی هر ساله‌اش بالغ بر ۷۵۰ میلیارد دلار است، نه امکانات تست کرونا

داشت، نه ماسک داشت، نه کپسول اکسیژن داشت، نه بخش مراقبت‌های ویژه‌اش از حداقل ظرفیت لازم برای پذیرش بیماران در آستانه‌ی مرگ برخوردار بود و نه از هیچ تجهیز و تدارک ابتدایی دیگر برخوردار بود. به خاطر داشته باشیم، که از واکسن و داروی مداوا سخن نمی‌گوییم، این‌ها پیش‌کش، از «کمک‌های اولیه»، از ماسک، الکل، تخت بیمارستانی، اکسیژن، آموزش ابتدایی مراقبت از بیماران و مانند این‌ها می‌گوییم. هیچ کدام این‌ها، نه در آمریکا، نه در اتحادیه‌ی اروپا، نه ژاپن، نه هیچ کجای دیگر، کفاف نازل‌ترین سطح احتیاج را نمی‌داد.

سرمایه‌کُل این امکانات را درو نموده و هزینه‌ی تامین آن‌ها را سود و بازهم سود ساخته بود تا شاید سرطان بحران‌ش را تشفی بخشد و چند صباحی بیش‌تر باقی ماند. در یک کلام، مشکل روز بشر، کرونا، توطئه‌ی کرونا آفرینی این یا آن دولت یا حتا کرونایابی سرمایه‌داری نیست. معضل تمامی بلیه‌هایی است، که این نظام بر سر انسان‌آوار ساخته است. معضل اساس موجودیت سرمایه‌داری است.

– شیوه‌هایی که در مهار این پاندمی، توسط دولت‌های سرمایه‌داری، به کار گرفته شده را چطور ارزیابی می‌کنید؟ چه راه‌کارهای متفاوتی، از نظر شما، قابل تصور است؟ کدام مطالبات و سیاست‌ها را می‌باید، در همین شرایط موجود، مطرح کرد، فراروی دولت‌های سرمایه‌داری قرار داد، و آن‌ها را به تحقق این مطالبات و سیاست‌ها مجبور ساخت؟

■ مهار کرونا کار چندان دشواری نبود. اگر بخش ناچیزی از دستاوردهای علمی تا امروز بشر در راستای تامین بهداشت، سلامتی، دارو و درمان انسان به کار گرفته می‌شد، قطعاً در سریع‌ترین زمان همه‌ی راه‌های پیش‌گیری و ساز و کارهای درمان پیدا می‌گردید. اما از سرمایه‌داری می‌گوییم، از جهنمی که در هیچ نقطه‌اش انسان هیچ محلی از اعراب ندارد. با همه‌ی این‌ها، حتا در قعر همین دوزخ انسانیت سوز هم، اگر جنبش کارگری جهانی

تا این حد زمین‌گیر نبود، اگر اندک توانی داشت و می‌توانست بر بورژوازی فشار آرد، قطعاً دامنه‌ی انتشار و ویروس ده‌ها برابر کم‌تر و شمار مرگ و میر ناشی از «کووید ۱۹» به چند صدم رقم روز کاهش می‌یافت. چنین نشد، جنبش کارگری فرومانده‌تر از آن بود که آهنگ اعتراض کند و دست به تحمیل خواست‌های خود بر طبقه‌ی سرمایه‌دار زند؛ نه فقط چنان نکرد، که به طور فاجعه‌بار راه پناه در بارگاه قدرت سرمایه‌پیش‌گرفت و به بورژوازی آویخت. در دل این وضعیت اسف‌ناک، در سراسر جهان، فقط سرمایه‌داران و دولت‌ها بودند که هر چه صلاح دیدند، انجام دادند. تکلیف کار و نقشه‌ی عمل دولت‌ها نیازمند تشریح نیست. آن‌ها راهی را رفتند که سرمایه، چرخه‌ی ارزش‌افزایی سرمایه،

چالش بحران سرمایه‌داری، و در یک کلام بقای بردگی مزدی اقتضا می‌کرد. یک نکته را فراموش نکنیم. کرونا نه کاملاً، اما در سطحی و تا حدی نقش یک راه‌کار پالایش، یک منفذ نجات را برای سرمایه‌داری بازی می‌کرد.

در جامعه‌ای مانند سوئد، قریب دو میلیون از ۱۰ میلیون جمعیت کشور افراد بالای ۶۵ سال هستند. سرمایه وجود این جمعیت دو میلیونی را از همه لحاظ زائد می‌بیند. این‌ها ۴۰ سال و گاه بیش‌تر کار کرده‌اند. کوه‌ساران سرمایه را تولید نموده‌اند و این تنها موضوعیتی است، که سرمایه برای آدم‌ها قائل است. این دو میلیون انسان این نقش را به تمام و کمال ایفا نموده‌اند، بر همین مبنا در محکمه‌ی حقوق بشر سرمایه، موجوداتی مزاحم و مضرند! بازنشستگی می‌خواهند، دارو و درمان می‌خواهند، خانه‌های سالمندان و مراکز توان‌بخشی انتظار دارند، انتظاراتی که از سود روز سرمایه می‌کاهد. این‌ها باید هر چه سریع‌تر راهی گورستان شوند. و حال کرونایی پدید شده است، که بدون هزینه و بدنامی و رسوایی همه را به تیغ غیب می‌زند و درو می‌کند. تازه ماجرا به این جا ختم نمی‌شود. در جهان، حتا تا پیش از طغیان «کووید ۱۹»، قریب یک میلیارد کارگر بیکار وجود داشت. کارگرانی که سرمایه‌نیازی به

نیروی کارشان ندارد، مزاحم و اضافی محسوب می‌شوند. کار، خورد و خوراک، لباس، درمان، دارو، سرپناه، مدرسه، مایحتاج اولیه‌ی حیاتی، می‌خواهند. علیه گرسنگی و بیکاری و بی‌خانمانی اعتراض می‌کنند. از منظر سرمایه، وجود این‌ها هم مضر و مخل ثبات ارزش‌افزایی است. کرونا خطر این جمعیت را هم از سر سرمایه رفع می‌کند، به ویژه که اینان به دلیل گرسنگی، بی‌بهداشتی، بی‌خانمانی و فقدان حداقل سلامتی با نخستین یورش «کووید ۱۹» خلع سلاح می‌شدند! کرونا همه‌ی این مزیت‌ها را برای سرمایه‌داری داشت و دارد. هیچ بی‌دلیل نبود، که دولت‌ها در بازگذاشتن راه شیوع آن به ژرف‌نای زندگی توده‌های کارگر، در کتمان وجود کرونا، در انکار شیوع آن از هم‌دیگر سبقت می‌جستند. اما آیا این حرف قرار است باز هم بازار طرف‌داران

سرسنکن کردن کُل بار
بهران بر زندگی توده‌ی
کارگر، مکانیسم هویتی
و همیشگی سرمایه بوده
است. اما سرمایه‌داری
اکنون، برای انجام این کار،
افتابوسی‌ترین و هولوکاست
گونه‌ترین راه‌ها را پیدا کرده و
به طور روئین اعمال می‌کند.
پک میلیارد سکنه‌ی کارگر
کره زمین را فاقد هر گونه مهر
ارتزاق کرده است... بیش از
پند میلیارد سکنه‌ی کارگر
دنیا را به ورطه‌ی گرسنگی،
بی‌آبی، بی‌بهداشتی،
بی‌آموزشی، آلودگی‌های
موسش زبست محیطی
انداخته است... این وضع
مولود کرونا نیست، سرپشمه،
بانج و باعث آن، نظام بردگی
مزدی است. سرمایه پیش
از کرونا، کُل این بنیادها
و سببیت‌ها را علیه بشریت
اعمال کرده است. از این به
بعد، با بودن یا نبودن، رفتن یا
ماندن کرونا، نیز صدها بار بدتر
و باز هم بدتر تممیل خواهد کرد.

تئوری توطئه را داغ کند! ماجرا کاملا متضاد و از بیخ و بن معکوس است. برای درک این تضاد و معکوس بودن هم ذکاوت خاصی لازم نیست. بستن سد بر سر راه هجوم طعین آلود کرونا به عمق کومه های مسکونی کارگران، نیازمند انجام برخی کارها بود. مقدم بر هر چیز باید مراکز کار و تولید تعطیل می شدند، کارگران و افراد خانواده ی آن ها در خانه می ماندند، غذا و مایحتاج معیشتی در اختیارشان قرار می گرفت، همه تست می گردیدند، بیمارستان ها تجهیز می شدند، انجام این امور نیازمند هزینه و در گرو کاهش موج سود بود. سرمایه چنین رویکردی را نه فقط بر نمی تافت، که گلوله باران می کرد. وقتی می گوئیم دولت ها در هموارسازی راه هجوم کرونا از هم دیگر پیشی می جستند، از توطئه حرف نمی زنیم، ماهیت و بن مایه ی هستی سرمایه را چراغ می اندازیم. اما همه ی این ها یک رویه ی ماجرا بود. رویه ی دیگرش آن که سرمایه داری یک جمعیت چند میلیاردی کارگر تولید کننده ی اضافه ارزش و سرمایه می خواهد، نمی توانست همه را به تیغ برهنه ی کرونا بسپارد. این جا بود که دولت ها وارد میدان شدند و دو نوع جهت گیری متفاوت اتخاذ کردند. شالوده ی هر دو جهت گیری، زیان کم تر یا سود افزون تر سرمایه بود. عده ای دریافتند که باید هزینه ی محاصره، سرکوب و عقب راندن ضربتی کرونا را تا حدی قبول نمود تا از تحمل هزینه های نجومی و خارج از توان بعدی رست. گروه دوم، سود و زیان سرمایه را به گونه ی دیگر محاسبه نمودند و از چنین تدارکی ابا ورزیدند. چین پرچم دار جهت گیری نخست شد و ممالکی مانند گره جنوبی، هنگ کنگ، سنگاپور و تا حدی ژاپن به این اردو پیوستند. آمریکا، روسیه، اتحادیه ی اروپا، هند، ایران، برزیل، گل آفریقا و تمامی بخش های دیگر دنیا، جبهه ی دوم را تشکیل دادند. اما تفاوت در جهت گیری ها از کجا ناشی می شد؟ پاسخ نیازمند بحثی مشروح و خارج از حوصله ی این گفت و گو است. تیتروار بگویم: توان تدارک، الگوی نظم اقتصادی - اجتماعی و چگونگی محاسبه سود و زیان سرمایه، مولفه های اساسی بودند. چین بر سکوی پرواز به مدار برترین قطب قدرت سرمایه در دنیا، قطبی که به لحاظ حضور در چرخه ی انباشت و بازتولید سرمایه ی جهانی و سهم در اضافه ارزش ها نقش ممتاز دارد، به الگوی پیچیده ای از برنامه ریزی نظم اقتصادی، سیاسی، استراتژیک و بین المللی سرمایه متکی است و توان محاصره ی ویروس در یک جامعه ی یک میلیارد و نیم نفری را داشت و با شتاب به بیش ترین چاره اندیشی ها دست زد؛ کارهایی انجام داد که آمریکا، اسپانیا، ایتالیا، انگلیس، اتحادیه ی اروپا و سایر ممالک نه توان تحمل هزینه ی آن را داشتند و نه از تدارک لازم برای انجامش برخوردار بودند. هیچ کدام این کشورها حتا حاضر به تعطیل درصد قابل توجهی مراکز کار برای کم ترین زمان نشدند، آماده ی تقبل هیچ میزان هزینه ی چالش «کووید ۱۹» نبودند. به کرونا فرصت دادند تا بدون نیاز به جواز و پاسپورت، وارد گل خانه ها گردد. چین از منظر پاسخ به نیازهای سرمایه داری و موقعیت خاص سرمایه ی اجتماعی اش پیروز میدان شد و با این که ابتدا بدترین وضعیت را داشت، خیلی سریع تا ردیف بیستم خطرپذیری ها پایین آمد. دولت هایی که چنین نکردند، شاید در محاسبات سود و زیان سرمایه هم متحمل خسارت های سهمگین تر شدند.

به بخش دوم پرسش بپردازیم. شمار مرگ و میر کرونا برای

توده ی کارگر در همین جهنم سرمایه داری می توانست ده ها بار پایین آید، اگر آنان از حداقل امکانات برخوردار بودند. اگر جنبش کارگری می توانست همه ی مراکز کار را برای تمامی مدت لازم تعطیل کند؛ تضمین تمامی امکانات معیشتی، رفاه، دارو و درمان توده ی کارگر را بر طبقه ی سرمایه دار و دولت اش تحمیل نماید؛ اگر تمامی مراکز درمانی به بیش ترین لوازم پزشکی و حفاظتی تجهیز می شدند. جنبش کارگری اگر زمین گیر نبود و قدرت تازش داشت، می توانست بورژوازی را مجبور به قبول تمامی این هزینه ها سازد. الان هم یگانه چاره ی کار توده های کارگر، در همه جا، همین است.

- به نظر شما جهان پسا- کرونا، با تمامی تبعات همه جانبه ای که این پاندومی به جا خواهد گذاشت، چگونه جهانی خواهد بود؟ اقتصاد، سیاست، فرهنگ، روابط انسانی، جایگاه دولت، احزاب سیاسی و... چه شکلی به خود خواهد گرفت؟

■ جهان به «پسا» و «پیشا» کرونا، تقسیم نمی شود. قبل از شیوع پاندمیک «کووید ۱۹» دنیای گند و دهشت سرمایه داری بوده است، پس از آن نیز همین خواهد بود. این که نظام سرمایه داری به دنبال یکه تازی بی عنان کرونا چه وضع تازه ای پیدا خواهد کرد؟ پاسخ بسیار روشن است. اگر جنبش کارگری وضعیت مدفون، مهر و موم شده، فرو مانده، بی افق و برهوت پیمای موجود خود را ادامه دهد، بدون هیچ تردید توده های کارگر دنیا سرنوشتی ده ها بار غم انگیزتر از امروز پیدا خواهند کرد. رُخ داده های آتی را نه کرونا، که فقط مبارزه ی طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی رقم می زند. بحث بر سر ویروس کرونا و بیماری کووید ۱۹ نیست. «پیشا» و «پسا» کرونا، مفاهیمی مریخی هستند. سخن بر سر سرمایه داری و طوفان ویران ساز بحران سرمایه است. کرونا در بالاترین نقش می تواند عاملی برای تشدید و تعمیق بحران باشد. واقعیت آنست که ابعاد، دامنه و عظمت بحران روز سرمایه داری تحریف می گردد. اقتصاددانان و دولت مردان سرمایه فقط در سطحی از آن بحث می کنند، که نیاز سُست و شوی مغزی طبقه ی کارگر و آماده ساختن این طبقه برای تحمل فاجعه های ناشی از موجودیت سرمایه داری و بحران سونامی وار آن است. «نظریه پردازان»، احزاب و جماعات چپ نما هم مشتکی لفظ زادراه تلاش خود برای سرگرمی چند طرف دار می کنند. فریاد بحران سر می دهند و در عظمت آن مثال ۱۹۲۹ را پیش می کشند. قیاسی مع الفارق که برای توده کارگر گم راه ساز است. بحران دهه ی ۳۰ سده پیش در شرایطی رُخ داد، که حجم گل سرمایه ی جهانی صدها برابر از امروز کم تر بود. در لحظه ی حاضر، فقط ۱۰۰۰ بانک از تعداد غیرقابل شمار بانک های دنیا صاحب ۱۱۳۵ تریلیون دلار سرمایه اند. متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه ی بین المللی شباهتی به ۹۰ سال پیش ندارد. چین کنونی با حجم سرمایه ی مالی و بانکی بسیار عظیم تر از آمریکا، جامعه ای فلاحتی به حساب می آمد و روند توسعه ی کاپیتالیستی می پیمود. بخش مهمی از دنیا زیر سیطره ی مناسبات پیشاسرمایه داری بود و بورژوازی کشورها پیش تا احراز نقش مسلط اقتصادی و سیاسی، فاصله ی طولانی پیش روی داشت. نظریه ی مارکسی بحران قطعا یگانه تحلیل ریشه کاو بحران سرمایه داری است، اما بازگفت کلی آن بدون واکاوی شرایط روز، لفظ پردازی ایدئولوژیک خواهد بود. اگر سرچشمه ی بحران، سیر صعودی ترکیب آلی سرمایه، مطلق

شدن پویه‌ی افت نرخ سود و پیشی گرفتن نرخ انباشت از نرخ تولید ارزش اضافی است، باید نقش اثرگذار همه‌ی مولفه‌های بالا بر روی ابعاد کوبندگی و انفجار آفرینی آن را هم تعمق نمود. سوبه‌ی دیگر رُخ داده‌ها نیز بسیار مهم‌اند. سرمایه در این صد سال منجمد نمانده است. مکانیسم‌های تشدید و طغیان استثمار توده‌ی کارگر را بسیار وسعت بخشیده، زهرآلودتر ساخته و کارا تر کرده است. در همین راستا، راه کارهای مقابله با سیر رو به کاهش نرخ سود، اهرم‌های چالش بحران و در واقع، شیوه‌های سرشکن سازی بحران بر زندگی طبقه‌ی کارگر را در سطحی حیرت انگیز تکمیل کرده است. همه‌ی این‌ها در طول چند دهه‌ی اخیر رُخ داده و حاصل مستقیم رُخ داده‌ها به اختصار آنست که:

۱- بحران از شکل بروز دوره‌ای خود به مهمان همیشه و همه جا حاضر چرخه‌ی تولید سرمایه داری تبدیل شده است. دنیا به گونه‌ی انفجار آمیزی از سرمایه اشباع است. حجم کهکشانی سرمایه و متوسط ترکیب آلی آن، شاخص پیشی گرفتن نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش را امر مستمر سرمایه‌ی جهانی ساخته است. نرخ اضافه ارزش‌ها به اوج رفته، اما کفاف نرخ سود مورد نیاز بازتولید سرمایه‌ی موجود دنیا را نمی‌دهد. سرمایه‌ی بین‌المللی قادر به چالش بحران نیست. بخش‌های نیرومندتر، آن را به حوزه‌های آسیب پذیرتر پاس می‌دهند و فشار بازگشت‌اش را سهمگین‌تر تحمل می‌نمایند. کوه ساران آسمان سای سرمایه سود می‌خواهد و اقیانوس اضافه ارزش‌های حاصل کار شاغلان طبقه‌ی کارگر، قادر به آب یاری این کوهستان نمی‌باشد.

۲- سرشکن کردن کُل بار بحران بر زندگی توده‌ی کارگر، مکانیسم هویتی و همیشگی سرمایه بوده است. اما سرمایه داری اکنون، برای انجام این کار، اختاپوسی‌ترین و هولوکاست گونه‌ترین راه‌ها را پیدا کرده و به طور روتین اعمال می‌کند. یک میلیارد سکنه‌ی کارگر گره زمین را فاقد هر گونه ممر ارتزاق کرده است. هزینه‌ی معاش این جمعیت میلیاردی را بر روی زندگی سایر هم‌زنجیران آن‌ها سرشکن ساخته است. بهای نیروی کار را در مقیاس جهانی - به بیان دیگر، سهم کُل طبقه‌ی کارگر بین‌المللی از حاصل کار خویش - را به نازل‌ترین میزان ممکن تنزل داده است. زیر نام بدهکاری دولت‌ها، کُل دار و ندار معیشتی، بهداشت، دارو و درمان، مایحتاج اولیه‌ی

زیست چندین نسل آتی کارگران را به حساب روز سرمایه داران واریز ساخته است تا نزول سهمگین تر نرخ سودها را به تعویق اندازد. از طریق بازار بورس، سوای پلایش مستمر سرمایه، ریال آخر موجودی کارگرانی را که به جای مبارزه‌ی طبقاتی، فردای‌شان را به سود افزون تر شرکت‌ها قفل کرده‌اند، از دست‌شان خارج و سود حی و حاضر سرمایه‌ها کرده است. بیش از چند میلیارد سکنه‌ی کارگر دنیا را به ورطه‌ی گرسنگی، بی‌آبی، بی‌بهداشتی، بی‌آموزشی، آلودگی‌های موحش زیست محیطی انداخته است. اختاپوس وحشت و دهشت فاشیسم در شکل‌های مختلف ناسیونالیستی و دینی، اپوزیسیون مدار یا حاکم را همه جا، در بند بند گره زمین، میدان‌دار نموده و به جان توده‌ی کارگر انداخته است. هر لحظه بقای خود را به گسترش، تعمیق، تشدید و انفجار آمیزتر کردن این وضعیت دهشت‌زا گره زده و همه‌ی روزنه‌های ادامه‌ی حیات را روی میلیاردها کارگر مسدود ساخته است. این وضع مولود کرونا نیست، توسط «کویید ۱۹» خلق نشده است. سرچشمه، بانی و باعث آن، نظام بردگی مزدی است. سرمایه پیش از کرونا، کُل این جنایت‌ها و سبعت‌ها را علیه بشریت اعمال کرده است. از این به بعد، با بودن یا نبودن، رفتن یا ماندن کرونا، نیز صدها بار بدتر و باز هم بدتر تحمیل خواهد کرد.

تاریخ سرمایه داری آمیخته با پوشش سازی‌های متنوع رویکردها و محافل مختلف بورژوازی از جمله اپوزیسیون‌های چپ نمای این طبقه برای خارج ساختن ساختن سرمایه داری از تیررس مبارزه‌ی طبقاتی توده‌های کارگر بوده است. نظریه پردازی‌هایی که نقاب «کمونیسم» بر رُخ سار داشته‌اند، پاره‌ای واقعیت‌ها و رُخ داده‌های حقیقی را پیش کشیده‌اند، اما فقط در این راستا که اهداف، انتظارات و جهت‌گیری‌های معین این یا آن لایه بورژوازی را جایگزین جنگ ضد سرمایه داری و طبقاتی کارگران سازند. شمار این پوشش آفرینی‌ها زیاد است و تقسیم تاریخ به «پیشا و پسا کرونا» نیز از همین جمله است. ویروس‌ها اساسا موجودات طفیلی هستند، اما واقعیت آنست که نه فقط ویروس‌ها، بلکه کُل میکروب‌ها، کُل بیماری‌ها، کُل فروماندگی انسان از شناخت بیماری‌ها، کُل عجز بشر از درمان بیماری‌ها، همه و همه طفیلی خانه زاد سرمایه، پرورده‌ی سرمایه، تحت حفاظت سرمایه و در خدمت سرمایه داری علیه طبقه‌ی کارگر، علیه انسان و علیه انسانیت می‌باشند. کرونا هیچ تاریخ جدیدی پدید نیاورده است و نخواهد آورد. تاریخ درندگی، سبعت، انسان ستیزی، گنبدگی، انحطاط و احتضار سرمایه داری را هر چه انفجار آمیزتر و عریان تر ساخته است.

- پاندومی کرونا تا همین جا به بیکاری ده‌ها میلیون کارگر انجامیده، امنیت شغلی را از بین برده، بر انبوه جمعیت فقیر افزوده، خطر قحطی و گرسنگی را به فعل در آورده، به یاس و ناامیدی و افسردگی دامن زده، و آینده‌ای مبهم و هول انگیز فراروی جامعه‌ی بشری و به ویژه طبقه‌ی کارگر



جهانی قرار داده است. از نظر شما، نقش طبقه‌ی کارگر در این شرایط چیست؟ با چه سیاست‌ها و مطالباتی، و با کدام شیوه‌های فعالیت، می‌باید به مصاف این شرایط برود؟ چگونه می‌تواند وسیع‌ترین نیروهای اجتماعی را به سوی خود جلب کند و سد محکمی در برابر نزول و تلاشی جامعه‌ی بشری ببندد؟

به دلیل اهمیت ویژه‌ی ماجرا باید یک بار دیگر تاکید شود، که سرمایه‌داری حتا بدون ظهور و شیوع پاندمیک «کووید ۱۹» نیز همین بلاها را ولو در درجه‌ای پایین‌تر بر سر توده‌های کارگر دنیا می‌آورد. این موضوع را در جاهای مختلف - از جمله در همین گفت‌وگو، ولو تیتروار - تصریح کرده‌ایم. یک دلیل مهم بی‌توجهی به عمق فاجعه، وارونه‌پردازی‌های گم‌راه‌کننده‌ای است که رویکردهای رفرمیستی راست یا چپ بر شعور کارگران آوار کرده‌اند. در طول دهه‌های اخیر، به محض آن که از طغیان فقر، فلاکت، گرسنگی، بی‌خانمانی، آلودگی‌های زیست‌محیطی، کودک‌کشی یا زن‌ستیزی مولود سرمایه‌داری و سنگین‌بر زندگی توده‌ی کارگر سخن به میان آمده است، جنجال‌ها راه افتاده است که لزوماً چنین نیست!! خیل کثیر «مارکس‌شناسان»، اقتصاددانان، فیلسوفان و نظریه‌پردازان چپ جهانی، مارکس‌شناسان شهیر عضو کانون نویسندگان ایران، صدها کاتوزیان و بابک احمدی، هزاران دکه‌دار سندیکالیست، همگی فریاد سر داده‌اند که کارگران اسکاندیناوی گرسنه نیستند! نان دارند! مهد کودک و مدرسه و بیمارستان دارند! در اروپای غربی، کارتن‌خواب نیست! در آمریکا و اروپا، مزد کارگران بالا است. هر کجا که صنعت سرمایه‌داری به اوج رفته است، هر جا که دموکراسی، حق تظاهرات و راه‌پیمایی یا مطبوعات آزاد وجود دارد، همه چیز بر وفق مراد است و کارگران نیز مشکلی ندارند!! این خزعبلات را بیش از همه جای دنیا، خورد کارگران ایران داده‌اند. در مورد دروغ‌ها و وارونه‌بافی‌های شرم‌آور این جماعت، پیرامون آن چه در اروپا و آمریکا جریان دارد، بحثی مشروح لازم است که جایش این جا نیست. به جای آن باید بر روی شالوده‌ی ویران‌گُل این لفاظی‌ها و نظریه‌بافی‌های ارتجاعی چراغ اندازیم. از دید این دار و دسته، چند کشور اروپا و آمریکای شمالی گُل جهان سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند!! سرمایه‌داری فقط جایی است که کوه‌سار تکنیک، صنعت بزرگ، بارآوری کار بسیار بالا، «آزادی»، «انتخابات آزاد»، دموکراسی، حق تشکیل حزب و اتحادیه است. شاخص سرمایه‌داری از منظر این کوردلان این‌ها است! هر کجا که عجالتاً یک بخش کارگران نان دارند، سرمایه‌داری است! هر کجا که توده‌ی کارگر زیر فشار گرسنگی، فقر، بی‌خانمانی و ذلت است، هنوز صنعت، مدرنیته و مدنیت سرمایه‌شکوفانگر دیده و دچار بیماری «رشد ناکافی سرمایه‌داری» است! در جهانی که رییس‌جمهور عظیم‌ترین قطب قدرت اقتصادی، سیاسی، علمی، تکنولوژیک آن در کنار دانش‌گاه‌ها و مراکز پژوهشی سر به آسمان کشیده‌اش، بر مسند پزشکی می‌نشیند، برای علاج کووید ۱۹ خوردن مواد ضدعفونی تجویز می‌کند و هیچ سرزنشی از هیچ‌کجا نمی‌بیند! نظریه‌پردازان اقتصادی‌اش نیز باید چنین باشند. اما سرمایه‌داری چندین سده است، که وجودش را بر دنیا تحمیل کرده است. از قرن هجدهم، بازاری به وسعت سراسر جهان پدید آورده است. دهه‌های متمادی است، که شیوه‌ی تولید مسلط تمامی ممالک دنیا شده است و آخرین واحه‌های مکشوفه‌گُره‌خاکی را به طور کامل در خود

منحل ساخته است. کارگران مورد استثمار سرمایه‌ی جهانی فقط چند ده میلیون کارگر اروپای غربی و اسکاندیناوی و آمریکای شمالی نیستند. یکایک پنج میلیارد انسان نفرین شده، گرسنه، مفلوک، بی‌خانمان، بدون دارو و درمان، بدون آب و سرپناه نیز فروشنده‌ی نیروی کار و برده‌ی مزدی نظام سرمایه‌داری هستند. حدود ۸۰ درصد از ۹۰ تریلیون دلار ارزش اضافی سالانه‌ی سرمایه‌ی جهانی را شاغلان همین پنج میلیارد نفوس طبقه‌ی کارگر دنیا تولید می‌کنند. هر مقدار افزایش یا کاهش اضافه‌ارزش‌هایی که این میلیاردها کارگر گرسنه، بی‌خانمان و فاقد ابتدایی‌ترین مایحتاج معیشتی تولید می‌نمایند، سرنوشت چرخه‌ی ارزش‌افزایی سرمایه‌ی بین‌المللی را زیر فشار زلزله‌زای خود قرار می‌دهد. نظام سرمایه‌داری با اقیانوس سود حاصل استثمار این چند میلیارد کارگر آسیایی، آفریقایی، آمریکای لاتینی و سایر کارگران نفرین‌شده‌ی دوزخ‌نشین مثل آن‌ها آب‌یاری می‌گردد و به بقای خود ادامه می‌دهد. فقر، گرسنگی، بی‌سرپناهی، بی‌دارویی و فلاکت این میلیاردها کارگر هم مولود شدت استثمار و سبعت سرمایه‌ی جهانی است و هم شرط محتوم چرخش چرخ تولید و ارزش‌افزایی آن می‌باشد. به این ترتیب، قبل از هر چیز باید طومار فریب‌کاری‌ها و دروغ‌گویی‌های این جماعت نظریه‌پرداز، اقتصاددان، فیلسوف و منجی ماب را بست تا بتوان پرسش درست سؤال حاضر را جست.

نظام سرمایه‌داری تا پیش از شیوع کرونا برای تضمین بقای خود، عظیم‌ترین بخش طبقه‌ی کارگر جهانی را از ابتدایی‌ترین امکانات معیشتی، اجتماعی و حق زیست ساقط کرده بود. توده‌های کارگر اروپا و آمریکا را نیز به اندازه‌ی کافی سلاخی کرده و در آستانه‌ی تحمل شرایط کار، استثمار و زندگی همان عظیم‌ترین بخش طبقه‌اش قرار داده است. حال در ادامه‌ی گُل این تاخت و تازها، با شیوع پاندمیک بدفرجام و بی‌فرجام کووید ۱۹، باز هم سواهی راه اندازی ویران‌سازترین موج‌های جدید شیخون، تعرض و تجاوز به زندگی کارگران، هیچ مغری برای ماندگاری خود نمی‌یابد. سرمایه‌داری می‌کوشد تا کرونا را به سنگری مناسب برای آغاز این تعرض طوفانی تبدیل کند. ۲۰ میلیون بیکار فقط در آمریکا بر جمعیت بیکاران سابق افزون گردیده است. در سوئد ۱۰ میلیون مغری شمار اعلام شده‌ی بیکاران از مرز یک میلیون عبور کرده است. وضع ایتالیا، اسپانیا، انگلیس، فرانسه و آلمان از این هم بسیار بدتر است. در مورد اروپای شرقی نیاز به گفتن نیست. در هند همین الان ۷۰۰ میلیون نفوس طبقه‌ی کارگر، فاقد خورد و خوراک و دارو و درمان و سرپناه هستند. تصویر برزیل، آرژانتین و آمریکای لاتین جلوی چشم همگان است. در ایران در طول همین چند ماه، میلیون‌ها بیکار جدید بر جمعیت چندین میلیونی بیکاران اضافه شده است. بی‌خانمانی انفجارآمیز شده است. گورستان‌های شهرها یکی پس از دیگری چادرنشینی‌های کارگری قرن بیست و یکمی می‌شوند! و بی‌سرپناهان زیر فشار عجز از پرداخت اجاره‌بهای مسکن به برپایی این چادرها دست می‌یازند، در غیر این صورت به اجاره‌ی پشت‌بام‌ها رو می‌آرند. سواهی کرونا، بیماری‌های دیگر نیز به دلیل فروپاشی گسترده‌ی سیستم بهداشت و درمان، طغیان‌آمیز گردیده است. این واقعی‌ترین تصویر وضع موجود جهان است و حال در متن این وضعیت است، که میلیاردها کارگر باید تکلیف زندگی خود را روشن

۲- طبقه‌ی کارگر در آستانه‌ی یک جنگ واقعی مرگ و زندگی است. اگر رادیکال و ضد سرمایه‌داری نجنبند، دچار وضعی ده‌ها بار رقت‌بارتر از امروز خواهد شد. هیچ اغراق نیست، اگر بگوییم که صدها میلیون نفوس توده‌ی کارگر دنیا در میان موج‌گرسانی، قحطی، بی‌دارویی و بی‌خانمانی مولود سرمایه به ورطه‌ی مرگ خواهند افتاد. بخشی از این طبقه در اروپای شمالی و اسکانداوی، که تا امروز نانی یا حداقل درمانی داشته است، قادر به حفظ آن نخواهد شد.

۳- با تعویض رژیم‌ها، مطالبه‌ی کار، آویختن به دار قانون، پارلمان، حزب‌سازی، سندیکالیسم، اعتصابات و اعتراضات پراکنده، خواست بیمه‌ی بیکاری و درمان و نوع این‌ها هیچ مشکلی حل نمی‌گردد. بورژوازی پاسخی به این خواست‌ها نخواهد داد. هیچ راهی نیست، جز آن که یک قدرت سراسری شورایی ضد کار مزدی متشکل از همه‌ی آحاد توده‌های هم‌زنجیر شد. با این قدرت علیه سرمایه‌داری جنگید، همه‌ی خواست‌ها را بر بورژوازی تحمیل نمود. جنبش خود را رادیکال‌تر، سازمان‌یافته‌تر، آگاه‌تر، نیرومندتر ساخت و آماده‌ی جنگ آخر با نظام بردگی مزدی شد.

ژوئیه ۲۰۲۰

سازند. چشم‌انداز این تعیین تکلیف در نگاه نخست بسیار تیره است. جنبش کارگری بین‌المللی در زمین‌گیرترین حالت ممکن قرار دارد. رادیکالیسم ضد کار مزدی طبقه‌ی کارگر فاقد کم‌ترین میزان استخوان‌بندی یا قدرت سازمان‌یافته‌ی طبقاتی است. هیچ اثری از حداقل هم‌بستگی انترناسیونالیستی ضد سرمایه‌داری در میان توده‌های کارگر دنیا قابل رویت نیست. در آمریکای شمالی تشخیص چیزی به نام جنبش کارگری زنده، اصلاً آسان نیست. کارگران هر دو قاره‌ی اروپا و آمریکا خود را در گورستان نظم، حقوق، مدنیت منحن سرمایه‌داری دفن کرده‌اند. هویت طبقاتی ضد کار مزدی خود را گم نموده‌اند، خیره شدن به ریشه‌ی واقعی معضلات یا سیه‌روزی‌های خود را به بایگانی تاریخ داده‌اند. فروش قدرت پیکار طبقاتی را با فروش نیروی کار به هم آمیخته و جنگ طبقاتی را تعطیل کرده‌اند! کارگران غالب کشورها همین وضع دارند. در ایران شاهد میدان‌داری کم یا بیش بهتر کارگران هستیم. سیمای روز جنبش کارگری جهانی بدبختانه چنین است، اما یک چیز را، درک مادی تاریخ با خوانش رادیکال مارکسی را، نباید از یاد برد. جنبش‌ها را اندیشه‌ها نمی‌سازند. کمونیسم لغو کار مزدی نیز جهاد اندیش‌مندان «مارکسیست - لنینیست» نیست. جنبش‌ها از ژرف‌نای شرایط کار، استثمار و زندگی انسان‌ها، از هستی اجتماعی استثمارشدگان، می‌جوشد و طغیان می‌کند. کمونیسم مارکسی لغو کار مزدی هم خیزش آگاه، استخوان‌دار، سازمان‌یافته و شورایی توده‌ی وسیع کارگری است که فشار استثمار، بی‌حقوقی، آزادی‌کشی و بربریت سرمایه‌داری آن‌ها را مجبور به پیکار و خروش می‌کند. روزهایی از تاریخ سرمایه‌داری که درباره‌اش سخن می‌گوییم، امر شوریدن، اوج‌گیری، رادیکال شدن جنبش کارگری و جهت‌گیری این جنبش برای جست‌وجوی راه‌های درست مبارزه‌ی طبقاتی، تسویه حساب با گم‌راه رفتن‌ها، تعیین تکلیف با رفرمیسم راست سندیکالیستی و رفرمیسم حزب ساز سکتاریستی، اتکا به قدرت متحد شورایی ضد سرمایه‌داری خود و مانند این‌ها را به مساله‌ای حیاتی و مماتی، به موضوع حاد و انفجاری طبقه‌ی کارگر جهانی مبدل ساخته است.

این بحث نیازمند تشریح است، عصاره‌ی سخن عجالتاً آنست که آگاهی، چاره‌اندیشی، رادیکالیسم طبقاتی، کمونیسم لغو کار مزدی، هیچ کدام از آسمان نمی‌جوشند. وحی، اشراق، کشف و ابداع اسوه‌های نام‌آور نیستند، از زمین زندگی توده‌ی کارگر طغیان می‌کنند و این زمین زندگی اینک بیش از هر زمان دیگر باردار و مهیای این زایش‌ها است. وقتی از تیره و تاری بودن چشم‌انداز تعیین تکلیف طبقه‌ی کارگر با وضعیت روز بحث می‌کنیم، باید به باردار بودن این شرایط، به آن چه این اوضاع با خود حمل می‌کند نیز نظر اندازیم. این کار یا کندوکاو را باید با درک مادی مارکسی از تاریخ، پویه‌ی شکل‌گیری جنبش‌ها، آگاه شدن، سازمان‌یابی و قدرت یافتن طبقه‌ی کارگر انجام دهیم. پاسخ چه خواهد شد را نمی‌توان با پیش‌گویی گفت، اما چند چیز را می‌توان بسیار صریح تأکید کرد.

۱- سرمایه‌داری تهاجم هولوکاست گونه‌اش به زندگی توده‌ی کارگر را از همین حالا آغاز کرده و در ماه‌ها و سال‌های آتی بی‌سابقه‌ترین طوفان‌های سلاخی معیشت، دارو، درمان، سرپناه و همه‌ی مایحتاج اولیه‌ی زیستی توده‌های کارگر را راه خواهد انداخت.



علت شیوع سریع و جهانی این ویروس چند چیز است. اولاً: چند سال بود که دانش مندان هشدار می دادند که پیرو شیوع ویروس سار، ویروس خطرناک دیگری از آن دگر دیس خواهد شد که باید برای آن آماده بود. دولت های بورژوایی این هشدار را دست کم گرفتند و شرکت های داروسازی هم به خاطر نبود بلاواسطه ی تقاضا برای واکسن موثر در بازار اهمیتی به آن ندادند تا بلا نازل شد؛ دوما: جهان گلوبالیستی موجود، جابه جایی سریع و بدون کنترل انسان ها را از زمین و هوا و دریا ممکن و ضروری ساخته و این امر سرعت گسترش ویروس را چند برابر کرده است. نگاهی به گسترش صنعت گردشگری در دو دهه ی گذشته شاهدهی بر این مدعا است؛ سوما: هم زمانی گسترش ویروس با تحقق یافتن بحران ساختاری سرمایه داری جهانی، خیلی نهادها و دولت ها را غافل گیر کرد و امکانات برای مبارزه با گسترش ویروس و یافتن واکسنی برای آن به شدت محدود شد. هنوز که هنوز است در سوئد، ماسک و وسایل پیش گیری و تست کافی حتا برای پرسنل پزشکی و درمان گاه ها وجود ندارد!؟

- وضعیت بحرانی و مرگ بار کنونی آیا صرفاً ناشی از وجود یک ویروس خطرناک و گشونده و ناشناخته - به عنوان یک بلیه ی طبیعی - است؟ و یا نظام سرمایه داری، چه در وقوع و گسترش و چه پیامدهای فراگیر و همه جانبه ی آن، نقش دارد؟

■ حتا اگر این ویروس یک بلیه ی طبیعی باشد، زمینه ساز پیدایش آن، دست انسان و سرمایه داری است. آخر چه چیزی می تواند به وجود آورنده ی بازار برای پرورش و خوردن گوشت خفاش باشد به جز سرمایه داری؟

در زمینه ی سرعت گسترش و پیامدهای فراگیر کرونای ۱۹ باید پیش و بیش از همه به تاثیر سیاست های نئولیبرالی در سه دهه ی گذشته انگشت گذاشت. سی سال است که دارند در زمینه ی بهداشت عمومی، آموزش و پرورش، نگاه داری از سالمندان و بیمه های اجتماعی، بودجه ها را کم می کنند و بخش بزرگی از این خدمات اجتماعی را، به کام سرمایه داری، به بخش خصوصی سپرده اند. من که بیش از سی سال است در سوئد زندگی کرده و شاهد پس رفتن بیمه های اجتماعی بوده ام، پیدایش چنین فاجعه ای برایم غیر منتظره نبود. همین امروز هم میزان تخصیص پول، اعتبارات و منابع برای نجات سرمایه و سرمایه داران؛ با میزان منابعی که برای مبارزه با کرونا و عواقب آن در سوئد تخصیص داده می شوند، اصلاً قابل مقایسه نیست. سالمندان خانواده های سرمایه دار و پول دار نگرانی ای از نبود ماسک و دارو و تخت بیمارستان ندارند. این سالمندان طبقه ی کارگر هستند که با وجود این که این مملکت را ساخته اند، هزار هزار توسط این ویروس و کمبود امکانات و کارکنان آموزش دیده ی پزشکی به کام مرگ می روند. و بالاخره باید به تشدید رقابت های بین المللی در سطح جهان و کاهش شدید هم کاری بین المللی برای مقابله با این بلیه ی جهانی اشاره کرد. درست در اوج گسترش این ویروس، دونالد ترامپ تصمیم گرفت تا دولت آمریکا سهم پرداختی خود را به «سازمان بهداشت جهانی» ندهد و از آن خارج شود. گوتیرز، دبیرکل سازمان ملل متحد، گفته ی جالبی در این مورد دارد. می گوید: ما در یک جنگ جهانی درگیر هستیم، اما از متفقین خبری نیست!

- شیوه هایی که در مهار این پاندمی، توسط دولت های سرمایه داری، به کار گرفته شده را چطور ارزیابی می کنید؟ چه

- تصور شما از پاندمی کرونا و همه گیری جهانی آن چیست؟ این ویروس چگونه به وجود آمده و چطور توانسته، در جهان پیش رفته ی ما، در زمانی اندک چنین شیوع یابد، میلیون ها نفر را مبتلا کند، صدها هزار انسان را به کام مرگ بفرستد، و تبعات و تغییراتی شگرف در تمامی زمینه های زندگی بشری به وجود آورد؟

■ فرهاد بشارت: این بیماری پدیده ای وحشت ناک است، که علاوه بر سلامتی جسمی ده ها میلیون انسان، سلامتی روانی خیل بیش تری را صدمه خواهد زد و عواقب اقتصادی آن - که با تحقق یافتن بحران ادواری و ساختاری سرمایه داری هم زمان شده - حقیقتاً دهشت ناک خواهد بود؛ اگر بشریت آزادی خواه و طبقه ی کارگر به موقع و سریع نجنبند!

تئوری ها و نظریات مختلفی درباره ی پیدایش و گسترش این ویروس وجود دارند. یک نظر آن را ساخته ی دست بشر در لابراتوارهای نظامی می داند، که عمداً در جهان پخش شده است. برخی مقامات چینی دولت آمریکا را در این زمینه دخیل می دانند و حتا لیستی از شش مرکز تحقیق و تولید اسلحه های میکروبی و شیمیایی در آمریکا منتشر کرده اند. می گویند این ویروس در زمان مسابقات ورزشی ارتش های جهان در ایالت ووهان چین، توسط سربازان آلوده ی ارتش آمریکا به چین آورده شده است. متقابلاً دونالد ترامپ و برخی مقامات آمریکایی، انگشت اتهام خود را به سوی لابراتواری مشابه در ووهان چین نشانه می روند.

با توجه به این که اسلحه های میکروبی و شیمیایی قبلاً هم وسیعاً در جنگ ویتنام و جنگ های خاورمیانه به کار گرفته شده اند، تئوری دست ساز بودن این ویروس را نباید کاملاً منکر شد. اما تا امروز هیچ سند قابل اتکایی در این مورد ارائه نشده است و من بیش ترین احتمال را به دگر دیسی ویروس های کرونای قبلی به این ورژن ۱۹ می دهم. منشا آن را نوعی از خفاش می دانند.

ویروس های «ایدز» و «ابولا» و «سار» با تغییر ویروس های کرونای قبلی از حیوانات غیر اهلی به انسان سرایت کردند. حیوانات اهلی، تقریباً همه، ویروس هاشان را به ما منتقل کرده اند و بدن ما هم طی صدهزار سال پادزهر آن ها را درست کرده است. اما این حکم در مورد ویروس های حیوانات غیر اهلی صدق نمی کند.



راه کارهای متفاوتی، از نظر شما، قابل تصور است؟ کدام مطالبات و سیاست ها را می باید، در همین شرایط موجود، مطرح کرد، فراروی دولت های سرمایه داری قرار داد، و آن ها را به تحقق این مطالبات و سیاست ها مجبور ساخت؟

اساسا دو استراتژی پایه ای و متفاوت برای مبارزه با پاندومی و اپیدمی ویروس هایی که هنوز واکنش شان ساخته نشده، وجود دارند. استراتژی اول، موسوم به ایجاد مصونیت گله ای است. پایه ی این استراتژی عدم ایجاد فاصله های اجتماعی و سیاست های مبتنی بر اجازه دادن به گسترش ابتلا به ویروس، تا زمانی است که مصونیت خود به خود ایجاد شود. در این استراتژی، مرگ میلیون ها انسان فرض گرفته می شود. این استراتژی به شدت سرمایه دوست و نزدیک بین است. در کشورهایی که این استراتژی به کار گرفته شده، یک کارخانه یا موسسه ی تولیدی هم برای ایجاد فاصله ی اجتماعی بسته نشده است. نمونه ی بارز آن، سوئد است.

پس از کشتار چند ده میلیونی انسان ها در زمان انتشار ویروس موسوم به اسپانیایی (که در واقع از آمریکا شروع شد و از آن جا گسترش یافت) در اوایل قرن بیستم، این استراتژی قرار شد که در مورد پاندومی های مربوط به انسان کنار گذاشته شده و در مواقع لزوم برای پاندومی های مربوط به حیوانات، و به هم راه کشتار گله ای آنان، استفاده شود. استراتژی دوم، مبتنی بر ایجاد فاصله های گسترده ی اجتماعی، آزمایش های وسیع برای شناختن مبتلایان و قرنطینه کردن آن ها تا زمان درست شدن واکنش مناسب است. این استراتژی را دولت های با بینش درازمدت اجتماعی و اقتصادی در پیش می گیرند. ایجاد فاصله ی اجتماعی با بستن کودکان ها و مدارس و برخی موسسات تولیدی برای مدت محدودی، مجاز و مطلوب شناخته می شود.

استراتژی اول عمدتا در آمریکا، سوئد، بریتانیا و برزیل، تاکنون به کار گرفته

شده اند و استراتژی دوم در آلمان، هلند، سایر کشورهای اسکاندیناوی و نیوزیلند، در دستور قرار گرفتند. تفاوت اتخاذ این دو استراتژی، امروز به زبان آمار و ارقام بسیار روشن است و نیازی به تحلیل نیست. آمریکا، بریتانیا، برزیل جزو کشورهایی هستند که بالنسبه بیش ترین قربانیان و مبتلایان به کرونا را دارند.

سوئد تقریبا چهار برابر کل چهار کشور اسکاندیناویایی به این پاندومی قربانی داده است. تعداد قربانیان، طبق آمار دولتی که البته دقیق نیست، حدود پنج هزار و ششصد نفر تا امروز (پانزدهم ژوئیه) است.

رژیم جمهوری اسلامی در ایران در ابتدا مساجد و گورخانه ی رضا و معصومه را نبست و تا امروز هم تمام عمل کردهایش نشان استراتژی گله ای را دارد. اینان مرگ مردم عادی و ندار را عین حق می دانند. آمار رسمی امروز (پانزدهم ژوئیه) تلفات کرونا در ایران ۲۶۵ هزار مبتلا و ۱۳۴۱۰ نفر کشته است. بازرسان سازمان بهداشت جهانی پس از بازدید از ایران و شنیدن آمار و گزارشات مسئولان، رسما ابراز کردند

که ارقام رسمی قابل اتکا نیستند و باید آن ها را در پنج ضرب کرد. با این حساب، تعداد کشته شدگان در ایران تا کنون ۶۷۰۵۰ نفر و تعداد مبتلایان ۱۳۲۵۰۰۰ نفر است.

پروفسور استن لینارسون، از انیستیتوی کارولینسکای سوئد، در همان ماه دوم انتشار ویروس در سوئد، نامه ای سرگشاده به روزنامه ی پُر تیراژ «داگنز نیوهرتر» نوشت، به اتخاذ استراتژی گله ای اعتراض کرد و سیاست ایجاد فاصله های اجتماعی و آزمایشات گسترده تا زمان درست شدن واکنش مناسب را توصیه کرد. این نامه توسط ده ها دانش مند سرشناس در سوئد و جهان امضا شد و بعدا عده ی زیاد دیگری به امضا کنندگان پیوستند. گوش سرمایه داران سوئد و دولت شان برای شنیدن این توصیه ها کر بود و هست.

من تخصصی در رشته ی اپیدومولوژی ندارم، اما تصور می کنم که از نظر انسانی و پزشکی استراتژی دوم مناسب و لازم است. به آن باید افزایش سریع بودجه و پرسنل پزشکی و بیمارستان ها را افزود. در سوئد یک ماه پیش دولت اعلام کرد به خاطر تخصیص امکانات محدود پزشکی برای رسیدگی به مبتلایان کرونا، ۷۰ هزار عمل جراحی معمولی انجام نشده اند. تعدادی هم به این دلیل مرده اند، ولی مرگ آن ها در آمار کشتار پاندومی به حساب نمی آید.

فکر می کنم خطوط اصلی مطالبات و سیاست های لازم و انسانی را تا این جا گفته ام. تاکید فراوان بر هم کاری بین المللی و گسترش آن، تقویت سازمان بهداشت جهانی و به کار بستن توصیه های آن را هم در این جا باید برشمرم.

همان طور که پیش تر اشاره رفت، این ویروس علاوه بر جان و روان، سطح زندگی اقتصادی مردم را به خطر انداخته است. تعداد بیکاران، فقرا، بی خانمان شدگان، بیماران و... به شدت گسترش یافته است. در بریتانیا، عده ای از دانش جویان دانش گاه ها با یک وعده غذای صدقه ای بعضی رستوران ها

روزگار می گذرانند و چند نفره در یک اتاق محقر زندگی می کنند. در سوئد، تعداد جوانانی که به فکر خودکشی می افتند بسیار زیاد شده و سالمندان زیادی برای تدوین وصیت نامه به وکیل مراجعه می کنند. از نظر اقتصادی، به گمان من، علاوه بر طرح مطالبات ضدسرمایه داری همیشگی و مبارزه برای آن ها، باید خواستار یک حقوق شهروندی برای همه شد تا هیچ انسانی به خاطر پاندومی یا بحران ساختاری سرمایه داری به فقر کشیده نشود و به فکر خودکشی نیافتد. این حقوق باید آن قدر مکفی باشد، که یک زندگی آبرومند و مطمئن برای همه تامین شود.

شرط تحقق این مطالبات وجود یک جنبش قوی و فعال اجتماعی، جوان و کارگری است.

- به نظر شما جهان پسا- کرونا، با تمامی تبعات همه جانبه ای که این پاندومی به جا خواهد گذاشت، چگونه جهانی خواهد بود؟



اقتصاد، سیاست، فرهنگ، روابط انسانی، جایگاه دولت، احزاب سیاسی و... چه شکلی به خود خواهد گرفت؟
به گمان من جهان پسا کرونا در تمام این زمینه‌ها، در ابتدا از امروز پس‌تر خواهد رفت، تا بعدا، به یمن جنبش‌های اعتراضی مدنی و کارگری کشوری و بین‌المللی، به طرف بهبود برود.
من نمی‌فهمم چرا اکثریت، حتی در جهان غرب و کشورهای به اصطلاح پیش‌رفته، فکر می‌کنند که پس از درست شدن واکسن کرونا، اوضاع اتوماتیک به همان وضعیت پیشا پاندومی خواهد برگشت!

ابدا چنین نخواهد شد. پیامدهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و بین‌المللی بحران سرمایه‌داری برای طبقه‌ی کارگر و اکثریت مردم وخیم خواهند بود.

همین‌جا لازم است نکته‌ی بسیار مهمی گفته شود. به نظر می‌رسد، که یک اتاق فکر جهانی بورژوازی تصمیم گرفته که این بحران، و مرگ و میر و بیکاری و فقر و گسترش تعارضات جهانی هم‌راه آن را، بحران اقتصادی پاندومی کرونا بخوانند. تمام رسانه‌های گسترده‌ی نوشتاری، صوتی و تصویری موجود جهان، تا آن‌جا که من فرصت خواندن و گوش دادن به آن‌ها را، به چهار زبان، دارم، هیچ مورد استثنایی در این زمینه ندارند. شم طبقاتی‌شان حُکم می‌کند، که در این مورد اِدا خطا نکنند و حقیقت را به مردم نگویند.

این ادعا دروغ محض است. کرونا این بحران اقتصادی را اِدا به وجود نیآورد. بادکنکی که از سال ۲۰۰۸ سرمایه‌داری به وجود آورده بود را ترکاند. همان‌طور که اعلام ورشکستگی بانک «لی من برادرز» در ۲۰۰۷ و ورشکستگی شرکت‌های موسوم به «دات کام» در سال ۲۰۰۰ این بادکنک را ترکاند.

حداقل بیش از دو سال است، که اغلب روسای بانک‌های مرکزی در کشورهای مختلف، از جمله در سوئد و آمریکا، هم‌راه با کاهش نرخ بهره‌ی بانک مرکزی به رقمی بسیار کم و بعضا منفی (!)، امکان آمدن رکود اقتصادی را مطرح کرده‌اند. سیاست‌های داخلی و بین‌المللی دولت‌های سرمایه‌داری در جهان، مطابق این پیش‌بینی‌ها و هشدارها حدادی شده و اتخاذ شده‌اند.

این دروغ شاخ‌دار هم‌سازی شده را بورژوازی جهان برای پنهان کردن ماهیت بحران ساختاری سیستم سرمایه‌داری جهان از دید مردم عادی مهندسی کرده و به کار گرفته است.

کاهش منظم تأمین اجتماعی، خصوصی‌سازی خدمات پزشکی، نگره‌داری از سالمندان، آموزش و پرورش، آرایش روزافزون زیست محیطی گره زمین، تشدید رقابت سرمایه‌ها در سطح کشوری و جهانی، به هم خوردن توازن قوای بین‌المللی و تشدید رقابت‌های دولت‌های سرمایه‌داری، به سُخره گرفتن نهادها و قراردادهای جهانی، افزایش بودجه‌های نظامی، به میدان آوردن احزاب نئوفاشیست و نژادپرست، تمسخر و سرکوب هر گونه ابراز هم‌بستگی بین‌المللی، گسترش وسیع تن‌فروشی، اعتیاد و... قبل از پیدایش ویروس کرونای ۱۹ وجود داشتند.

بنا به گفته‌ی بعضی اقتصاددانان، حجم سرمایه‌های موهمی، قبل از انتشار ویروس کرونا، در جهان، شامل چاپ پول‌های بدون پشتوانه، چاپ و فروش اوراق قرضه‌ی دولتی، پدیده‌ی موسوم به هج فاندوها، چیزی نزدیک به یک و نیم کوادریلیون دلار بود. برای درک اندازه‌ی این بادکنک، بد نیست گفته شود که این رقم تقریبا معادل تولید ناخالص ملی جهان در دوازده سال است. این بادکنک سرمایه‌داری بود، که ترکیب ویروس کرونا به این بادکنک سوزن زد! نه بیش‌تر!

- پاندومی کرونا تا همین‌جا به بیکاری ده‌ها میلیون کارگر انجامیده، امنیت شغلی را از بین برده، بر انبوه جمعیت فقیر افزوده، خطر قحطی و گرسنگی را به فعل در آورده، به یاس و ناامیدی و افسردگی دامن زده، و آینده‌ای مبهم و هول‌انگیز فراروی جامعه‌ی بشری و به ویژه طبقه‌ی کارگر جهانی قرار داده است. از نظر شما، نقش طبقه‌ی کارگر در این شرایط چیست؟ با چه سیاست‌ها و مطالباتی، و با کدام شیوه‌های فعالیت، می‌باید به مصاف این شرایط برود؟ چگونه می‌تواند وسیع‌ترین نیروهای اجتماعی را به سوی خود جلب کند و سد محکمی در برابر نزول و تلاشی جامعه‌ی بشری ببندد؟

علاوه بر آن چه که گفتید، مطمئن هستم که در این مشاهدات هم با من موافق خواهید بود: اولاً: خطری که زیست محیطی گره زمین را تهدید می‌کند، روز به روز بیش‌تر می‌شود. آخرین نمونه، خروج آمریکا از توافق‌نامه‌ی پاریس است. دولت‌های دیگر زیادی، از جمله جمهوری اسلامی، هم هیچ‌وقتی به آن نمی‌گذارند. گرمایش زمین دارد به سرعت به نقطه‌ی بازگشت ناپذیر می‌رسد. بی‌شک رقابت‌های دولت‌های سرمایه‌داری جهان پس از کرونا بیش‌تر شده و آرایش زیست محیطی، به بهانه‌ی لزوم رقابت، افزایش خواهد یافت؛
دوماً: بر متن رقابت‌های روزافزون اقشار و دولت‌های سرمایه‌داری برای کسب موقعیت برتر در شکل دادن به توازن قوای جدید بین‌المللی، تعداد جنگ‌های نیابتی افزایش خواهند یافت و خطر وقوع یک جنگ اتمی جدی‌تر خواهد شد. آمریکا بمب‌های اتمی تاکتیکی درست کرده و تعارضات نظامی را به فضا هم کشانده است. چین، با استفاده از موشک‌های بالیستیک گره شمالی، منظم در پی تهدید مناطق سنتی نفوذ آمریکا در آسیای جنوب شرقی است. پیگیری جمهوری اسلامی برای دست‌یابی به اسلحه‌ی اتمی حقیقتاً جدی و خطرناک است. دانش‌مندی که خطر جنگ اتمی را منظم پیگیری می‌کنند، سنجش‌گری سمبولیک شبیه ساعت برای تعیین زمان احتمالی وقوع جنگ اتمی درست کرده‌اند. وقتی عقربه‌ی ساعت به ۱۲ برسد، جنگ اتمی آغاز می‌شود. چند سال پیش، زمان شروع جنگ اتمی را از سه دقیقه به دوازده به دو دقیقه کشانده‌اند. ساعت دوازده، زمان شروع این جنگ و آغاز فروپاشی تمدن سازمان‌یافته‌ی بشری بر گره زمین خواهد بود؛



سوما: بورژوازی جهانی مدام در پی پائین آوردن انتظارات طبقه‌ی کارگر و اکثریت مردم جهان از خود و از دولت‌های سرمایه‌داری هستند. نوع و میزان این انتظارات خود فاکتوری مهم در شکل دادن به جنبش‌های اعتراضی و آزادی خواهانه و تعیین دامنه‌ی آن‌ها در کشورهای مختلف و در کل جهان است.

اگر امروز در افغانستان و ایران و سومالی، وسط روز برق قطع شود، برای مردم غیرمنتظره نخواهد بود. اگر همین اتفاق در سوئد بیافتد، کاملا غیر منتظره خواهد بود. مردم از طریق تلفن و اینترنت اعتراض خواهند کرد و انتظار دارند، که در عرض چند ساعت دوباره برق وصل شود. اگر برق وصل نشود، مردم شلوار مقامات مربوطه را در می آورند! این نمونه‌ی کوچک فقط نشانه‌ی تفاوتی است، که انتظارات مردم از خود و جامعه و دولت در جوامع مختلف دارند. انتظارات اجتماعی وزن سنگین سیاسی دارند.

پیامد خاتمه‌ی جنگ جهانی دوم، دولت‌های رفاه یکی پس از دیگری شکل گرفتند و طبقه‌ی کارگر و مردم به حقوق دموکراتیک بیش تر، تامین‌های اجتماعی، حقوق سندیکایی و میدان‌های اعتراض موجه - مانند حق اعتصاب اولیه و ثانوی، برابری زن و مرد، حقوق کودکان و... دست یافتند. همه‌ی این‌ها امروز وبال گردن بورژوازی جهانی است. این انتظارات را می خواهند از مردم بگیرند. جهان پسا کرونا فرصت این کار را برایشان افزایش خواهد داد.

وقتی در سوئد امروز به مردم می‌گویند، که اگر آزمایش ابتلا به کرونا می‌خواهی باید دست به جیب بکنی و ۷۵۰ کرون وسایل آزمایش را از داروخانه بخری؛ وگرنه خطر را به جان بخر، یعنی منظم نگران باش و آخرش هم برو بمیر! این یک نمونه از تلاش برای کاهش انتظارات مردم از جامعه در مملکتی مانند سوئد است. تکلیف کارگران و مردم در ممالکی مانند جمهوری اسلامی و عراق و تایلند روشن است.

در پاسخ به این که مطالبات طبقه‌ی کارگر در این دوره چه باید باشد، به چند نکته اشاره می‌کنم.

اولا: طبقه‌ی کارگر امروز بیش از هشتاد درصد مردم جهان را در بر می‌گیرد؛ به شرطی که، مانند بعضی‌ها که دست‌های پینه‌نسته را متعلق به کارگران نمی‌دانند، معلم و پرستار و ژورنالیست را تحت نام طبقه‌ی متوسط تحویل بورژوازی ندهیم. ما در نشریه‌ی «نگاه» نوشته‌های زیادی در این مورد داریم.

دوما: از زمانی که لیبرالیسم نوین پس از فروپاشی بلوک شرق میدان دار شد، منظم مطالبات طبقه‌ی کارگر، اشکال عمومی، فراگیر و فراصنفی به خود گرفته است. مطالباتی هم چون بیمه‌ی بیکاری مکفی، تامین اجتماعی و شغلی، حق تشکل و اعتصاب و اعتراض، بهبود زیست محیطی، صلح و خاتمه‌ی جنگ‌ها، همگی از این دست مطالبات عمومی، فوری و فراصنفی هستند.

سوما: و به موازات عمومی شدن این مطالبات، اشکال تشکل و

مبارزه و میدان‌های مبارزه هم از کارخانه و بیمارستان به خیابان و فضای عمومی و مقابله با سیستم کشانیده شده است. جنبش اشغال وال استریت، شب‌های ایستاده در فرانسه، جنبش جلیقه زردها در فرانسه، جنبشی که گرتا تورن بری، نوجوان ۱۶ ساله در سوئد و جهان برای حفاظت از زیست محیطی گره زمین راه انداخت، شورش علیه انقراض در بریتانیا و چند کشور دیگر جهان، مبارزه و سازمان یابی شورایی در روژاوا، جنبش‌های گسترده در عراق و ایران و لبنان و شیلی و اکوادور در سال گذشته، از این دست بوده‌اند. سازمان یابی این جنبش‌ها نه صنفی و حزبی، بلکه به اشکال مختلف شورایی، شبکه‌ای و فراگیر بوده‌اند. شعار نان، کار، آزادی، مدیریت شورایی کارگران نیشکر هفت تپه، نمونه‌ای جاودان از این دست است.

تصور من بر این است، که مهم ترین شعار و خواسته طبقه‌ی کارگر و مزدبگیران بر علیه همه‌ی بلایای موجود، خواست فرا رفتن از سرمایه‌داری و الغای کار مزدی است. در این مورد هم نوشته‌ها و گفتارهای زیادی داریم.

علاوه بر این، و هم امروز، خواست حقوق مکفی برای همه‌ی شهروندان، خواسته‌ای است که می‌تواند مقبولیت فراگیر داشته باشد. این صرفا تخیل یا خواست یک فعال ضدسرمایه‌داری نیست. در بیست سال گذشته در هلند، دانمارک، سوئد و فنلاند، این مطالبه توسط برخی احزاب چپ و سبز مطرح شده است. هم امروز در فنلاند، یک پروژه‌ی آزمایشی در مورد دو هزار نفر که حقوق شهروندی می‌گیرند جریان دارد و آزمایشات مختلف نشان داده است که این عده، علی‌رغم درآمد کم، از سلامت روانی و احساس امنیت بهتری برخوردارند. قبلا هم در مورد این خواسته توضیح دادم.

امروزه جنبش‌های زیادی در سراسر جهان وجود دارند، که در میدان‌های مختلف مبارزاتی برای یک یا چند یک

از این خواسته‌ها می‌جنگند. اخیرا نوام چوامسکی، متفکر آزادی خواه مشهور، سخن رانی‌ای تحت عنوان انترناسیونالیسم یا انقراض داشته است که برای جهانی کردن جنبش محیط زیست، مبارزه برای برچیدن اسلحه‌های اتمی، مبارزه علیه رشد دیکتاتوری و راسیسم و دفاع از دموکراسی، فراخوان دهنده‌ی اتحاد عملی همه‌ی این جنبش‌ها و هم‌گرایی‌شان علیه سیستم سرمایه‌داری شده است. درست است که پاندومی کرونا عملا نموده‌های خیابانی این جنبش‌ها را کاهش داده، اما این فقط خاکستری است بر آتشی سوزان که دیر یا زود شعله‌ور خواهد شد.

پیروزی یا شکست را فقط دامنه و سازمان یابی عمل هم بسته و بین المللی طبقه‌ی کارگر و مردم رقم خواهد زد.

نیمه‌ی دوم ژوئیه ۲۰۲۰



بحران کورونا، کالبدشناسی تسخیر جهان، و التقاط چپ سنتی

این سنت هم چنان سنت بورژوازی هابسون را به دوش می کشد. هابسون برای نخستین بار لیبرالیسم را در قالب وارونه‌ی انحصار، به انقلابیون آغاز سده‌ی بیستم قالب کرد. و از آن پس، نفی رقابت سنتزوار مارکسی و انکار تئوری ارزش - و پذیرفتن "امپریالیسم" با تصویری سرمدی - از جانب فرزندان رادیکال هابسون، و "هابسونیسم" در استتار مارکسیسم، به سان "اسب تروا"، در هنجارهای "ضد" سرمایه داری، جنبش‌های کارگری، و مبارزات سیاسی و انقلابی در تمامی جهان، جای گرفت. به همین منوال، در زیر نیز نمایان خواهد شد چرا نگارنده‌ی این سطور چندان تفاوتی میان روش اقتصاددانان نئوکلاسیک آرتدوکس و شیوه‌ی نئومارکسیست‌های پسامارکس، و سوی سخن‌سرای‌های برانگیزاننده و ادعاهای رادیکال‌مآب، نمی بیند.

این مقاله سعی خواهیم کرد تا در آزمایش‌گاه این پاندومی ناخواسته و مردم‌گش و نیز بحرانی اقتصادی که تزلزل آشکار نظام سرمایه داری را در برابر چشم همگان به نمایش گذاشته است - مقوله‌هایی در هم تنیده و تجزیه ناپذیر - به ستیز انسان با طبیعت و ستیز انسان با انسان، که خود نیز می‌حشی شکوفا در بطن شناخت‌شناسی مارکسی است، پردازیم. البته باید توجه داشت که با معیار دوران‌های "زمین‌شناسی"، طبیعت شکننده‌ی این سیاره‌ی خاکی تا کنون پنج "انقراض" عظیم و مصیبت بار را، بی حضور انسان، از سر گذرانده است. هدف نخست ما در این نوشتار، البته پرداختن فشرده به موضوعاتی است تئوریک که روی هم رفته به موجودیت واقع این بحران توامان معنی می بخشند.

هدف ثانی اما نقدی است بر نحوه‌ی دوره بندی سرمایه داری - و تاییدی است تجربی از همین بحران - که بر هویت دوران (کنونی) گلوبالیزاسیون قاطعانه انگشت می گذارد، و این نگرش را نیز دقیقاً از سنت مارکس و روش ویژه‌ی وی در ارتباط با گردش سرمایه استخراج می کند. در پایان نیز آشکار خواهد شد چرا سنت پسامارکس، به لحاظ روش شناختی، سنتی التقاطی، همان گو، و غیرمارکسی است. و نیز چرا این سنت - که ستارگان بی بدیل و انقلابیون بی نظیری هم در گذشته داشته است - قادر به درک جامع پیچیدگی‌های بحران کنونی و ریشه‌ی عمیق رویدادهای دوران گلوبالیزاسیون نمی باشد. به همین جهت، ما در این جستار، سنت پسامارکس را چپ سنتی می نامیم؛ زیرا این "چپ" و

گوهر پاک نباید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود حافظ

کارل مارکس، در «گروندریسه» (پیش نویس اثر برجسته‌ی خود، «سرمایه»)، به صراحت از تسخیر (یا فتح) جهان با شیوه‌ی تولید سرمایه داری سخن می راند و به نحوه‌ی گسترش و تصرف این گشایش عالم گیر نیز اشاره می کند (نگاه کنید به نسخه‌ی انگلیسی، چاپ پنگوئن، صفحات ۷۲۹-۷۳۰). مارکس هم هنگام در همین پاراگراف، تاکید بی پرده بر رقابت در نظام سرمایه داری دارد. در جلد نخست «سرمایه» نیز، به ویژه در فصل‌های نخستین آن اگر چه مارکس با تمثیل از کالاهایی خاص نام می برد تا به فرایند مبادله‌ی آنان بپردازد، اما او به لحاظ روش شناختی، زمینه‌ی تئوریک و آغازین گردش کالا (بر مبنای گردش سرمایه) را، هرگز به تقسیم بندی درون واحدی، رده بندی صنعت، و حتا به فرم‌اسیون دولت - ملت متکی نمی شمارد. مارکس آگاهانه و در همان ابتدای کار به گونه‌ای بالقوه - به روال از پرده برآمدن درونی پدیده‌ها - زمینه‌ی بالفعل تسخیر جغرافیای تولیدی جهان را به شیوه‌ی تولید سرمایه داری ترسیم می کند. هم چنین باید یادآور شد، که سخن از مبادله‌ی "ساده" ی کالا در جلد نخست «سرمایه» صرفاً مناسبتی منطقی است، و مارکس (بر خلاف تصور انگلس) در این جا ابداع تاریخ خاصی سخن نمی گوید.

با این سرآغاز، که خود دلیلی بر آوردن عبارت "تسخیر جهان" در عنوان است، در

پاندومی کورونا را در وهله‌ی نخست و با نگاه آزمایش‌گاهی نمی توان از منبع بروز بیولوژیک آن جدا فرض کرد. از این رو، از منظر بهداشت عمومی، میکرب‌شناسان این پاندومی را با پاندومی‌های پیشین - از جمله پاندومی آنفلانزای ۱۹۱۸-۱۹۱۹ در پایان جنگ بین الملل اول - مقایسه نموده و بر اساس نحوه‌ی انتشار، اثرات ناگوار و تلفات جانی، آن را مورد سنجش قرار می دهند. در این بُعد از سنجش، البته چنین بررسی‌هایی لازم است، اما این روش به دریافت مشخص از تنگاتنگی اندام وار میان بیولوژی، اکولوژی، و جغرافیای در هم تنیده با روابط اجتماعی تولید فراملی (یا

فرا دولت-ملتی)، در شناخت مسایل دوران کنونی، یعنی دوران گلوبالیزاسیون، چندان کمکی نمی نماید.

پس، چرایی و چگونگی این عدم تطابق از دو جنبه حائز اهمیت به نظر می رسد: ۱- به لحاظ روش شناختی و به منظور احتراز از همان گویی (tautology)؛ اجتناب از روش بورژوایی تقریب پیایی در اثبات فرضیه (successive approximation)؛ پرهیز از بُت وارگی در استنباط سنتزوار رقابت؛ وصول سیستماتیک از مفهوم دوران بندی و در نتیجه شناخت از نظام سرمایه داری؛ آگاهی از مفهوم قدرت و آگاهی از سقوط آزاد قدرت بین المللی آمریکا؛ معرفت در تمایز سیاست دولت ها از فرماسیون ها و ساختار سرمایه داری؛ و ۲- به منظور شناخت و ادراک از عاملیت خودآگاه و پراکسیس در رابطه با مبارزات سیاسی و اجتماعی در پهنه ی جهان امروز. پس شناخت مشخص و آگاهی تئوریک از چگونگی پیدایش و موجودیت این "ویروس" باید از حیطة علم میکرب شناسی و قلمروی پژوهش در خطرات بهداشتی آن بسی فراتر باشد.

به عبارت دیگر، در کلیت - یعنی در حیطة ی روابط آرگانیک و اجتماعی سرمایه در گوشه و کنار این سیاره ی خاکی - این ویروس کوچک خود به مثابه چوبی است لای چرخ چپ گرایان سنتی، مانند دیوید هاروی، سمیر امین، سعد-فیلو، بن فاین، لیو پانیچ و دیگر چپ گرایانی که سیاست های نئولیبرالیستی غرب را "دوران" نام نهاده، و جهان سرمایه داری را - به موازات تقسیم بندی "حاشیه/مرکز"، "تئوری وابستگی" (ابداع راثول پریش، سوسیال دموکرات آرژانتینی)، "توسعه ی ناموزون و مرکب" (نوآوری نابه جا و التقاطی لیون تروتسکی)، و نیز آش شله قلم کار "تئوری جهانی نظام ها" (اختراع امانوئل والرشتین) - "جنوبی/شمالی" انگاشته اند، و نیز آنان که دوران از هم پاشیده و پوسیده ی آمریکایی (پس از جنگ جهانی دوم) را هم چنان استوار و آمریکا را قدر قدرت جهان می شناسند و می شناساند. و این در حالی است، که نوباوگان دبیرستانی نیز اکنون از تغییرات کیفی موازنه ی قدرت سیاسی-اقتصادی در جهان باخبرند. بُت وارگی و پیکریافتگی های ایدئولوژیک را غالباً، در اوقاتی که همه چیز آراسته و منطقی می نماید و همه کس عبارت

"لیک" را بر عادت زبان دارد، نمی توان به روشنی تصویر و تصور نمود. اما در روزگار گر-نستانی-به-ستم-می دهند، رد پای شتابان و جهان شمول همین ویروس نشانه ای است خلل ناپذیر از برقراری دوران گلوبالیزاسیون و پدیداری جهان پساپاکس آمریکانا.

این "ویروس تاج دار" با زبان بی زبانی اظهار می کند: چسبیدن به تفکر کارتل زده ی جان هابسون و متابعت از رودلف هیلفردینگ، روزا لوکزامبورگ، و... در این ویژگی، یا آویختن ابدی به "امپریالیسم" رفیق اولیانوف، یا هم آوایی با انواع تاندانس های جنبش تیر-به-سنگ خورده ی چپ سنتی در جهان، همه و همه کلیشه برداری جزم اندیشانه از گذشته ای است که رد پای آن را باید در موزه های تاریخ تحولات سیاسی-اجتماعی و گذشته ی سرمایه داری جست وجو نمود. و اگر گوش شنوایی هم باشد، زبان حال این ویروس بیان گر پیش بینی نیک بخت مارکس در پیوستگی جهان و تسخیر آن با شیوه ی تولید سرمایه است، که بدین سان زنگ ها را در جای جای جهان به صدا در آورده است. امید است که این بیان با واسطه، ویروس، و سوگوار، چپ گرایان - به ویژه چپ گرایان وطنی - را به لزوم یک خانه تکانی بنیادین سیاسی به سمت و سوی نقد مارکسی و دریافت تغییرات نهادینه شده ی اقتصادی/سیاسی/اجتماعی در سراسر جهان امروزین و در نتیجه، تشخیص فضای چند-بعدی این بحران هدایت کند.

پرداختن به موضوع این "ویروس" و سرعت همه گیری آن در جهان، پرسشی است اساسی که پاسخ آن را باید در شناسایی دوران کنونی (گلوبالیزاسیون)، و در خلال آن، آگاهی مارکسی از درهم کوبیدن انواع دیوارهای حقوقی و حقیقی - نظیر مرزبندی دولت-ملت، حصارهای جغرافیایی، موانع طبیعی، و انواع دیگر موانع - در خدمت انباشت سرمایه جست وجو نمود. این که در جهان پیش رفته ی ما این ویروس کوچک به سرعت می تواند میلیون ها نفر را مبتلا کرده و در فاصله ای اندک صدها هزار انسان را به کام مرگ بفرستد، خود معمایی است که تنها با ادراک ریشه ای "سرمایه" (به مثابه رابطه ای اجتماعی) قابل حل می باشد. در جلد سوم (فصل پانزدهم) «سرمایه»، کارل مارکس این معمای بنیادی را پیشاپیش بدین

گونه گشوده است: "بازدارنده ی راستین سرمایه، خود سرمایه است."

III

در این بخش، بازنمایی ریشه ای نکات بالا را در ویژگی پاندومی کورونا و رابطه ی تنگاتنگ آن با ساختار سرمایه داری، نظام اکولوژی، بنیاد زیست محیطی، شیوه ی زیست شناختی انواع و پیوستگی حیات، هم راه با چند سرشت مارکسی در دوران بندی نظام سرمایه داری، هم راه با اهمیت شناسایی دوران کنونی، به طور خلاصه و به منظور نقد و زمینه پردازی ارائه می کنیم. در این جا تاکید بر تنگاتنگی آرگانیک ابعاد طبیعی، تاریخی، و اجتماعی در جهانی است که در آن زیست می کنیم.

۱- تصور انتقادی در چهارچوب روش شناختی، در وهله ی نخست، این پاندومی را باید در تقاطع دو رابطه ی تاریخی/طبیعی: روابط انسان ها با طبیعت و روابط انسان ها با یک دیگر ارزیابی کند. این تصور از آن جا ناشی می شود که انسان، به عنوان نوعی از انواع طبیعی، موجودیت خود (و یا آن چه را که به "تکامل" موسوم است) را لزوماً باید مدیون تحول و از پرده برآمدن طبیعی بداند. این سیر طبیعی خود مرهون فرآیندی است، که لزوماً "تنازع بقا" را در رابطه ای دیالکتیکی (و نه با تنازعی با حذف برنامه ریزی شده ی دیگر انواع) تعریف می کند. چون موجودیت دیگر انواع نیز متکامل کننده ی تنازع بقای هر یک از انواع دیگر - منجمله انسان - می باشد. این گونه تصور، دو نتیجه ی سودمند و انتقادی دارد: الف: تضاد انسان با طبیعت نمی تواند شامل رابطه ای یک طرفه و آنتاگونیستی باشد؛ زیرا اگر این رابطه بدین گونه تعریف شود، نوع انسان با ستیزه جویی با طبیعت بی درنگ ریشه های طبیعی موجودیت خویش را خشک نموده و نسل بشر نیز در اندک مدتی به انقراض خواهد کشید. و ب: تضاد انسان ها با یک دیگر نیز، که به سبب روابط طبقاتی تضادی آنتاگونیستی است، باید پایان یابد. در قلمرو تاریخ طبیعی داستان پیشاطبقاتی و آنتاگونیسم، سرنوشت از میان رفتن تمامی انسان های نیاندرتال در اروپای ماقبل تاریخ را از جانب انسان های هموساپین (یعنی اجداد بشر امروزی) به ذهن متبادر می کند.

۲- حتا با در نظر گرفتن دو مطلب تنگاتنگ



بالا و تضادهای دوگانه‌ی ناگشودنی در جوامع طبقاتی پیشاسرمایه‌داری - آن چه را که مربوط به نقش انسان می‌باشد - به جهت عدم وجود قدرت عظیم و وحشت‌ناک تکنولوژیک ویژه‌ی سرمایه‌داری در قلمرو تمامیت تولید و در مقیاس جهانی، آینده‌ی نهایی حیات و نظام اکولوژی، در دوران‌های پیشین، بدین گونه که در نظام سرمایه‌داری اعمال می‌شود، در خطر نبوده است. اگر چه، تا آن جا که در دوران‌های پیشین زمین‌شناسی تشخیص داده شده است، پنج انقراض عمومی را به علل گوناگون در این سیاره می‌توان نام برد. این نکته البته باید با دقت و در چهارچوب علت - معلول این انقراض‌ها مورد سنجش قرار گیرد؛ زیرا این پنج انقراض با از میان رفتن انواع حیات،

با دوران‌هایی که اجداد ما هنوز از درختان به زیر نیامده بودند و... چندان کمکی الف: به درک نقش فراتاریخی بشر در وهله‌ی نخست و ب: به نقش تاریخی و کنونی وی در نظام سرمایه‌داری نمی‌نماید. ۳- در رابطه با نظام سرمایه‌داری، کارل مارکس دقیقاً از دو رابطه‌ی درهم تنیده سخن می‌راند: الف: رابطه‌ی انسان با طبیعت و ب: رابطه‌ی انسان با انسان. مارکس، بر خلاف دیدگاه چپ‌گرایان سنتی، انسان را هم‌هنگام محاط در طبیعت و در عین حال، مشمول روابط طبقاتی می‌بیند. بنابراین، علاوه بر ازدیاد فزاینده‌ی کارآیی نیروی کار در فرایند تولید سرمایه‌داری و در قالب "رانت"، و ارزش‌گذاری طبیعت، مارکس در تبلور تئوری ارزش، طبیعت را مستقیماً

نقد اقتصاد سیاسی و نظر مارکس در باب بوم‌شناسی نمی‌پردازند. بلامی فاستر هم‌چنین پرچم دار آن دسته از رادیکال‌هایی است، که "امپریالیسم" را آخرین دوره از نظام سرمایه‌داری می‌انگارند و بدین گونه، نه درکی درست از تئوری سنتزوار رقابت، نه دریافتی ژرف از تئوری ارزش، و نه بینشی روش‌شناسانه از مفهوم دوران‌بندی در نظام سرمایه‌داری دارند. تلاش بلامی فاستر و شرکا در حیطه‌ی "زیست‌بوم" نیز تلاشی است لجوجانه، که نمی‌تواند آغشته به پرده پوشی از سایر انحرافات متدولوژیک و اغتشاشات ذهنی این گونه از چپ‌گرایان در پیوند با استخوان‌بندی و اساس مارکس، یعنی کارکرد تئوری ارزش مارکس در قرن بیست و یکم، نباشد. بنابراین، دست

پردافتن به موضوع این "ویروس" و سرعت همه‌گیری آن در جهان، پرسشی است اساسی که پاسخ آن را باید در شناسایی دوران کنونی (کلوبالیزاسیون)، و در فلاک آن، آگاهی مارکسی از درهم‌کوبیدن انواع دیوارهای تقویتی و صقیلی - نظیر مرزبندی دولت - ملت، نصابهای جغرافیایی، موانع طبیعی، و انواع دیگر موانع - در خدمت انباشت سرمایه‌جست و بوج نمود. این که در جهان پیش‌رفته‌ی ما این ویروس کوچک به سرعت می‌تواند میلیون‌ها نفر را مبتلا کرده و در فاصله‌ی اندک صدها هزار انسان را به کام مرگ بفرستد، خود معمای است که تنها با ادراک ریشه‌ی "سرمایه" (به مثابه رابطه‌ی اجتماعی) قابل حل می‌باشد.



در دوران‌هایی اتفاق افتاده است که در این گره‌ی خاکی هنوز از میمون هم، چه رسد به انسان، خبری نبوده است. "انقراض ششم" را نیز اگر چه از ده هزار سال پیش تخمین می‌زنند، اما این گمانه‌زنی از آغاز نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم با انقلاب صنعتی در اروپا تشدید شده، و با توسعه‌ی شتابان سرمایه‌داری در جهان هم‌زمان می‌باشد. بنابراین، این نخستین باری است که از انسان به معنای عامل انقراض احتمالی سخن رفته است. بنابراین، تا آن جا که به اثر نامطلوب بر اکولوژی (زیست‌بوم) از جانب انسان مربوط می‌شود، رجوع به صدها میلیون سال پیش، حیات به معنای اعم آن در این سیاره همواره در حالت فراز و فرود بوده است. دانستن این نکته البته لازم است، اما عوام‌پردازی، بزرگ‌نمایی، و مقایسه‌ی آن

شریک "نیروی کار" انسان می‌شمرد. در نتیجه، به لحاظ شناخت‌شناسی، آن دسته از چپ‌گرایان بوم‌شناس (اکولوژیست) که، با ایده‌آل‌های اتوپی خویش، تئوری ارزش مارکس و ادامه‌ی آن در بوم‌شناسی را کافی نمی‌دانند، از مرحله پرت‌اند؛ چرا که تئوری ارزش خود معیاری شایسته، استوار، و جامع و مانع در رویکرد بوم‌شناسی مارکسی در سرمایه‌داری می‌باشد. ۴- با قبول اصالت، رسالت و مناسبت تئوری ارزش در این حیطه، نئومارکسیست‌های مکتب "سرمایه‌داری انحصاری" - شامل پیروان پل سویزی، نظیر جان بلامی فاستر (سردبیر کنونی مجله‌ی «مانتلی رویو») - جز با وصله‌پینه‌ی نظری و درآمیختن نظریات مارکس با هابسون و آرایه‌ی روی‌کردی همان‌گویانه و عامه‌پسند به

یازیدن به رویکرد زیست‌بوم، نه تنها برای بلامی فاستر، بل برای شمار کثیری از نئومارکسیست‌های پسامارکس شاید بیش‌تر به یک نوع روان‌درمانی، در پوشش بازگشت به مارکس، شباهت داشته باشد. این جماعت ضمن این که اساساً از مارکس و شناخت‌شناسی او فاصله گرفته‌اند، اما با توسل به "زیست‌بوم" خود را در کنار مارکس جا می‌زنند و با نام وی در ملاء عام مغالزه می‌کنند. چرا که امروزه "زیست‌بوم" را می‌توان از کتاب‌ها، مقالات متعدد، و نگارش‌های عوام‌پسند آن در هر کوی و برزن مشاهده کرد؛ بنابراین، نسخه‌برداری از این ادبیات و شاخ و برگ دادن به آن‌ها با کلمات آتشین و شعارهای رادیکال، کار چندان سختی نیست. این در حالی است، که اکنون کودکان دبستانی نیز به مساله‌ی زیست



بوم (که خود محیط زیست را نیز در جهان ما در بر می گیرد) تقریباً با خبرند. اما دوباره خوانی مارکس و اندیشه در جان کلام او، که همان تئوری ارزش وی می باشد، کمر کوه و عزم آهنین می طلبد و نیز ذهنی نقاد که کلیشه را برنتابد. سردبیری بلامی فاستر در مجله‌ی «مانتلی رویو» خود علت العلل وفاداری او به ایدئولوژی "سرمایه داری انحصاری" و سنتی است که، در عین رادیکال مآبی، التقاط را در شناخت شناسی مارکسی و عوام گرایی را در بررسی مسایل مبرم جهان تقویت می نماید.

۵- در دوران های پیشاسرمایه داری و در فرآیند سکونت گروه ها و استقرار اجتماعات و در خلال آن انکشاف تمدن های گوناگون در نقاط مختلف جغرافیایی، عواملی درونی ناشی از تضادهای ساختاری (و توامان با طبیعت) در بطن این فرهنگ ها و تمدن ها موجب فروپاشی تاریخی و از میان رفتن بسیاری از این اجتماعات بشری شد. نمونه های فراوانی از بقایای این اجتماعات و فرجام آنان اکنون از جانب باستان شناسان در نقاط مختلف جهان شناسایی شده است و تا حدود زیادی به چگونگی از میان رفتن عوامل زیست محیطی در میان این اجتماعات اشارت دارد. اما باید توجه داشت، که هیچ یک از این تضادهای ویران گر را نباید به "انقراض" به معنای زیست بومی (اکولوژیک) آن - انقراض های مفروض پنج گانه در گذشته های دور و دوران های پیشین زمین شناسی - وصل نمود؛ زیرا مقوله ی "انقراض" مفهومی عالم گیر است، آن هم عالمی که تماماً در برگیرنده ی اکولوژی می باشد. با این وجود، اگر ما - خواسته یا ناخواسته - "انقراض"، در باب تمدن های بشری، و "انقراض"، به معنای ژئولوژیک/اکولوژیک، را در یک طراز قرار داده و بدین ترتیب موازین طبقه بندی منطقی را در این راستا زیر پا بگذاریم، نه کمکی به دریافت دقیق اکولوژی نموده ایم و نه درکی درست از نظام سرمایه داری، در مقایسه با نظام های ماقبل سرمایه داری، از خود نشان داده ایم. در این جا نکته ای ظریف نهفته است، که طبیعت ستیزی در سرمایه داری را، هم به لحاظ کمی و هم از نظر کیفی، نه تنها ویران گتر از تمامی نظام های پیشین - از آغاز شهرنشینی تا تقریباً آغاز قرن هجدهم - ارزیابی می کند، بل بر ویژگی تضاد سرمایه داری، که اکنون

در "تسخیر تمامی جهان" به هیات دوران گلوبالیزاسیون در آمده، با نظام اکولوژیک به نحوی مشخص انگشت تاکید می گذارد. در این مورد نیز فراسنجی معروف مارکس به موازات بازنمایی "اناتومی انسان" و دریافت "اناتومی میمون" شاید بی جا نباشد.

۶- نخستین درس مارکسی در نقد اقتصاد سیاسی، همانا کشف ناملموس در بطن بدیهیات ملموس است؛ و در همین این فرآیند است، که چنین کشفی نقد مارکسی را بر تارک علم می نشاند. به گمان ما در این ویژگی، مهم ترین کار کارل مارکس ملموس نمودن مفهوم ارزش در سرمایه داری می باشد، که این خود نیز - به مصداق فردوسی - از "هفت خوان" بُت وارگی و نقد جامع سرمایه داری گذر کرده است. نخستین خوان بُت وارگی در این زمان غم زده بُت وارگی عامه پسند "ناسیونالیسم/امپریالیسم" است. دومین درس مارکسی در حیطه ی بودن و شدن است، که شامل تحول در تمامی پدیده هاست، که در این حوزه ما با پیوند گذشته، حال، و آینده، و دینامیسم "فرآیند"، و عنصر زمان در نهاد آن، دست می یابیم. سومین آموزش مارکسی، درک از مفهوم رقابت در سرمایه داری است؛ این درک کاملاً با دیدگاه ناپویای هابسون (اقتصاددان اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست و سمرشق هیلفردینگ، لنین، لوکزامبورگ) در تضاد است؛ زیرا رقابت مارکسی مفهومی است سنتزوار در جهت تراکم و تمرکز و در بافتار سرمایه. قبول دیدگاه لیبرالی هابسون از جانب نئومارکسیست ها، مارکس و تئوری ارزش را برای زمانی طولانی به حاشیه راند. در این میان، در شوروی سابق نیز تنها اسمی از مارکس ماند؛ در حالی که در آشفته بازار غرب نیز احزاب سیاسی رادیکال، کاریکاتوری از مارکس را با تاندانس های ضد و نقیض در جنبش های کارگری رواج دادند. پژواک این برخورد بورژوایی به نحوه ی انباشت سرمایه به طریق مکانیکی از یک سو، و اختراع عبارت "سرمایه داری انحصاری" (که به شهادت پال سویزی از تورستون ویلن آمریکایی می باشد) از سوی دیگر، سرانجام طیف وسیعی از روشن فکران رادیکال را در کشورهای در حال توسعه در بر گرفت. چهارمین درس مارکسی، دوران بندی نظام سرمایه داری است که چگونگی و

معیار سنجش آن به نحوه ی انباشت و به سه شکل اصلی سرمایه (کالایی، مالی، و تولیدی) ارتباط دارد. با فراملی شدن توامان این سه شکل از سرمایه است، که می توان فراملی شدن کُل سرمایه (به هیات رابطه ای فراگیر و اجتماعی) و دوران گلوبالیزاسیون را تصور نمود. به همین جهت، در این ویژگی، تئوری ارزش مارکس نقش کلیدی دارد. نکته ی مهم در همین راستا، رابطه ی هژمونیک است که - با سرمایه (به عنوان یک رابطه ی اجتماعی) و در دوران جهانی شدن آن - مفهومی عالم گیر را تداعی می کند. پس در دوران گلوبالیزاسیون، سخن از هژمونی این دولت یا آن قدرت یا آن گروه یا آن کمپانی در صحنه ی بین المللی نابه جاست؛ زیرا سیادت هر چیز در این دوران، متضمن هژمونی سرمایه می باشد.

۷- بر خلاف نظریه ی "رشد ناموزون سرمایه"، که از متعلقات تئوری ارزش مارکس است، به لحاظ روش شناختی، ایده ی "رشد ناموزون و مرکب" (ابداع لیون تروتسکی) ترکیبی التقاطی است؛ چرا که "رشد مرکب" خود نوعی از سیاست است که بر دوش "رشد ناموزون" (ساختار) نشانده شده و با نگاهی پسامارکسی (در توسعه ی سرمایه داری) سعی در "تکمیل" مارکس دارد. این آمیزه ی ناهمگون، اراده انگار، و شبه رادیکال، که اکنون ورد زبان بسیاری از چپ گرایان وطنی نیز می باشد، نه فرقی میان مقوله ی "ساختار" و مقوله ی "سیاست" قایل است و نه درکی درست از پس آمدهای عملی این التقاط در تعبیر عینی سرمایه داری دارد. در مقابل این کاریکاتور پسامارکسی، چنان که نگارنده در جای دیگر نشان داده است، تئوری ارزش مارکس، دوران بندی سرمایه داری در سه شکل سرمایه در انباشت، در گردش، و در جغرافیای جهان، در کُلیت خود به قلم دوش "مرکب" نیازی ندارد.

نکات مورد اشاره در بالا - علاوه بر نقد چپ سنتی - در کُلیت تصویری عینی و آرگانیک از ساختار و بُنیاد متزلزل نظام سرمایه داری در متکامل ترین شکل خود - یعنی دوران گلوبالیزاسیون - را به ما نشان می دهد؛ نظامی عالم گیر که در مواجهه با یک "ویروس" در مدتی اندک از پا در آمده و با این همه تجهیزات، تاسیسات، و تکنولوژی پُر شکوه، ابربحرانی عظیم تر از "بحران بزرگ" سال های دهه ی ۱۹۳۰ را در



آن) در رابطه با تمایلاتی شبیه در بسیاری از چپ‌گرایان وطنی نیست؛ این طیف عظیم التقاطی در حالی که مارکس را می‌خواند، بر سبیل عادت (و ایدئولوژی) با زبان لنین سخن می‌گوید. چپ سنتی هنوز در این دوران گلوبالیزه از کشورهای "حاشیه" و کشورهای "متروپل" صحبت می‌کند. چپ سنتی، "سرمایه" که هیچ، زمین و زمان را نیز "چیزگونه" می‌بیند. شدت این "چیزگونه‌گی" به حدی است که پیروان این ایدئولوژی با نسخه برداری از بورژوازی، انتخاب ترامپ را در آمریکا بازگشت به "دوران" مرکانتیلیسم، هیاهوی فاشیستی "برگزیت" را در انگلستان، شکست در گلوبالیزاسیون، و اینک نیز، با ظهور پاندومی کورونا، دوران گلوبالیزاسیون را پایان یافته و حرکت جهان

بحران - یعنی "فرودست سازی" - یکی و یک سان می‌انگارد. در این جا باید یادآور شد، که انقلابیون پر آوازه در آغاز قرن بیستم، نظیر لنین و لوکزامبورگ، نیز درک درستی از بحران‌های دوره‌ای سرمایه‌داری نداشتند. لنین بحران را نتیجه‌ی عدم تجانس میان بخش‌های تولید ابزار تولید و تولید ابزار مصرف (دایره‌ی مبادله) می‌انگاشت؛ در حالی که لوکزامبورگ علت بحران را "عدم کفایت مصرف" به شمار می‌آورد. چندی بعد، بحران به اصطلاح ناشی از "عدم کفایت مصرف"، با واژه‌هایی آرام و رضایتی "تئوریک"، در مبانی اقتصاد جان مینارد کینز (اقتصاددان سوسیال دموکرات انگلیسی در زمان دو جنگ جهانی) جای

فاصله‌ای کوتاه در سراسر گیتی دامن زده است. پس وضعیت بحرانی و مرگ‌بار کنونی را نباید صرفاً ناشی از وجود یک ویروس خطرناک و گشوده و ناشناخته - به عنوان یک بلیه‌ی طبیعی - به حساب آورد؛ زیرا در تسخیر همه‌جانبه‌ی جهان بر اساس شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، طبیعت تسخیر شده نیز سهیم بوده و با آن پیوندی ناگسستنی دارد. به عبارت دیگر، پیروزی فراگیر سرمایه (به مصداق مارکس)، بی تردید شکست همه‌جانبه‌ی طبیعت، از جمله قرار گرفتن در معرض این گونه‌ی مصائب، را نیز در بردارد.

IV

یکی از مقوله‌های پُر اهمیت در نقد اقتصاد سیاسی از جانب مارکس، تئوری بحران‌ها



آمریکا اکنون سردسته‌ی نابسامانی‌های بهداشتی در میان کشورهای صنعتی جهان به شمار می‌آید... در کشوری که در چشم‌پ‌گرایان سنتی، میدان دار و "قدرت‌دست" جهان جلوه می‌کند، تمامی نابسامانی‌های بهداشتی و اجتماعی به کنار، به علت نبود ظرفیت مرده‌شورخانه و وسایل بهداشتی تدفین، انبوه مردگان را در کامیون‌های سردخانه‌ای انبار می‌کنند. در همین رابطه، عدم وجود ظرفیت کافی بهداشتی و بیمارستانی، از قبیل تخت بیمارستان، تجهیزات دارویی، واحدهای مجهز به تنفس مصنوعی، و غیره، نمود دوزخمانی از عدم وجود اولویت‌های ضروری و حداقل احتیاجات معیشتی و بهداشتی جهت زندگی در جامعه‌ی بشری، فتا در کشورهای طراز اول سرمایه‌داری، است.

را به سوی مرزهای "ملی" می‌انگارند. روال نگرش چپ سنتی دیدن "درخت" است، نه "جنگل"؛ او صحنه را با خیره شدن به تک تک بازیگران ارزیابی می‌کند، بی آن که از ماهیت داستان و پشت صحنه خبری داشته باشد؛ چپ سنتی، درست مانند بورژوازی، به چین و آمریکا با تصور دو مشت زن در مسابقات مشت زنی می‌نگرد، بی آن که به دلایل فراز چین و فرود آمریکا در بطن تحول این "دوران" اندکی اندیشه کرده باشد، و به قصد پوشیده نگاه داشتن این بلاهت، با انحراف از موضوع، با پرخاش و کمال بی‌شرمی، جار می‌زند که ایها لئاس! بر حذر باشید که این هر دو "امپریالیست" اند. چپ سنتی در "همان‌گویی"، لاف زنی، کلیشه‌پردازی، و تبلیغ سنت پسامارکس و منویات سنگ‌واره‌ای آن موجود چیره

گرفت. و بدین منوال، پایه‌ی سیاست‌های لیبرالی-کینزی را در دوران پاکس آمریکانا (۱۹۴۵-۱۹۷۹) استوار نمود. لوکزامبورگ هم چنین، بر خلاف مارکس، ادامه‌ی نظام سرمایه‌داری را بدون وجود مناطق حاشیه‌ای (استعماری یا غیر سرمایه‌داری) ناممکن می‌دانست. در همین محدوده، خواننده‌ی نقاد به آسانی می‌تواند - در نحوه‌ی نگرش و شناخت نظام سرمایه‌داری - فرق میان سنت مارکس و سنت پس از مارکس را در هیات انقلابیون تراز اول در همان سال‌های آغازین قرن بیستم مشاهده نماید. و این سنت پسامارکس است، که ما آن را "سنتی" می‌نامیم و چپ‌گرایان دنباله‌رو و شیفته‌ی آن را نیز "چپ سنتی" می‌خوانیم. عبارت چپ سنتی صرفاً جهت سرزنش "توده‌ای‌ها" (و رویه‌ی کمیته‌ی مرکزی

است که مشخصاً در جلد سوم «سرمایه» به آن اشاره می‌کند. اساس بحران در نحوه‌ی انباشت سرمایه‌داری است و دقیقاً از زمانی که نظام تولیدی سرمایه بر پای خویش می‌ایستد و به بازتولید مستمر خود ادامه می‌دهد، کسب ارزش اضافی نسبی در کانون این انباشت نهادینه می‌شود. مارکس، در این فرایند، کار را شمول یافتگی واقعی - در مقابل شمول یافتگی صوری - در خدمت سرمایه (در دایره‌ی تولید) به حساب می‌آورد. در این جا نکته‌ی ظریفی نهفته است، که از چشم شماری از چپ‌گرایان، منجمله دیوید هاروی، پنهان مانده است. زیرا عدم درک کافی از انباشت سرمایه و بحران‌های ناشی از آن، علت بحران - یعنی تمایل نزولی نرخ سود در فرایند ارزش‌زدایی فزاینده و دوره‌ای تولید - را با نتایج

دستی است. تزه‌های "دو دنیا" (کشورهای ثروت مند و کشورهای فقیر) و "سه جهان" (ابداع بورژوازی چین)، نمونه‌هایی آشنا از همان گویی این گونه از چپ‌گرایان است. بالاخره، چپ سنتی، مانند حکیم باشی‌های عهد دقبانوس، برای هر مرضی نسخه‌ای حاضر و آماده دارد. اگر بحث در حیطه‌ی انباشت و جهانی شدن سرمایه باشد، چپ سنتی فی‌الغور از "نفوذ" بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول (یعنی سنگ‌واره‌های به‌جامانده از دوران پیشین پاکس امریکانا) سخن می‌راند. اگر جستار بر حول روابط بین‌المللی بچرخد، او با ژستی حق به‌جانب، قدرقدرتی، شعاع عمل، و تجهیزات جنگی آمریکا را به رخ مخاطب می‌کشد. چپ سنتی انسانی است. نوستالژیک، که آینده را در گذشته می‌بیند. او، خودآگاه یا ناخودآگاه، عامل و حامل بُت‌وارگی است؛ "امپریالیسم" (معمولا ورژن لنین) را پای ثابت نظام سرمایه‌داری می‌انگارد؛ "نفت" را، هنوز که هنوز است، انحصار می‌شمارد؛ "هژمونی" را ملک طلق و ابدی آمریکا تصور می‌کند؛ به مفهوم همان گویانه‌ی "وابستگی" هنوز ارادت قلبی دارد و آن را خالصانه می‌پرستد و این کلیشه را در مورد اغلب کشورهای جهان مانند نقل و نبات به کار می‌برد؛ بالاخره، در ویژگی این پاندومی جان‌فرسا، دور از انتظار، و بحران فراگیر کنونی، چپ سنتی مطلقاً نه سخنی تازه - جز تکرار مکررات از روی داده‌های خبری در حول و حوش این بحران، هم‌راه با مثنی از تصورات ذهنی - دارد و نه چیزی دندان‌گیر و تئوریک در چپته.

پس، شناخت از چپ سنتی خود پیش شرط شناختی است که ما را به آن چه نباید باشد هدایت نموده و در کشف زمینه‌ی اصلی علت و معلول از سطوح نازل و قابل لمس - یعنی استناد به "نئولیبرالیسم" (کبوتری برآمده از کلاه دیوید هاروی - نگاه کنید به "تاریخ کوتاه نئولیبرالیسم") یا "دوران نئولیبرالیسم" (عبارتی ساخته از معلول در آثار اخیر بن‌فاین و سعد-فیلو) یا قدرقدرتی آمریکا و معادل قرار دادن آن با دوران گلوبالیزاسیون (باوری تقلیل‌گرا و وارونه راجع به "سرمایه‌داری جهانی" از لیو پانیچ) - به سطوح عمیق و غیرقابل لمس پدیده‌ها رهنمون می‌شود. در این جا اشاره‌ای گذرا نیز از "طیفی دگرسان" از

چپ سنتی در رابطه با تحولات سیاسی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی - نظیر فروکشیدن تمایل به "شوروی" و گرایش به "کمونیسم اروپایی" - لازم به نظر می‌رسد. این طیف سنتی، اما دگرسان، در جامعه‌ی روشن فکری اروپا خود را با عنوان "چپ نو" معرفی نمود. این دگرسانی خودالتقاطی جدید بود، که بررسی آن نیاز به بحثی جداگانه دارد. اما برای تکمیل این مقاله باید تلویحاً متذکر شویم، که این طیف نیز با سنت مارکس‌خوانایی ندارد. «فصل‌نامه‌ی چپ نو» (New Left Review) نیز یکی از آرگان‌های این طیف جانبی است، که امتزاجی بیش و کم از تمایلات رقیق ارتدکس پسامارکسی و پنداشت‌های پراگماتیک و لیبرالی را در بر دارد. پری اندرسن، تروتسکیست "انترناسیونال چهارم" و ویراستار سابق «فصل‌نامه‌ی چپ نو»، یکی از روشن‌فکران شناخته شده و طراز اول این طیف است. اشاره‌ی دیگر در باب روی کرد "امپراطوری" از جانب آنتونی نگری و شرکا است، که معجونی از جابه‌جایی مفهوم "طبقه" با واژه‌ی "توده" و عدول از فرآیند تضاد طبقاتی و ماتریالیسم تاریخی می‌باشد، که خود اجتنابی است بیهوده از چپ سنتی، اما در قالب نفی بی‌چون چرا و کامل سنت مارکس. بنابراین - برخلاف سنت خوش‌بین، آینده‌نگر، و پویای مارکس - افق ایستای اندیشه و تصور بت‌واره از سرمایه‌داری، سنت پسامارکس را به عاملی بازدارنده در استنباط دگرگونی کیفی در جهان امروز تبدیل نموده است.

به قول خواجه‌ی شیراز:

"حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز / خوشا کسی که درین راه بی حجاب رود."

V

برگردیم به بحران اخیر اقتصادی، که خود نتیجه‌ی مستقیم پاندومی کووید-۱۹ در فرو کوبیدن شبکه‌های تولید جهانی، زنجیره‌های عرضه‌ی کالا و خدمات، کانال‌های حمل و نقل کالا، شبکه‌های ترانسپورت در حوزه‌های تجاری و گردش‌گری، و اثرات این همه واژگونی‌ها بر بازارهای تنگاتنگ نفت و بخش انرژی در جهان می‌باشد. از سوی دیگر، ویروسی که در شهر ووهان، از ایالت هوبی، دولت ایالتی را در چین غافل‌گیر نموده بود، با یک ماه اتلاف وقت

و پنهان نمودن اعتراضات متخصصین محلی، سرانجام به گوش دولت مرکزی چین در پکن رسید. دولت چین البته اطلاعات به دست آمده راجع به منبع، چگونگی شیوع، سنجش توالی "دی ان ا"، و اطلاعات مرتبط با شناسایی ژنتیک این ویروس را در تاریخ دوازدهم ژانویه ۲۰۲۰ به سازمان بهداشت جهانی گزارش داد. در بیست و هشتم ژانویه، نمایندگان سازمان بهداشت جهانی با مقامات چینی در پکن ملاقات کردند. در یازدهم ماه مارس، سازمان بهداشت جهانی شیوع کووید-۱۹ را در عرصه‌ی جهان "پاندومی" اعلام کرد. از این پس، این ویروس جدید و ناشناخته از چین به دیگر کشورهای جنوب شرقی آسیا سرایت نمود و از آن جا با تحرک و سرعتی بی‌سابقه به سوی دیگر نقاط جهان شتافت و تا کنون مبتلایانی روزافزون و تلفاتی بس فراوان در پهنه‌ی جهان به جای گذاشته است.

مبتلایان به کووید-۱۹ در آمریکا، تا پایان هفته‌ی سوم جولای (۲۰۲۰)، بالغ بر ۴،۴ میلیون و تلفات آن بیش از ۱۵۰ هزار است. این ارقام رسمی، البته، نمایش‌گر شمارش واقعی این پاندومی در آمریکا و بسیاری از کشورهای جهان، مانند برزیل، هند، روسیه، مکزیک، ایران، نمی‌باشند؛ زیرا به سبب عدم دسترسی کافی به وسیله‌ی تشخیص این بیماری، قدر مسلم، تعداد مبتلایان احتمالاً بیش از بیست برابر ارقام اعلام شده می‌باشند. جالب این جاست، که آمریکا اکنون سردهسته‌ی این گونه نابسامانی‌های بهداشتی در میان کشورهای صنعتی جهان به شمار می‌آید. بر اساس آمارهای رسمی، در نیمه‌ی جولای (۲۰۲۰)، آمریکا با جمعیتی معادل ۴،۲۵ درصد از جهان، مکان مبتلایانی بالغ بر بیش از ۲۶ درصد از تمامی جهان است. مرگ و میر ناشی از کووید-۱۹ در آمریکا نیز تا کنون نزدیک به ۲۴ درصد تلفات رسمی در جهان بوده است. در کشوری که در چشم چپ‌گرایان سنتی، میدان دار و "قدرقدرت" جهان جلوه می‌کند، تمامی نابسامانی‌های بهداشتی و اجتماعی به کنار، به علت نبود ظرفیت مرده‌شورخانه و وسایل بهداشتی تدفین، انبوه مُردگان را در کامیون‌های سردخانه‌ای انبار می‌کنند. در همین رابطه، عدم وجود ظرفیت کافی بهداشتی و بیمارستانی، از قبیل تخت بیمارستان، تجهیزات دارویی، واحدهای مجهز به تنفس مصنوعی، و غیره،



خود دورنمایی از عدم وجود اولویت های ضروری و حداقل احتیاجات معیشتی و بهداشتی جهت زندگی در جامعه ی بشری، حتا در کشورهای طراز اول سرمایه داری، است. خوب توجه کنید و ببینید، کشوری که ماهواره به مریخ می فرستد و از سیاره های اُرانوس، زحل، و ژوپیتِر، و کرانه های دوردست منظومه ی خورشیدی تصویر و اطلاعات دقیق در موقعیت آنان به زمین ارسال می کند، چگونه در ساخت و پرداخت و رسیدگی به ابتدایی ترین نیازهای جامعه ی بشری لنگ می زند و در مقابله با یک ویروس (در همین گُره ی زمین) در برابر چشم جهانیان در مدفوع خود غوطه می خورد.

آمار مبتلایان و تلفات کووید-۱۹ در جهان اکنون (در تاریخ این نگارش) به ترتیب از مرز ۱۶ میلیون و ۶۵۰ هزار گذشته است. پس از آمریکا، برزیل با بیش از دو میلیون و ۴۰۰ هزار مبتلا و ۸۶،۶ هزار تلفات در مرتبه ی دوم؛ هند با یک میلیون و ۴۰۰ هزار مبتلا و ۳۳ هزار تلفات در مرتبه ی سوم می باشد. در این میان، ایران - پس از روسیه، پرو، آفریقای جنوبی، مکزیک، شیلی، اسپانیا، و انگلستان - با بیش از ۲۹۰ هزار مبتلا و ۱۶ هزار تلفات (بارتبه ی هجدهم در جمعیت) مقام یازدهم را احراز کرده است. البته این آمارهای رسمی را تنها می توان جهت مقایسه و با حسابی سرانگشتی در رابطه با اثرات و شیوع جغرافیایی این بیماری به حساب آورد. سیاست های مهار این پاندمی از جانب دولت ها (منجمله دولت چین) را در گستره ی سرمایه داری جهان نمی توان بر اساس یک تقسیم بندی منسجم بررسی کرد. اما تا آن جا که تا کنون نتایج آن ها در طیفی از مهار نسبی تا بازگشت این بیماری در کشورها و نواحی مختلف انجانیده است، قرنطینه، وجود وسایل آزمایش و تشخیص بیماری، ازدیاد ظرفیت معالجه و افزایش واحدهای آی سی یو، تامین تجهیزات بهداشتی برای پزشکان و پرستاران (نظیر ماسک، دست کش، حفاظ صورت، روپوش حفاظتی، و غیره)، پوشیدن ماسک و پیگیری در ایجاد "فواصل اجتماعی" در اجتماعات و محل کار، تلاش در یافتن داروهای شفابخش، و در نهایت تلاش برای کشف واکسن، را می توان نام برد. اما از همه ی این ها که بگذریم، سیاست مهار کووید-۱۹ در بسیاری از کشورها لزوما

سیاستی مستقل از سیاست بازگشت به تولید، گشایش فعالیت اقتصادی و مراکز خرید و فروش، و به کار گماردن واحدهای خدماتی، نمی باشد.

به عبارت دیگر، تضاد مطلق یا هم آهنگی نسبی این دو سیاست، بسیاری از ناگفته ها را راجع به ماهیت این دولت ها در بسیاری از کشورهای جهان بر ملا می کند. برای نمونه، به دو دولت واپس گرای افراطی، دولت ترامپ (در آمریکا) و دولت بولسونارو (در برزیل)، می توان اشاره کرد. این دو دولت، تضاد میان مهار پاندمی و مهار بحران اقتصادی را با سنجش خیالی "برد و باخت مساوی" محک زده اند و در نتیجه مطلقا به حل بحران اقتصادی اولویت داده اند.

در چشم ابلهانی که این دو کشور را اداره می کنند، بافت درهم پیچیده ی این دو بحران، حتا پس از بازگشت موج بلند این بیماری و ازدیاد مبتلایان و تلفات سنگین، هم چنان پوشیده است. در آمریکا، دونالد ترامپ با توسل به روش های غیرقانونی، نه تنها خواستار گشودن واحدهای بازرگانی و بخش خدمات در ایالت های مختلف آمریکا می باشد، بل - برای نشان دادن اقتدار و "پیروزی" در انتخابات ریاست جمهوری آینده - فرمان دار این ایالت ها را نیز با شماتت به گشودن کلاس های درس در دبستان ها و دبیرستان های آمریکا به شیوه ای بی رویه، نامتناسب، و بدون ضابطه ی بهداشتی دعوت می کند. باید خاطر نشان نمود که در آمریکا، پس از شش ماه از تاریخ نخستین بیمار مبتلا به کووید-۱۹، هنوز کمبود وسیله ی تشخیص این بیماری در تمام ایالت ها کاملا محسوس است. در حالی که همین امروز (نوزدهم جولای ۲۰۲۰)، خبرگزاری «ان بی سی» گزارش داد از هر پنج بیمار جدید کووید-۱۹ در جهان، یک بیمار - یعنی ۲۰ درصد - در آمریکا، از ایالت های تگزاس، فلوریدا، و کالیفرنیا، می باشد.

تا آن جا که خبرهای موجود و ویدئوهای مستند نشان می دهند، در رده ی بعدی هند، ایران، آفریقای جنوبی، و مکزیک نیز - قرنطینه که امری نمایشی است - به جان مردم بی اعتنا هستند و اولویت گشایش اقتصادی در درجه ی نخست است. در طرف دیگر این طیف از گُره ی جنوبی، چین، و ژاپن می توان سخن گفت، که ضمن تلاش در بازگشایی اقتصاد و مرمت فروریختگی

ناشی از بحران، تکیه را به طور نسبی بر مهار این پاندمی گذاشته اند. و جالب این جاست، که در این سیاست نیز نسبتا موفق بوده اند.

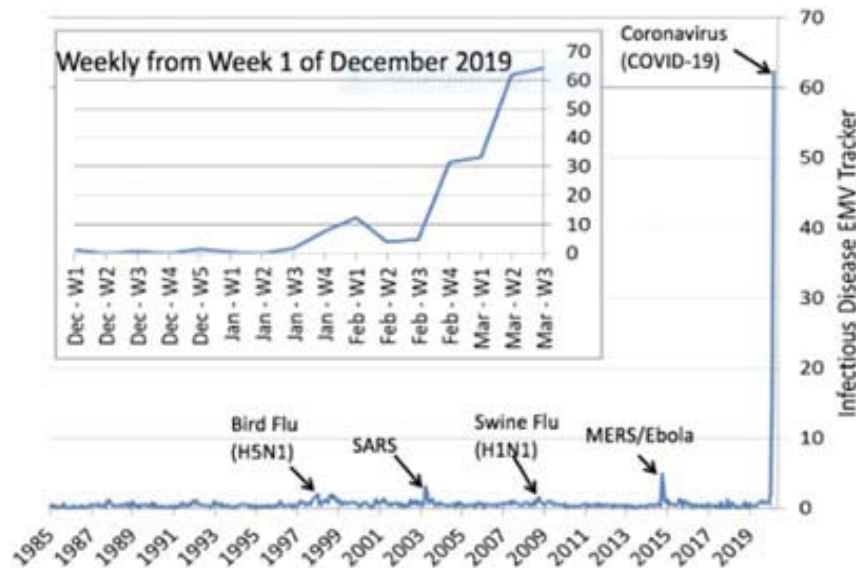
و اما پیردازیم به فرآیند بحران اقتصادی و چگونگی درهم شکستن شبکه های پیوسته ی تولید، توزیع، ارتباطات، انرژی، و هم چنین بازارهای بورس و شاخص کالا، در سراسر جهان. پیش از پرداختن به این مهم، به منظور یادآوری، لازم است به تئوری بحران مارکس نظری بیاندازیم تا بتوانیم نحوه ی بروز و شرایط اندام وار این بحران جهانی را طرح کنیم. بحران های دوره ای در نظام سرمایه داری خود نتیجه ای از انگیزه ی درونی انباشت و ساز و کاری جهت بازسازی گردش سرمایه به حساب می آیند. بنابراین، دایره ی تولید آستن علیت بحران و مبادله و توزیع دایره ی تراُبرد آن به صحنه ی نمایش در دایره ی بورس (مالی یا پولی) می باشد. پس دایره ی علیت بحران را در سرمایه داری نباید با بازتاب آن در مبادله، توزیع، مصرف، و یا فرو افتادن بازار بورس اشتباه نمود. چنان که در بالا توضیح داده شد، این گونه اشتباهات را می توان هم در نگرش لنین و هم در اندیشه ی لوکزامبورگ (شایسته ترین انقلابیون سده ی بیستم)، در مهم ترین آثار آنان در علیت بحران در سرمایه داری ملاحظه کرد.

گفتیم که شیوع کووید-۱۹ در فاصله ای اندک (ژانویه و فوریه) به یک پاندمی تمام عیار در سراسر جهان تبدیل شد و در یازدهم مارس، سازمان بهداشت جهانی رسما آن را اعلام کرد. در نتیجه، از منظر زمانی، ماه مارس ملاکی است قطعی جهت علیت بحران اقتصادی و نیز بی سبب نیست که در این زمان، قلب تولید جهانی در چین و دایره ی تنگاتنگ سراسری آن در رابطه با دیگر مراکز تولید جهانی، هم راه با شبکه های زنجیره ای عرضه ی کالا، شبکه های حمل و نقل انبوه کالا، خطوط هوایی بازرگانی و گردش گری، و غیره، در سراسر جهان از کار باز ایستاد. و چنان که دیدیم، بازتاب این ضربه ی کاری با سرعت بی سابقه ای خود را در گسیختگی همه جانبه و بی بدیل نهادهای توزیع و کارکرد انواع بازارهای کالا و خدمات، به ویژه بازار جهانی نفت، انعکاس داد. و این خود باعث سقوط سریع و فراگیر ثانوی در شاخص بازارهای بورس در جهان گردید. این نکته را نیز باید در نظر



نمودار شماره ۱

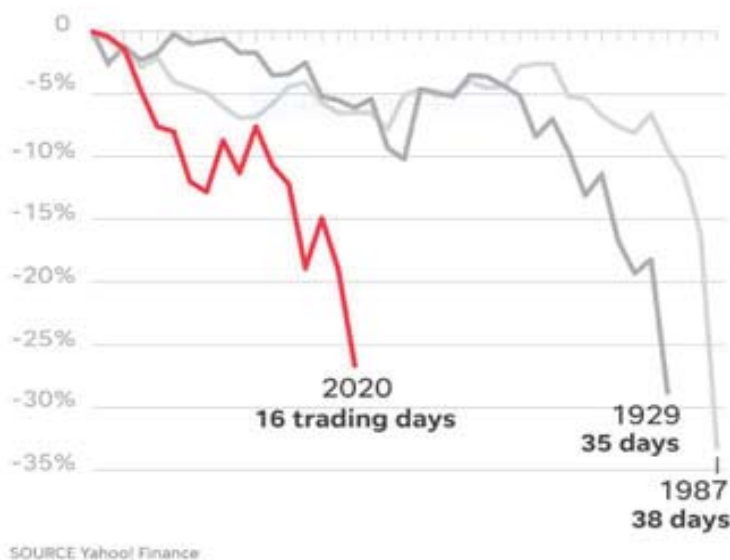
شاخص اثرگذاری بیماری های واگیر در نوسان بازار بورس سهام و مقایسه آن با کووید-۱۹ (از ۱۹۸۵ تا ماه مارس ۲۰۲۰)



منبع: نشریه اینترنتی کلاگ اینسایت، دانش کده ی مدیریت، دانش گاه نورت وسترن، ایلینوی، اول آوریل ۲۰۲۰
<https://insight.kellogg.northwestern.edu/article/what-explains-the-unprecedented-stock-market-reaction-to-covid-19>

نمودار شماره ۲

هم سنجی شتاب بحران کووید و شتابده ترین بحران های سرمایه داری (شتاب بحران در شاخص "اس-اند-پی")



SOURCE Yahoo! Finance

UDA Today, March 17, 2020
<https://www.usatoday.com/in-depth/money/2020/03/17/coronavirus-how-stocks-moved-previous-bear-markets/5011397002/>

شماره ی ۱، تصویری از عمق اثرگذاری کووید-۱۹ در مقایسه با دیگر بیماری های واگیر در نوسان ها و سقوط بازارهای بورس سهام را نشان می دهد. این نکته ی کلیدی را نیز در شناخت شناسی نباید از نظر دور داشت، که سرمایه در گردش

داشت، که - بر خلاف روش ذهنی و گسسته در اقتصاد متعارف - به لحاظ روش شناختی و بنا به "تسخیر" اندام وار تمامی جهان مادی و اجتماعی (منجمله پیکر طبیعت)، این "ویروس تاج دار" را نمی توان به مثابه عاملی "خارجی" در بحران سرمایه داری گلوبالیزه در این عصر به حساب آورد. به عبارت دیگر، بحران زیست محیطی امروز، بحرانی جدا از بحران سرمایه داری نیست. قبول این نکته ی تئوریک هم چنین ما را به روشنی به علیت بحران در دایره ی تولید و بازتاب پیامدهای آن در سازه ی بازارهای مبادله، دایره ی توزیع، حوزه ی مصرف، و بالاخره بازار بورس و شاخص های اعتباری و مالی هدایت می کند. و این خود به راستی نشانه ای است ملموس از اعتبار تئوری ارزش مارکس و عمل کرد بیش از پیش آن در سده ی بیست و یکم.

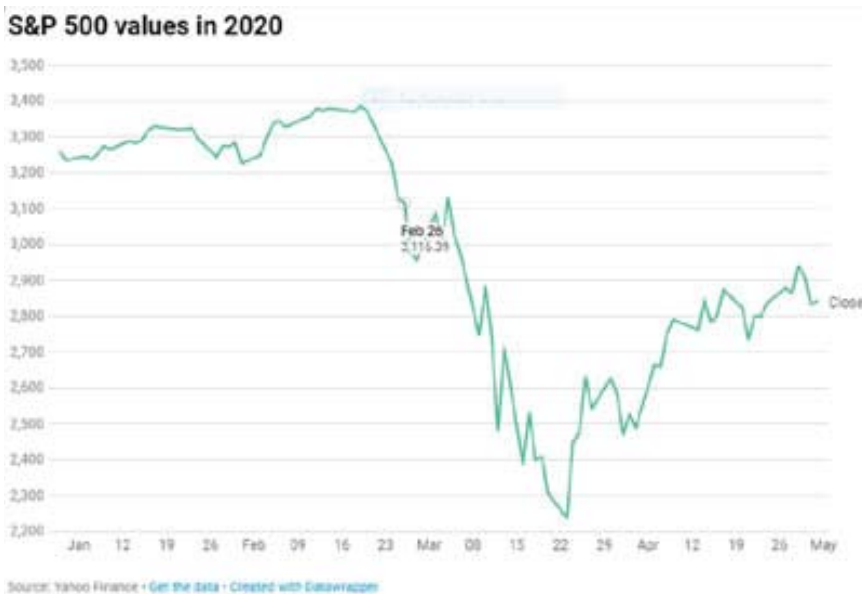
VI

در این بخش، هدف ما نمایش تاثیر پاندومی بر اقتصاد و اشاره به مشخصات این بحران به اختصار با چند نمودار است. چنان که در بخش های پیشین بیان شد، بحران های سرمایه داری مانند موج زلزله از دایره ی تولید (و فرآیند انباشت) سرچشمه می گیرند و با عبور از مدارهای تنگاتنگ سرمایه به دایره ی مبادله منتقل شده و سپس در بازار بورس و واحدهای اعتباری نمایان می شوند. نتایج این بحران ها - علاوه بر سقوط شتابان ارزش سهام، نزول شاخص قیمت ها، ورشکستگی های گسترده ی مالی، و هم چنین کاهش هنگفتی از کمیت سرمایه - تعمیق پولاریزاسیون طبقاتی در نظام سرمایه داری است. اما آن چه که از بحران در وهله ی نخست به چشم می آید، همانا سقوط شگفت انگیز در ارزش سهام است. به بیان روش شناختی، ما معمولا در بحران نخست "معلول" - نه علیت - آن را لمس می کنیم. این ویروس خانمان سوز در عین حال معلم دل سوزی است. او به ما یادآور می شود ۱- علیت تمامی بحران های سرمایه داری در تولید است، ۲- ویژگی این بحران نه صرفا در برخورد و فرو کوبیدن عرصه ی تولید، بل به راستی در نمایش آشکار و بی واسطه ی این فروکوبی است، و ۳- عمل کرد این ویروس خود محصول آمیزشی آرگانیک از طبیعت محصور در دایره ی "تسخیر" تمامی جهان است. نمودار

منبع:

نمودار شماره ۳

واکنش سقوط آزاد بورس اس-اند-پی به پاندمی کووید-۱۹ در ماه مارس ۲۰۲۰

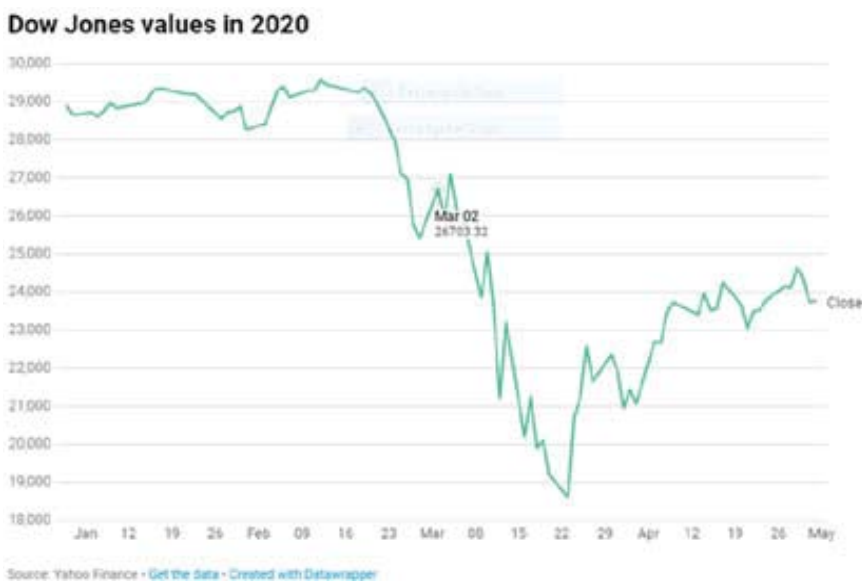


منبع: سایت مارکت پلیس - اول ماه می ۲۰۲۰

<https://www.marketplace.org/2020/05/01/how-the-markets-are-reacting-to-covid-19/>

نمودار شماره ۴

واکنش سقوط آزاد بورس داو جونز به پاندمی کووید-۱۹ در ماه مارس ۲۰۲۰



منبع: سایت مارکت پلیس - اول ماه می ۲۰۲۰

<https://www.marketplace.org/2020/05/01/how-the-markets-are-reacting-to-covid-19/>

و دگرسانی در اشکال سه گانه‌ی کالایی، تولیدی، و مالی (یا پولی) خود مفهوم پیدا می‌کند و در نتیجه، هویت سرمایه بسته به عبور از تمامی این شکل‌هاست. بر خلاف تصور چیزگونه‌ی هابسون و نسخه برداری طابق النعل آن از جانب هیلفردینگ و حتا لنین، هیچ شکلی از سرمایه به شکل دیگر آن "تفوق" ندارد، و آن چه که به "صدور سرمایه" در ادبیات چپ سنتی موسوم است، خود نمایش گر مرحله‌ای است که سرمایه در شکل مالی خود از محدوده‌ی مرزهای دولت-ملتی به در آمده و به تازگی در فرآیند گردش بین‌المللی قرار گرفته است؛ و نیز در زمانی که نزدیک به چهار/پنجم جهان هنوز از نظام سرمایه داری مبراست، این دوره‌ی بینابینی را به درستی امپریالیسم می‌نامیده‌اند. اما بر عکس آن چه در قاموس چپ سنتی جای گرفته، سخن از "سرمایه‌ی مالی" - قابل به انفصال یا استقلال هر شکل از سرمایه با پسوند- جز توسل به بُت‌وارگی و "چیزگونه" انگاری در باب سرمایه نمی‌باشد.

ویژگی دیگر این بحران، در مقایسه با سایر بحران‌های عمده‌ی دیگر، سرعت انتشار آن است. و همین سرعت است که اکنون در این بحران، نهایت پیوستگی و شیرازه‌ی اندام وار و فراگیر سرمایه را در بالاترین مرحله‌ی خود، یعنی دوران گلوبالیزاسیون، به نمایش گذاشته است. به منظور تایید فشرده‌ای از سرعت انتقال بحران به هم‌سنجی شتاب تمامی بحران‌های سرمایه داری - از "بحران بزرگ" دهه‌ی ۱۹۳۰ تا کنون - تنها دو بحران عمده‌ی پیشین را، آن هم با فاصله‌ای قابل ملاحظه، می‌توان با سرعت بحران کووید-۱۹ مقایسه کرد. برای این مقایسه به نمودار شماره ۲ نگاه کنید. در این نمودار، شتاب فروپاشی و سقوط شاخص "اس-اند-پی" بر حسب "روزهای مبادله"، در "بحران بزرگ" سال ۱۹۲۹ و بحران "دوشنبه‌ی سیاه" در سال ۱۹۸۷، به ترتیب ۳۵ و ۳۸ روز محاسبه شده است؛ در حالی که در بحران ۲۰۲۰، شتاب سقوط با همین مقیاس ۱۶ روز است. به عبارت دیگر، شتاب سقوط در بحران کووید-۱۹ از شتاب سقوط در این دو بحران - که خود در صد سال گذشته رکورد دار شتاب سقوط ناشی از بحران در جهان بوده‌اند - بیش از دو برابر (۲،۳) شتابان تر است.

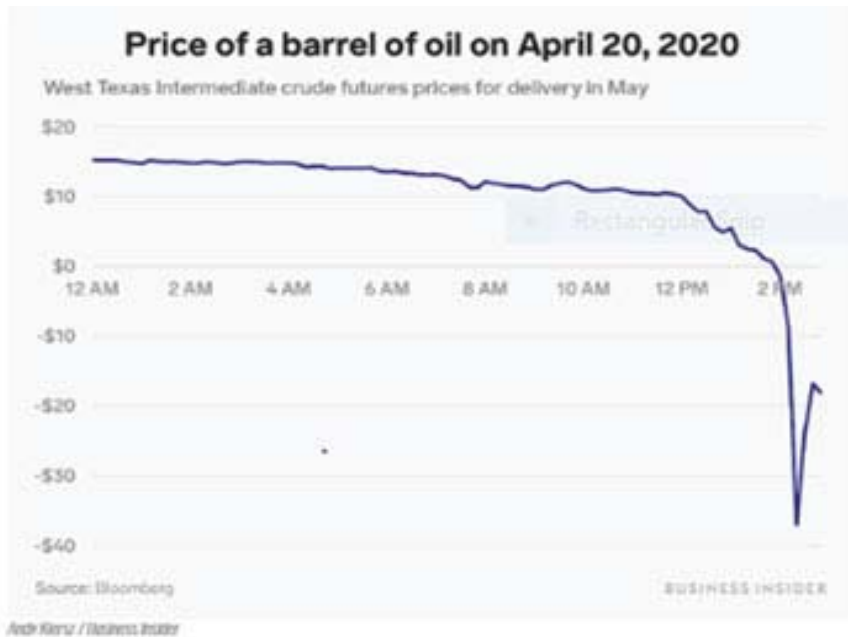
نمودارهای شماره ۳ و ۴ واکنش سقوط

در دو شاخص عمده در وال استریت را، که حاصل توقف در کانون‌ها و زنجیره‌ی عرضه در پهنه‌ی جهان و نیز گسستگی در شبکه‌های فراملی حمل و نقل و توزیع کالا - شامل ناوگان‌های بازرگانی و خطوط حمل و نقل هوایی - می‌باشد، به نمایش

می‌گذارند. در بخش نفت، تاثیر مستقیم و کوبنده‌ی پاندمی بر شبکه‌های ترانسپورت در صنعت و بازرگانی از یک سو، و گردش گری و جهان گردی از سوی دیگر، کاهش قابل ملاحظه‌ای در تقاضای بازار ایجاد نمود. این

نمودار شماره ۵

سقوط آزاد به قلمروی منفی در قیمت نفت در بازار پیش فروش/پیش خرید "دبلیو تی آی" (نفت تحویلی برای ماه می ۲۰۲۰)

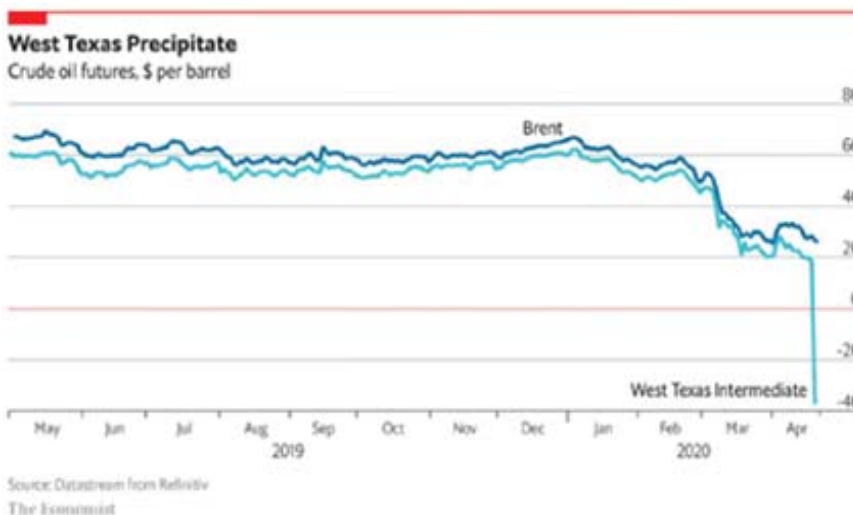


منبع:

"Oil Plunges 321% into Negative Territory for the First Time Ever as Demand Evaporates"
<https://markets.businessinsider.com/commodities/news/us-crude-oil-wti-falls-to-21-year-low-1029106364#>

نمودار شماره ۶

قیمت رقابتی نفت در شاخص های "دبلیو تی آی" و "برنت" در بازار پیش فروش/پیش خرید (هم راه با سقوط دبلیو تی آی به قلمروی منفی)



منبع: هفته نامه ی «اکنومیست»، نوزدهم آوریل 2020

<https://www.economist.com/graphic-detail/2020/04/19/american-crude-oil-has-fallen-to-less-than-nothing>

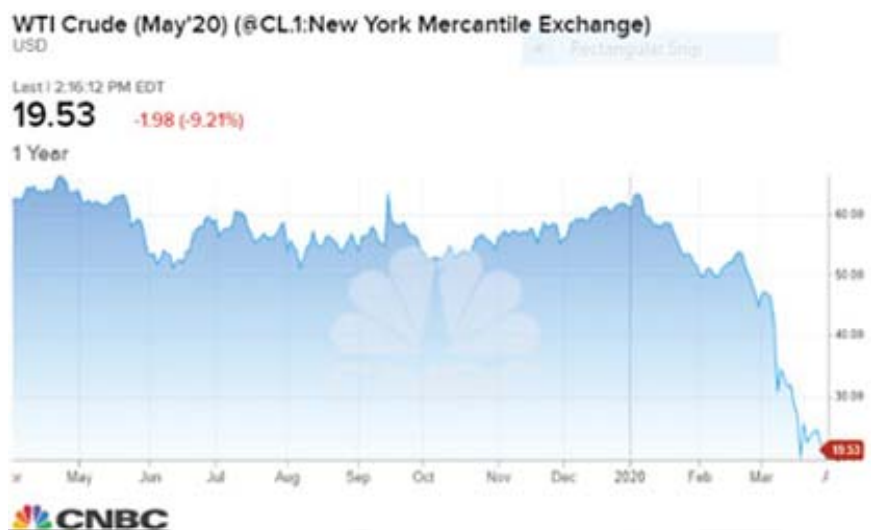
این جا بر این اصل مارکسی تاکید کنیم، که تراکم و تمرکز در سرمایه نمی باشد و تشدید رقابت چیزی جز شکل بیرونی (یا ظاهری) این تراکم و تمرکز نیز - درست برعکس

ضربه ی کاری بر تقاضا در زمانی صورت پذیرفت که عرضه ی نفت، بویژه در آمریکا، از دیرباز به حد اشباع رسیده بود. به عبارت دیگر، آفت تقاضا، هم راه با فراوانی بی حد و حصر عرضه، منجر به سقوط ناگهانی شاخص های قیمت نفت در بازارهای لحظه ای (اسپات) و بازارهای پیش فروش/پیش خرید (فیوچرز) نفت شد. در آمریکا به سبب توسعه ی روش های حفاری افقی و تکنولوژی تزریق مایع در لایه های زیرزمینی حاوی گاز طبیعی (shale)، معروف به "فرکینگ"، در چند سال گذشته به تولید نفت و گاز این کشور افزوده است. اما ازدیاد تولید از یک سو، و عدم وجود ظرفیت کافی جهت نگه داری و انبار نفت از سوی دیگر، صنعت نفت را در آمریکا با هزینه های هنگفت انبارداری رو به رو کرده است. در بازار پیش فروش/پیش خرید نفت، که معاملات گاه گاه به قصد سفته بازی با نفت و نه جهت خرید و فروش واقعی صورت می گیرند، این مشکل در برگیرنده ی ابعاد مساله ساز دیگری نیز می باشد.

یکی از این دشواری ها به بحران کووید، و اثر آن بر قیمت نفت در بازارهای جهانی، به ویژه شاخص بازار پیش فروش/پیش خرید نفت "دبلیو تی آی" (شاخص بازار نفت نیویورک)، برمی گردد. این ویژگی از این روست، که در بیستم آوریل ۲۰۲۰ - برای نخستین بار در تاریخ نزدیک به چهل ساله ی این بازار - قیمت پیش فروش نفت برای واسپردن به خریدار در ماه می به قلمرو منفی سقوط آزاد قدم گذاشت. نتیجه ی این معامله ۳۷,۶۳ دلار منفی بود، بدین معنی که فروشنده باید نزدیک به چهل و هشت دلار اضافه از کیسه ی خود به خریدار می داد تا وی محموله ی نفت را قبول کند. در اقتصاد، قیمت منفی معمولاً شامل اقلامی است که زدودن آن، مانند خاکروبه، هزینه بردار است. نمودار شماره ی ۵ حاوی سقوط قیمت نفت در بازار پیش فروش/پیش خرید در آمریکا در قلمروی منفی می باشد؛ در حالی که نمودار شماره ی ۶ نکته ای ظریف در قیمت رقابتی نفت را در جهان بازگو می کند. در این نمودار، ارتباط آرگانیک دو بازار عمده (شاخص های "دبلیو تی آی" و "برنت") و نوسانات هم آهنگ هر دو را به خوبی می توان دید. همین هماهنگی در مورد تمامی بازارهای نفت در جهان، منجمله بازار نفت اوپک، نیز صادق است. لازم است در

نمودار شماره ۷

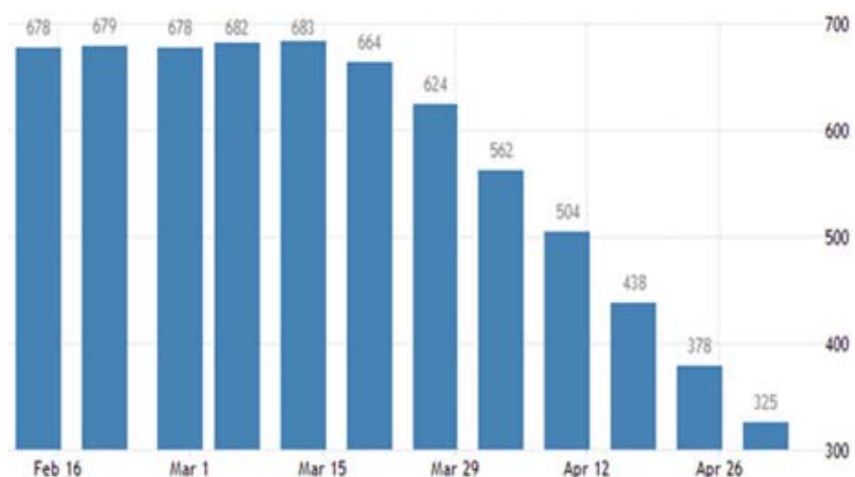
سقوط شتابان قیمت نفت بر پایه ی شاخص "دبلیو تی آی" در آمریکا، در بازار نفت نیویورک،



Source: New York Mercantile Exchange (May 2020)

نمودار شماره ۸

تعداد دکل های عملیات حفاری و تولید نفت در آمریکا
(فوریه ۲۰۲۰ - آوریل ۲۰۲۰)



Baker Hughes Oil Rigs – US Total (May 2020)

Source: <https://tradingeconomics.com/united-states/crude-oil-rigs>

دولت ها به بحران فراگیر اقتصادی حاصل از پاندمی کورونا، پولاریزاسیون طبقاتی و اثرات آن بر انبوه بیکاری و فقر در جهان، اثرات این پاندمی بر ذهنیت سیاسی توده ها، تنگاتنگی سیاست و طبیعت، تزلزل سرمایه داری در عمل و در پیش گاه جهانیان، و نیز به نقد سندیکالیسم، بُت وارگی کارگری، کار آرام سیاسی، و نقش سوژه ی انقلابی در ایران، بسنده خواهیم کرد.

در این که دولت ها همگی از بروز ناگهانی این دو بحران توامان بهداشتی/اقتصادی به لرزه در آمده اند، شکی نیست. این تزلزل اما اساسا از نهاد نزدیک بین سرمایه داری سرچشمه می گیرد، کما این که بازتاب موضوعی این تزلزل را در چند ماه گذشته می توان در عمل کرد این دولت ها - به ویژه دولت آمریکا در مواجهه با بیکاری روزافزون و عظیم این کشور - به وضوح مشاهده کرد.

نگاهی به دو طرف مذاکره در کنگره ی آمریکا در پیشنهاد و تصویب بسته های تریلونی امداد اقتصادی هم هنگام سه نکته را در ذهن متبادر می کند: ۱- راست گرایان افراطی، شامل نژادپرستان، تفاله های جنگ سرد، و ارتجاع سیاه کلیسا، جهت ترمیم کانال های الیگارشسی، دست اندازی همه جانبه به قوت لاموت توده ها، و فربه نمودن کم تر از یک در صد جمعیت این کشور، با چنگ و دندان جدال می کنند؛ ۲- راست گرایان متعارف و لیبرال ها اندکی واقع بینانه به سرنوشت سرمایه داری اندیشیده، و به همین جهت در این بحران، به منظور پاسخ گویی به وضعیت اسفناک توده ها، دفاعی خجالتی و مشروط می کنند؛ و ۳- این همه هیاهو، اگر چه در حرف تمایل به جبران اثرات بحران و بازسازی در زندگی توده ها دارد، اما در عمل با هدف بازگشت به همان منوال سابق و بازسازی این نظام هم راه است. در کنگره ی آمریکا البته تعدادی انگشت شمار نیز هستند که نه با "گرگ" دنبه می خورند و نه با "صاحب" شیون. در اتحادیه ی اروپا اوضاع از آمریکا بهتر است، اما تضاد موجود میان کشورهای "جنوب" و "شمال"، با این پاندمی و نتایج بهداشتی و اقتصادی آن، دو چندان شده است. هم چنین، دو تریلیون یورو جهت بازیافت اقتصادی، بازسازی واحدهای صنعتی و خدمات، و مبارزه با بیکاری، به سان قطره ای در فنان است؛ همان طور که در بخش های پسین توضیح داده

چنان که از نمودار شماره ۸ مشهود است، اثر سقوط قیمت نفت، علاوه بر بورس های سهام، در کاهش حجم تولید و عملیات استخراج نفت نیز، به ویژه در آمریکا، کاملا اثرگذار بوده است. هم زمان با کاهش در حفاری نفت در آمریکا، کاهش تولید و عملیات استخراج در جهان نیز بالغ بر ۳۰ درصد می باشد.

VII

در این بخش پایانی، به اختصار، به پرسش هایی چند حول محور برخورد

تصور وارونه ی هابسون و دنباله روان چپ و راست وی - خود موجب ازدیاد رقابت می شود. نگاه دقیق به نمودار شماره ۶ که خود نمایشی رقابتی در حوزه ی قیمت گذاری در فشرده ترین سکتور اقتصادی این دوران است، ضابطه ی عملی این مدعاست. در این بحران، تمامی بازارهای نفت در جهان، اعم از بازارهای اسپات یا فیوچرز، یا برنت (شاخص بازار نفت لندن) یا "دبلیو تی آی" یا بازار نفت اوپک، همگی در این بحران سقوط آزاد را تجربه کرده اند. نمودار شماره ۷ در این جا مشتی از خروار را ترسیم می کند.

شد، این بحران ویران کننده تر از بحران های ویران کننده ی پیشین است. سرعت سقوط و اثرات ناگوار آن در بیکاری در آمریکا، بالغ بر بیش از ۵۰ میلیون نفر - از ماه مارس تا نیمه های ماه جولای (۲۰۲۰) - بوده است. این رقم معادل یک سوم کل جمعیت آماده به کار در این کشور است و تازه این رقم رسمی، به سبب عدم وجود پرسنل کافی جهت به جریان انداختن تقاضای بسیاری از شهروندان بیکار شده، باید "سبک شماری" به حساب آید. در همین مدت، نزدیک به صد میلیون در آمریکا از پرداخت اجاره خانه و اقساط بانکی مسکن فرو مانده اند.

اگر چه هنوز آمار دقیقی از بیکاری در اروپا و دیگر کشورهای غربی در دست نیست، اما از لابه لای اخبار می توان حدس زد که وضع اقتصادی در کل، و بیکاری به طور اخص، چندان بهتر از اوضاع در آمریکا نمی باشد. در کشورها و مناطق دیگر، مانند برزیل، هند، آفریقای جنوبی، پاکستان، ایران، و مکزیک، که عدم امنیت شغلی، بیکاری و فقر، حتا قبل از کووید-۱۹، دست بالا را داشته است، با رجوع به خبرهای پراکنده، این بحران با سرعتی قابل ملاحظه به پولاریزاسیون طبقاتی و ازدیاد فقر افزوده است. و این در حالی است، که توده ها در کشورهایی مانند سوریه، یمن، عراق، افغانستان، و بسیاری دیگر در شاخ آفریقا و مناطقی در حوالی مرکز و غرب این قاره، در اثر جنگ، و اکنون با این پاندومی، با قحطی و گرسنگی دست به گریبان بوده و در فقر مطلق به خاک سیاه نشسته اند.

اثرات این پاندومی و نتایج معیشتی، روانی، و نامعلوم آن را در ذهنیت سیاسی توده ها نمی توان به آسانی بررسی نمود؛ زیرا ۱- ما "هنوز اندر خم یک کوچه ایم" و "این رشته سر دراز دارد"؛ و ۲- جنبش های چپ بین المللی به سبب بی لیاقتی عملی و ضعف تئوریک رهبران خود و هم چنین شکست های سیاسی در این چند دهه، نه تنها قدمی به پیش نگذاشتند، بل هم چنان در پس پشت جنبش های عاصی و خودانگیخته پرچم گشودند و ناسنجیده از آنان پیروی کردند. پس در جهان پساکورونا، با این همه مطالبه های انبار شده، "آتشی باید شد، سوزشی باید کرد." برای مثال، از تظاهرات عظیم توده ای علیه به اصطلاح گلوبالیزاسیون (در مبارزه با آسیاب های بادی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) در شهر سیاتل (Seattle)، در سال

۱۹۹۹، تا جنبش های خودانگیخته ی گریزان از "امپریالیسم" و معتاد به "ناسیونالیسم" این دو دهه ی اخیر - در حول و حوش "باشگاه جهان سوم" (Third World Forum) - شاید بتوان نبض رهبری جهانی چپ سنتی را به دست گرفت. امید نگارنده بر آن است، که جهان پساکورونا ما را به درکی تئوریک و مارکسی از جهانی شدن هدایت کند تا از قوه ی محرکه ی این همه ناگواری ها، این همه شکاف های طبقاتی، و این همه تجارب گوناگون در ذهنیت سیاسی و خشم دگرگون طلب توده های چند صد ملیونی در جهان، سرانجام بتوانیم راهی به سوی عدالت اقتصادی و اجتماعی، برابری همه جانبه، آشتی پایدار با طبیعت، صلح پا بر جا با انواع دیگر موجودات، و هم چنین توافقی سرمدی با خودمان در برخورد به نژادپرستی، زن ستیزی، و انواع دیگر دگرباش ستیزی ها بیابیم. این جهان خواب و خیال نیست، چرا که بنیان تصور آن در تجربه ی سوگوار و حضور میلیاردها بیننده در این پاندومی - و بحران های توامان ناشی از آن - نقش بسته است. و همین تصور است، که بی گمان شایسته ی آغازی نوین و نویدبخش برای تمامی بشریت می باشد.

در این میان، لزوم سوژه ی انقلابی و نقش کارگران، زحمت کشان، و توده های مبارز در ایران، که نیز از این تجربه ی تلخ سراسری و جهانی بی نصیب نبوده اند، قابل کتمان نیست. این ضرورت، در شرایطی که عینیت و وصول به دگرگونی در ایران بر همگان عیان است، بیش از پیش فوریت دارد. برآسودن در حوالی "قیام ۵۷" به سبک کار سیاسی نه تنها دلیل بر بی عملی است، بل اقامتی است فلاکت بار و یادآور "در انتظار گودو". بانگ و فریاد "شورا"، که چندی است گوش فلک را کر کرده، نیز از همین قماش و به همین منوال است؛ زیرا وجود شورا - به عکس اکونومیسم - خود ثمره ی بی واسطه ای از پراتیک طولانی انقلابی است. به عبارت دیگر، شورا خود در زمره ی نتیجه است. باید توجه داشت که مبارزه ی طبقاتی، هم راه با سوژه ی انقلابی، با تعاریف بُت واره از "کارگران" و شیئی انگاری "طبقه" سازگاری ندارد. سوژه ی انقلابی باشگاه اختلاط کارگران راضی یا ناراضی نیست. بُت وارگی کارگری و سندیکالیسم کارگری دو هم زاد توامان اند، که طبقه ی کارگر را از میان تَهی می کنند. هم چنین، شمارش پیروزمندانه ی تظاهرات

کارگری در ایران، و داغ و درفش و اسارت کارگران در غل و زنجیر، نشانه ی تایید "کار آرام سیاسی" نیست؛ این تراژدی ها همه در نفی سیاسی کاری و انکار سیاسی کاران بی عمل است. سوژه ی انقلابی، ضمن استفاده از انواع تاکتیک های معمول و آزمون شده، در سازمان دهی توده ها، به طور عام، و در سازمان دهی کارگران و زحمت کشان، به طرز خاص، کانون مبارزه ی انقلابی را - بنا به "تحمیل" ارتجاع حاکم، که خود نیز از نوع استراتژی می باشد - بر عالی ترین شکل سیاسی، یعنی مبارزه ی استراتژیک مسلحانه، استوار می نماید. بدین لحاظ، این سبک و سیاق و ساختار استراتژیک سازمان دهی است که سوژه ی انقلابی را، در این بُن بست ناسازگار و نابسامان در جامعه ی ایران، سوژه ی انقلابی می کند. بدین ترتیب، جهان پساکورونا نقش پیش تازان انقلاب، هم راه با خودآگاهی انقلابی طبقه ی کارگر، را در ایران به نحوی چشم گیر برجسته می کند. بیست و ششم جولای ۲۰۲۰

مینا سوتا (آمریکا)

پانویس ها:

به مناسبت بازگشت به برخی منابع و نکات عمده در این مقاله، نگارنده به اختصار به چند مورد در زیر اشاره می کند.

۱- برای آشنایی بیش تر با مطالب زیست محیطی و "انقراض" در جهان، دو کتاب زیر شایسته ی مرور است:

Christophe Bonneuil and Jean-Baptiste Fressoz (2017). *The Shock of the Anthropocene*. London: Verso.
Elizabeth Kolbert (2014). *The Sixth Extinction: An Unnatural History*. New York: Henry Holt and Company.

۲- برای آگاهی از چگونگی اندیشه ی هابسون و دیدگاه وارونه ی او در ویژگی رقابت در سرمایه داری به ماخذ زیر توجه کنید:

Cyrus Bina (2013). "Synthetic Competition, Global Oil, and the Cult of Monopoly," In *Alternative Theories of Competition: Challenges to the Orthodoxy*. (Eds.) J. Moudud, C. Bina, and P. Mason, New York: Routledge.

۳- برای آگاهی از روش مارکس و نقد نگارنده به آرای لینن، هیلفردینگ، لوکزامبورگ، هاروی، و پانچ، و... به فصل پنجم کتاب زیر رجوع کنید:

Cyrus Bina (2013). *A Prelude to the Foundation of Political Economy: Oil, War, and Global Polity*. New York: Palgrave Macmillan.

۴- برای نقد امپریالیسم، به مثابه‌ی یک دوران، به سیروس بینا "بازخوانی مفهوم "امپریالیسم" (شش درس گفتار) به سایت «پروسه» مراجعه کنید. مراد از تاکید بر این درس گفتارها، همانا نمایاندن حقیقتی است تاریخی و منطقی که "امپریالیسم" را در نظام سرمایه‌داری دورانی سرمدی نمی‌شناسد. در این گفتارها هم چنین نقد هابسون و دنباله‌روان چپ و راست وی از یک سو، و اهمیت رقابت سنتروار مارکسی از سوی دیگر، به تفصیل بیان شده است.

سیروس بینا، بازخوانی مفهوم "امپریالیسم" (شش درس گفتار):

<https://www.processgroup.org/post/cyrus-bina-imperialism>

۵- برای شمارش مبتلایان و تلفات بیماری کووید-۱۹ در جهان و در کشورهای مختلف به سایت زیر (که هم زمان تغییرات را به روز می‌کند) رجوع کنید: روزشمار مبتلایان و تلفات کووید-۱۹:

<https://www.worldometers.info/coronavirus/>

۶- جهت آشنایی بیش تر با معنای "دوران" در سرمایه‌داری و نقد "نئولیبرالیسم" به مثابه‌ی دوران از جانب آلفردو سعد-فیلو و هم چنین بن فاین، به مقاله‌ی جدید نگارنده در سایت زیر رجوع کنید. رفرانس هر دو مقاله‌ی این دو اقتصاددان در مقاله‌ی زیر قابل دست‌رسی است. این مقاله هم چنین پاسخ‌گوی چرایی سقوط آزاد قیمت نفت به خطه‌ی منفی می‌باشد.

Cyrus Bina, "Oil, COVID-19 and the Global Economy," *New Cold War*, June 28, 2020:

<https://www.newcoldwar.org/oil-covid-19-and-the-global-economy/> در ویژگی پاندومی کووید-۱۹ ضمناً مراجعه به مقاله‌ی اخیر نگارنده در زیر بی‌فایده نیست.

"چرا سوسیالیسم؟ - بحران کورونا و

سرمایه‌داری متزلزل"، انتشارات «پروسه» (مارس ۲۰۲۰):

https://ef2de6fa-93c2-4e0e-8c38-9c3e36319d9c.us-files.com/ugd/ef2de6_bd760d-06461f4db5bb8c2734d9d61b5d.pdf

۷- "باشگاه جهان سوم"، انجمنی است که از جانب چپ‌گرایان، در مقابل "باشگاه اقتصاد جهان" - انجمنی از عناصر دست‌چین شده‌ی بورژوازی در جهان - تاسیس شده است. و همان‌طور که از عنوان آن پیداست، تمایلات "وابستگی"، تصورات التقاطی منسوب به "تئوری جهانی نظام‌ها"، و دیگر تاندانس‌های برخاسته از چپ سنتی را به نمایش می‌گذارد. از مهم‌ترین رهبران این انجمن، سمیر امین بود که چندی پیش درگذشت. وی در آثار اخیر خود، جهان کنونی را - به منوال "تئوری وابستگی" - به "گلوبال جنوبی" و "گلوبال شمالی" تقسیم کرده است. و این در حالی است، که کارل مارکس چهارچوب جهان شمول واحدی (بر اساس تئوری ارزش) را برای جهان سرمایه‌داری شایسته و منطقی می‌شمارد. بر خلاف نظر مارکس، دیوید هاروی نیز به دو "منطق"، یکی برای جغرافیا (territory) و دیگری برای سرمایه (capital)، پای‌بند است. نگاه کنید به:

David Harvey (2003). *The 'New' Imperialism*. New York: Oxford University Press.

۸- در رابطه با انتخاب دونالد ترامپ به ریاست جمهوری آمریکا و تنگاتنگی آن با افول قدرت هژمونیک آمریکا، به دو مقاله‌ی نگارنده در زیر به ترتیب در سایت «نگاه» و سایت «بولت»: پروژه‌ی سوسیالیستی توجه کنید. در این دو مقاله، فروپاشی نظم بین‌المللی آمریکایی و افول هژمونی (قدرت) آمریکا آرایه شده است.

سیروس بینا، "پدیده‌ی دونالد ترامپ و نشانه‌های عینی پایان جهان آمریکا"، «نگاه» (شماره‌ی ۳۱):

<http://www.negah1.com/negah/negah31/negah31-1.pdf>

Cyrus Bina, "Homecoming to Nostalgia: The Inauguration of Donald J. Trump," *The Bullet*, January 25, 2017: <https://socialistproject.ca/2017/01/b1361/>

۹- جهت آشنایی با نحوه‌ی پیوند تئوری ارزش مارکس با تحول رقابتی و گلوبالیزاسیون نفت به مقاله‌ی نگارنده در سایت زیر رجوع کنید:

سیروس بینا، "دگرذیسی و طلایه‌داری نفت در آینه‌ی جهان نمای مارکس"، «نگاه» (شماره‌ی ۲۹):

<http://www.negah1.com/negah/negah29/negah29-5.pdf>

۱۰- به سبب اشاره به قیام ۵۷ در بخش پایانی این مقاله، شاید اطلاعی مختصر از دیدگاه نگارنده در مورد انقلاب، ضدانقلاب، و نقش نیروهای چپ، برای خواننده ضروری باشد. مقاله‌ی زیر برای همین منظور است.

سیروس بینا، "نگاهی فشرده بر ریشه‌های اقتصادی سیاسی انقلاب ۵۷" - (اکتبر ۲۰۱۰) بازپخش، سایت «پروسه» (هجدهم ژانویه‌ی ۲۰۱۵):

<https://www.processgroup.org/post/cyrus-bina57>

۱۱- مقاله‌ی زیر نیز راجع به طبیعت و محیط زیست می‌باشد و خواندن آن شاید در زمینه‌ی تکمیل این بحث مفید واقع شود: سیروس بینا، "نکاتی چند در بررسی طبیعت و محیط زیست در نظام سرمایه‌داری، «نگاه» (شماره‌ی ۱۸):

<http://www.negah1.com/negah/negah18/negah18-15.pdf>



از میان مقالات

توضیح:

مقالاتی که در این بخش می‌خوانید، پیش از این در سایت‌های اینترنتی درج شده بودند. انتخاب و باز درج این مقالات در این دفتر «نگاه»، با قید منبع آن‌ها، الزاماً به معنای تأیید محتوای طبقاتی و تحلیلی آن‌ها نیست. با این همه، درج آن‌ها را به علت پاره‌ای نکات در خور تامل شان - اطلاعات علمی مهم در شناخت پاندومی کرونا، تأکید بر بحران سرمایه‌داری، ناکارآمدی ساختاری آن در مقابله با این پاندومی در متن نقصان ساختاری نظام سلامتی و بهداشتی جامعه‌ی سرمایه‌داری، از دست رفتن مشروعیت «دموکراسی‌های غربی»، تحدید آزادی‌های سیاسی و مدنی به بهانه‌ی پاندومی، تحکیم قیدوبندهای پلیسی، و... - برای خواننده‌ی علاقه‌مند مفید دانستیم.

«نگاه»

کشاورزی سرمایه دارانه و «کووید ۱۹»: یک ترکیب مرگ بار

گفت وگو با راب والاس

وجود این، خطر آن فقط به نرخ مرگ و میر مربوط نمی‌شود. ما باید با چیزی که میزان حمله به اجتماع یا نفوذ ویروس نامیده می‌شود، دست و پنجه نرم کنیم: این که ویروس به چه درصدی از جمعیت جهان نفوذ می‌کند.

- می‌شود دقیق‌تر صحبت کنید؟

راب والاس: در روزگار ما، نقاط گوناگون شبکه‌ی جهانی توریسم و مسافرت به طرز بی سابقه‌ای به یک دیگر متصل شده است. با توجه به این که واکسن یا داروی ضدویروسی خاصی برای ویروس جدید کرونا وجود ندارد و تا این مقطع ایمنی گله‌ای نیز نسبت به این ویروس ایجاد نشده، حتا نرخ یک درصدی مرگ و میر هم می‌تواند خطر قابل توجهی داشته باشد. با دوره‌ی نهفتگی بیماری که ممکن است به دو هفته برسد و شواهد فزاینده‌ای که از انتقال بیماری پیش از بروز علائم آن به دست آمده، محدود مکان‌هایی در جهان از این همه‌گیری در امان خواهند بود. اگر مثلاً، نرخ مرگ و میر یک درصد باشد و این ویروس هم چهار میلیارد نفر را آلوده کند، چهل میلیون نفر خواهند مرد. درصد کمی از یک عدد بزرگ، هم چنان عدد بزرگی است!

- این‌ها اعداد و ارقام ترس‌ناکی هستند برای پاتوژنی که تازه آن‌قدرها هم بیماری‌زا نیست!

راب والاس: قطعاً و ما تازه در مراحل آغازین شیوع قرار داریم. مهم است که بدانیم بسیاری از عفونت‌های جدید طی مدت همه‌گیری تغییر می‌یابند. قدرت بیماری‌زایی، عفونت‌زایی یا هر دو ممکن است کم‌تر شود یا این که به طور ناگهانی افزایش یابد. اولین موج همه‌گیری جهانی «آنفلوآنزا» در بهار سال ۱۹۱۸، عفونتی نسبتاً خفیف بود. موج دوم و سوم آن بود که در زمستان آن سال و سال بعدش، میلیون‌ها نفر را کشت.

- اما کسانی که به همه‌گیری جهانی به دیده شک و تردید می‌نگرند، معتقدند که نسبت به «آنفلوآنزای فصلی» معمول، بیماران کم‌تری به ویروس جدید کرونا مبتلا شده‌اند و بر اثر آن فوت کرده‌اند. نظر شما درباره‌ی این موضوع چیست؟

راب والاس، زیست‌شناس، در گفت‌وگو با مجله‌ی «مارکس ۲۱»، در مورد پیوند تنگاتنگ بین ویروس‌های جدید، تولید صنعتی غذا، و منطق سودآوری شرکت‌های چندملیتی توضیح می‌دهد. او از خطرات «کووید ۱۹»، مسئولیت کشاورزی تجاری و راه‌حل‌های پایدار برای مبارزه با بیماری‌های عفونی می‌گوید. راب والاس، نویسنده‌ی کتاب «مزارع بزرگ، آنفلوآنزای بزرگ ایجاد می‌کنند!» است.

- ویروس جدید کرونا تا چقدر خطرناک است؟

راب والاس: بستگی به این دارد که در چه مرحله‌ای از زمان بندی شیوع محلی «کووید ۱۹» قرار دارید: مراحل اولیه، نقطه‌ی اوج، یا وقتی کار از کار گذشته؟ خدمات سلامت عمومی در منطقه‌ی شما چقدر کارآمد است؟ آمارهای جمعیت‌شناسی‌تان به چه صورت است؟ چند سال دارید؟ آیا به لحاظ سیستم ایمنی جزو گروه‌های پرخطرید؟ وضعیت سلامتی‌تان چگونه است؟ آیا ژنتیک ایمنی شما، یعنی ژنتیک زیربنای واکنش‌های سیستم ایمنی بدن‌تان، در مقابل این ویروس مقاومت می‌کند یا نه؟

- آیا می‌شود گفت که این جار و جنجال در مورد این ویروس صرفاً تاکتیک‌های ارعابی هستند؟

راب والاس: نه، مسلماً این طور نیست. در سطح جمعیتی، درصد مرگ و میر ناشی از «کووید ۱۹» در زمان آغاز شیوع در «ووهران» بین دو تا چهار درصد در نوسان بوده است. خارج از ووهران، به نظر می‌رسد نرخ مرگ و میر به یک درصد و حتا کم‌تر آفت می‌کند. اما ظاهراً در بعضی نقاط هم چون ایتالیا و ایالات متحده افزایش ناگهانی می‌یابد.

نرخ مرگ و میر آن قابل قیاس نیست با مثلاً نرخ مرگ و میر «سارس» (ده درصد)، «آنفلوآنزای اسپانیایی» (پنج تا بیست درصد)، «آنفلوآنزای پرندگان» (شصت درصد)، یا «ابولا» (نود درصد). اما مسلماً نرخ مرگ و میر آن از نرخ مرگ و میر «آنفلوآنزای فصلی» (یک دهم درصد) بسیار بیش‌تر است. با

▣ راب والاس: من اولین نفری هستم که اگر ثابت شود این همه گیری جهانی قلبی و الکی است، جشن می گیرم. اما این تلاش ها برای رد کردن خطر «کووید ۱۹» با اشاره به بیماری های مرگ بار دیگر، خصوصا «آنفلوآنزا»، تمهیدی بلاغی است برای بی جا جلوه دادن نگرانی ها در مورد ویروس جدید کرونا.

- پس مقایسه ی آن با «آنفلوآنزای فصلی» چندان موجه نیست؟

▣ راب والاس: مقایسه دو پاتوژن در مقاطع متفاوتی از منحنی همه گیری شان معنا و مفهوم چندانی ندارد. بله، «آنفلوآنزای فصلی» میلیون ها نفر را در سرتاسر جهان آلوده می کند و طبق برآوردهای سازمان جهانی بهداشت، موجب مرگ سالانه ششصد و پنجاه هزار نفر می شود.

با وجود این، تازه آغاز همه گیری «کووید ۱۹» است. و بر خلاف «آنفلوآنزا»، ما نه واکسن داریم و نه ایمنی گله ای که بتوانیم سرعت انتقال آن را کند و از آسیب پذیرترین گروه های جمعیت محافظت کنیم.

- شما چندین سال است که در مورد همه گیری های جهانی و دلایل آن ها تحقیق می کنید. در کتابتان با عنوان «مزارع بزرگ، آنفلوآنزای بزرگ ایجاد می کنند»، سعی می کنید ارتباط هایی بین رویه های کشاورزی، کشاورزی ارگانیک و همه گیرشناسی ویروسی برقرار کنید. استنباط شما از این خط و ربطها چیست؟

▣ راب والاس: خطر واقعی هر شیوع جدیدی ناکامی یا بهتر بگویم امتناع مصلحت آمیزانه از درک این نکته است که هر «کووید ۱۹» جدیدی یک مورد مجزا و جداگانه نیست. ظهور فزاینده ی ویروس ها ارتباط نزدیکی دارد با تولید غذا و منطق سودآوری شرکت های چندملیتی.

هر کسی که می خواهد بفهمد چرا ویروس ها دارند خطرناک تر می شوند، باید الگوی صنعتی کشاورزی - و طور خاص تر، دام داری - را بررسی کند. اکنون، دولت ها و دانش مندان انگشت شماری حاضر به انجام چنین کاری هستند و کاری کاملا برعکس این را انجام می دهند. وقتی ویروس های جدید شیوع می یابند، دولت ها، رسانه ها، و حتا اکثر سازمان های پزشکی،

کشاورزی تباری به عنوان یک شیوه ی بازتولید اجتماعی، منض فاطر سلامت عمومی هم که شده، باید برای همیشه پایان یابد. شیوه ی تولید غذایی که هزینه ی زیادی در آن سرمایه گذاری شده، بر رویه های متکی است که تمام بشریت را به نظر می اندازد. و به آغاز یک همه گیری جهانی مرگ بار جدید کمک می کند... ما باید درخواست کنیم که سیستم غذایی به شیوه ای سوسیالیستی شود، که از همان اول تواند سر و کله ی پاتوژن هایی به این خطرناکی پیدا شود. این امر مستلزم رویه های بوم شناسی کشاورزی است که از محیط زیست و کشاورزی که غذای ما را کشت می کنند، محافظت کند... فاصله آن که، باید سپارهمان را نجات دهیم.



آن قدر در روی هر وضعیت اضطراری جداگانه متمرکز می شوند که دلایل ساختاری بی را نادیده می گیرند که باعث می شود چندین پاتوژن حاشیه ای ناگهان یکی پس از دیگری در سطح جهان گسترش یابند.

- مقصر کیست؟

▣ راب والاس: گفتم کشاورزی صنعتی، اما در مقیاس بزرگ تر پای چیزهای دیگری نیز در میان است. سرمایه دارد زمین خواری را تا آخرین تکه از جنگل های کهن رست و مزارع خرد مالکان در سرتاسر جهان پیش می برد. این سرمایه گذاری ها منجر به جنگل زدایی و تغییر و تحولاتی می شود، که موجب ظهور بیماری های گوناگون می شود. در نتیجه، پاتوژن هایی که پیش تر در دل طبیعت مدفون بودند، به دام داری بومی و جوامع انسانی سرازیر می شوند. به طور خلاصه، مراکز سرمایه - جاهایی نظیر لندن، نیویورک، و هنگ کنگ - را باید کانون بحران اصلی در گسترش بیماری ها تلقی کرد.

حتا اگر این مقایسه گم راه کننده باشد، هر دوی این بیماری ها ویروسی و ناشی از گروه خاصی از ویروس ها، یعنی ویروس های RNA دار، هستند. هر دو می توانند بیماری زا باشند. هر دو ناحیه ی دهان و گلو و گاهی هم چنین ریه ها را تحت تاثیر قرار می دهند. هر دو بسیار واگیر هستند. این ها شباهت های سطحی بی هستند که نکته ی حیاتی بی در رابطه با مقایسه دو پاتوژن با یک دیگر را در نظر نمی گیرند.

ما چیزهای زیادی در مورد دینامیک «آنفلوآنزا» می دانیم، و در مورد «کووید ۱۹» بسیار اندک. ناشناخته ها بسیارند. در واقع، حتا امکان شناخت بسیاری از جوانب «کووید ۱۹» تا وقتی که شیوع کاملا پایان نپذیرد، وجود ندارد. در عین حال، قضیه تقابل بین «کووید ۱۹» و «آنفلوآنزا» نیست، بلکه ما با کووید نوزده «و» آنفلوآنزا سر و کار داریم. ظهور عفونت های چند گانه ای که قابلیت همه گیر شدن در سطح جهان، و حمله به جمعیت انسان ها به صورت ترکیبی و هم آمیخته، را دارند باید اولین و مهم ترین نگرانی ما باشد.

کدام از این‌ها، قانون‌گذاران حمایت عموم را از دست می‌دهند. حس هم‌بستگی و احترام متقابل از عوامل حیاتی و موثر برای ایجاد هم‌کاری است که ما برای آن که در کنار هم دیگر چنین تهدیدهایی را تاب بیاوریم، به آن نیاز داریم. خودقرنطینگی با حمایت گروه‌های آموزش دیده‌ی محلی، تامین غذا و احتیاجات همه‌ی خانوارها، و بیمه‌ی بیکاری می‌تواند چنین هم‌کاری را به وجود آورد.

- در مواجهه با دینامیک فزاینده‌ی شیوع بیماری‌ها، مطالبه‌ی

سوسیالیست‌ها چه باید باشد؟

■ راب والاس: کشاورزی تجاری به عنوان یک شیوه‌ی بازتولید اجتماعی، محض خاطر سلامت عمومی هم که شده، باید برای همیشه پایان یابد. شیوه‌ی تولید غذایی که هزینه‌ی زیادی در آن سرمایه‌گذاری شده، بر رویه‌هایی متکی است که تمام بشریت را به خطر می‌اندازد. و در مورد بحث ما، به آغاز یک همه‌گیری جهانی مرگ‌بار جدید کمک می‌کند.

ما باید درخواست کنیم که سیستم غذایی به شیوه‌ی سوسیالیستی شود، که از همان اول نتواند سر و کله‌ی پاتوژن‌هایی به این خطرناکی پیدا شود. این امر مستلزم رویه‌های بوم‌شناسی کشاورزی است که از محیط زیست و کشاورزانی که غذای ما را کشت می‌کنند، محافظت کند. ایده‌ی کلی آن است، که باید شکاف‌های متابولیکی را که بوم‌شناسی ما از اقتصادمان جدا می‌کند را برطرف کنیم. خلاصه آن که، باید سیاره‌مان را نجات دهیم.

منبع: ClimateAndCapitalism

برگرفته از: «تریون زمانه»

- این مساله در مورد کدام بیماری‌ها صدق می‌کند؟

■ راب والاس: در این مقطع، هیچ پاتوژنی وجود ندارد، که با سرمایه‌ی بی‌ارتباط باشد. حتی پرت‌ترین آن‌ها نیز به نوعی به آن ربط دارند. ابولا، زیکا، ویروس‌های کرونا، تب زرد، انواع و اقسام آنفولانزای پرندگان، و تب خوکی آفریقایی از جمله پاتوژن‌های زیادی هستند که راه‌شان را از دل دوردست‌ترین سرزمین‌ها به حلقه‌های پیراشهری، شهرهای بزرگ، و نهایتاً به شبکه‌ی مسافرتی جهانی، باز می‌کنند.

- نقش شرکت‌های چندملیتی در این فرآیند چیست؟

■ راب والاس: سیاره‌ی زمین در این مقطع زمانی عمدتاً سیاره‌ی مزارع است. کشاورزی تجاری می‌خواهد بازار غذا را قبضه کند. تقریباً کل پروژه‌ی نئولیبرالیسم مبتنی است بر حمایت از غارت منابع و زمین‌های کشورهای ضعیف‌تر از سوی شرکت‌هایی که در پیش‌رفته‌ترین کشورهای صنعتی قرار دارند. در نتیجه، بسیاری از آن پاتوژن‌هایی که مدت‌ها در جنگل‌های کهن مدفون بوده‌اند، دارند آزاد می‌شوند و کل جهان را تهدید می‌کنند.

- در بسیاری از رسانه‌ها ادعا می‌شود که نقطه‌ی آغاز ویروس

جدید کرونا یک بازار فروش حیوانات عجیب و غریب در ووهان بوده است. آیا این گفته درست است؟

■ راب والاس: هم بله و هم نه. سرخ‌های مکانی‌بی وجود دارد که این ادعا را ثابت می‌کند. تعقیب ردپای اولین بیماران، محققان را به بازار غذای دریایی ووهان هدایت کرده است؛ جایی که محل فروش حیوانات وحشی است. اما ما تا کجا و تا چه نقطه‌ای باید عقب برویم و ردپای این بیماری را دنبال کنیم؟ وضعیت اضطراری واقعاً کی شروع شد؟

تمرکز روی این بازار، باعث نادیده گرفتن منشاء و علل فروش حیوانات وحشی و سرمایه‌گذاری‌های فزاینده بر آن می‌شود. در سطح جهانی، و همین‌طور در چین، خورد و خوراک حیوانات وحشی دارد بیش‌تر رسمیت می‌یابد و به یک بخش اقتصادی تبدیل می‌شود. اما رابطه‌ی آن با کشاورزی صنعتی از این‌که صرفاً دست‌شان در یک کیسه‌ی پول باشد فراتر می‌رود. همان‌طور که تولید صنعتی خوک، مرغ و نظایر آن‌ها به درون جنگل‌های کهن رست پیش‌روی می‌کند، تامین‌کنندگان غذاهای وحشی تحت فشار قرار می‌گیرند تا برای شکار بیش‌تر به درون اعماق جنگل بروند؛ در نتیجه، احتمال تماس با پاتوژن‌های جدید، مانند کووید نوزده، افزایش می‌یابد.

- به محض آن که ویروس در کشوری کشف می‌شود،

دولت‌ها در همه‌جای جهان با تدابیر تنبیهی و اقتداگرایانه‌ای هم‌چون قرنطینه‌ی اجباری کل یک منطقه یا یک شهر به آن واکنش نشان می‌دهند. آیا چنین تدابیر شدیدی قابل توجیه‌اند؟

■ راب والاس: استفاده از شیوع بیماری برای آزمایش جدیدترین تدابیر کنترلی مستبدانه، آن‌هم در زمان پس از شیوع بیماری، نشان‌گر افسارگسیختگی سرمایه‌داری فاجعه‌است. در زمینه‌ی سلامت عمومی، تاکید من بر اعتماد و شفقت است، که متغیرهای اپیدمولوژیک مهمی محسوب می‌شوند. بدون هر



بحران کرونا؛

هیولای که سرمایه داری لقمه در دهانش می‌گذارد!

مایک دیویس
برگردان: نرگس ایمانی

جوان تر در کشورهای فقیر و نیز در میان اقشار بسیار فقیر اساساً متفاوت خواهد بود. تجربه‌ی جهانی آنفلوآنزای اسپانیایی طی سال‌های ۱۹۱۸-۱۹ را به یاد بیاورید؛ عارضه‌ای که بر اثر آن، یک تا سه درصد جمعیت جهان به کام مرگ کشانده شدند. در ایالات متحده و اروپای غربی، H1N1 اولیه بیش از همه برای جوانان بالغ خطر مرگ را به هم‌راه داشت. این موضوع معمولاً این‌گونه توضیح داده می‌شود که چون سیستم ایمنی این افراد نسبتاً قوی‌تر است، به عفونت ایجاد شده در بدن واکنش شدیدی نشان می‌دهد؛ به طوری که حتا سلول‌های ریه هم مورد حمله قرار می‌گیرند و در نتیجه، بیمار به ذات‌الریه و ویروسی و شوک عفونی دچار می‌شود.

به هر تقدیر، اردوگاه‌های ارتش و سنگرهای میدان جنگ، مکان‌های دنجی برای گسترش آنفلوآنزا بودند و بر اثر شیوع این بیماری، ده‌ها هزار سرباز جوان جان خود را از دست دادند. در نبرد میان امپراتوری‌ها، نقش این بیماری را نمی‌توان نادیده گرفت. گفته شده که شکست تهاجم بزرگ آلمان در بهار ۱۹۱۸، و متعاقباً نتیجه‌ی جنگ، به این خاطر رقم خورد که متفقین - بر خلاف دشمنان‌شان - توانستند نیروهای ارتشی بیمارشان را با سربازان تازه نفس آمریکایی جایگزین کنند.

اما آنفلوآنزای اسپانیایی در کشورهای فقیرتر داستان متفاوتی داشت. به ندرت به این نکته توجه می‌شود، که تقریباً شصت درصد از مرگ و میر جهانی (یعنی مرگ دست‌کم بیست میلیون نفر) در پنجاب، بمبئی و سایر مناطق هند غربی به وقوع پیوست؛ جایی که صادرات غلات به بریتانیا و فعالیت‌های اجباری وحشیانه، با خشک‌سالی گسترده‌ی

برای ما غریبه نیست. بی‌بردن به توالی ژنوم این ویروس (که به شدت شبیه توالی ژنوم خواهر کاملاً شناخته شده‌اش «سارس» است) کار دشواری نبود، اما قضیه این جاست، که حیاتی‌ترین اطلاعات درباره‌ی این ویروس هنوز هم در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. درست است که محققان شبانه روز برای توصیف مختصات این بیماری همه‌گیر تلاش می‌کنند، اما آن‌ها در این راه با سه چالش عمده دست به‌گیرانند:

- نخست: کمبود مداوم کیت آزمایش، به ویژه در ایالات متحده و آفریقا، مانع از برآورد دقیق پارامترهای کلیدی هم‌چون نرخ بازتولید، اندازه‌ی جمعیت مبتلا شده، و تعداد مبتلایان پنهان شده است. نتیجه‌ی این امر هم چیزی نیست جز هرج و مرج و بی‌نظمی در اعداد و ارقام؛

- دوم: همانند آنفلوآنزای سالیانه، این ویروس هم به موازات ابتلای جمعیت‌هایی با ترکیب‌های سنی و شرایط جسمانی / سلامتی متفاوت، دچار جهش می‌شود. آن نوع از این بیماری، که به احتمال زیاد آمریکایی‌ها دچارش خواهند شد، از قبل اندکی با بیماری واگیردار اولیه‌ای که در وهان منتشر شده، تفاوت دارد. جهش بعدی می‌تواند کم‌خطر باشد یا می‌تواند توزیع فعلی گشندگی این بیماری، که در حال حاضر در سنین بالای پنجاه سال به شدت افزایش می‌یابد، را دست‌خوش تغییر کند. ویروس کرونا دست‌کم برای یک چهارم از آمریکایی‌ها، یعنی کهن سالان، افراد دارای سیستم ایمنی ضعیف یا دارای مشکلات تنفسی مزمن، خطر مرگ را به هم‌راه دارد؛

- سوم: حتا اگر ویروس کرونا ثابت بماند و جهش اندکی کند، تأثیر آن بر گروه‌های سنی

ویروس کرونا همان فیلم قدیمی است که ما بارها و بارها به تماشایش نشستیم، آن هم از زمانی که ریچارد پرستون (۱) در کتاب «منطقه‌ی داغ» (۲)، (۱۹۹۵)، ما را با یک اهریمن نابودگر، اهریمنی زاده شده درون یک غار اسرارآمیز خفایش زیست در آفریقای مرکزی، معروف به آبولو، آشنا کرد. (۳) این تازه نخستین حلقه از زنجیره‌ی بیماری‌های جدیدی بود، که بر «زمین بکر» (برای این موقعیت، اصطلاحی بی‌کم و کاست) سیستم‌های ایمنی بی‌تجربه و نآزموده‌ی نوع بشر ظاهر شده و می‌شوند. بلافاصله بعد از «آبولو»، «آنفلوآنزای مرگی» رواج یافت که در سال ۱۹۹۷ گریبان‌گیر انسان‌ها هم شد، و «سارس» که سر و کله‌اش از اواخر ۲۰۰۲ پیدا شد. نقطه‌ی شروع هر دو هم استان گوانگ‌دونگ (۴)، یکی از قطب‌های تولیدی جهان.

بالطبع، هالیوود حریصانه و با آغوشی باز پذیرای این همه‌گیری‌ها شد و برای تحریک و ترساندن خلق‌الله هم یک سری فیلم تولید کرد - «سرایت» (۵)، (۲۰۱۱)، فیلمی از استیون سودربرگ، به دلیل دقت علمی و پیش‌بینی هراس‌آورش از آشوب اخیر، در نوع خود، نمونه قابل توجهی است. علاوه بر فیلم‌ها و کثرتی از رمان‌های هول‌انگیز رنگ و وارنگ، صدها جلد کتاب جدی و هزاران مقاله‌ی علمی هم در واکنش به این همه‌گیری‌ها منتشر شدند و بسیاری از آن‌ها نیز بر وضعیت هول‌ناک آمادگی جهانی برای تشخیص و پاسخ به این بیماری‌های جدید تأکید کردند.

یک هیولای جدید

بنابراین، هیولای کرونا، که اینک جلوی درب خانه‌ها مان قدم رو می‌رود، آن قدرها هم

این مناطق مقارن شده بود. کمبود مواد غذایی حاصله، میلیون‌ها انسان فقیر را به کام گرسنگی کشاند. آن‌ها قربانی یک هم‌افزایی شوم میان سوء تغذیه - که مانع از واکنش مناسب دستگاه ایمنی بدن شان در برابر عفونت و بیماری‌های باکتریایی می‌شد- و آنفلوآنزای همه‌جاگیر شدند. در موردی مشابه، در ایران تحت اشغال بریتانیا، چندین سال خشک سالی، وبا، و کمبود مواد غذایی و به دنبال آن شیوع گسترده‌ی مالاریا، زمینه را برای مرگ تقریباً یک پنجم از جمعیت این سرزمین مهیا ساخت.

این پیشینه - خاصه پیامدهای ناشناخته‌ی هم‌زمانی آن با سوء تغذیه و عفونت‌های موجود- می‌بایست زنگ خطری باشد در این خصوص که شاید «کووید ۱۹» هم در زاغه‌های متراکم و مریض‌احوال آفریقا و جنوب آسیا مسیر متفاوت و کشنده‌تری در پیش بگیرد. با ظهور مواردی از ابتلا در لاگوس (۶)، کیگالی (۷)، آدیس آبابا (۸) و کینشاسا (۹)، کسی نمی‌داند - و به علت عدم انجام آزمایش، تا مدت‌های مدید هم کسی نخواهد دانست- که حاصل هم‌افزایی «کووید ۱۹» با بیماری‌ها و شرایط جسمانی / سلامت محلی چه خواهد بود. برخی ادعا کرده‌اند از آن جا که جمعیت شهری آفریقا جوان‌ترین جمعیت جهان است، این بیماری همه‌گیر فقط تاثیر خفیفی بر سلامت آن‌ها خواهد گذاشت. با توجه به تجربه‌ی ۱۹۱۸، این مدعا برآورد کوتاه‌بینانه‌ای به نظر می‌رسد، هم‌چون این مفروض که بیماری همه‌گیر فعلی، همانند آنفلوآنزای فصلی، با گرم‌تر شدن هوا رو به زوال خواهد گذاشت (تام هنکس در استرالیا به این بیماری مبتلا شده است، یعنی در جایی که هنوز تابستان است).

میراث ریاضت اقتصادی

شاید یک سال بعد، وقتی به این روزها نگاه می‌کنیم، موفقیت چین در مهار همه‌گیری را تحسین کنیم و در عوض از ناکامی ایالات متحده وحشت زده شویم. البته که ناتوانی نهادهای ما در بسته نگه داشتن جعبه‌ی پاندورا (۱۰) به هیچ روی تعجب‌آور نیست. ما از سال ۲۰۰۰ به این طرف، بارها شاهد اختلالاتی در خط مقدم خدمات درمانی بوده‌ایم. من باب نمونه، در آنفلوآنزاهای فصلی سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۸، بیمارستان‌های انباشته از بیماران در سراسر کشور با کمبود

شدید تخت‌های بیمارستانی مواجه شدند، که این امر نتیجه‌ی سال‌ها کاهش بودجه‌ی اختصاص یافته به تخت‌های بیمارستانی با اهداف سودجویانه بود. عقبه‌ی این بحران به تهاجم شرکت‌هایی بازمی‌گردد، که ریگان را بر سر قدرت آوردند و رهبران دموکرات را به سخن‌گویان نولیبرال خود بدل ساختند. طبق اعلام انجمن بیمارستان‌های آمریکا (۱۱) شمار تخت‌های بیمارستانی برای بستری بیماران بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۹ نزدیک به میزان شگفت‌آور سی و نه درصد کاهش یافت. هدف از این کار، افزایش سود به واسطه‌ی بالا بردن «سرانه» (یعنی نسبت تخت‌های اشغال شده) بود. اما هدف مدیرانه‌ی اشغال



نود درصد از تخت‌های بیمارستانی، به معنای آن بود که بیمارستان‌ها در صورت وقوع بیماری‌های همه‌گیر یا فوریت‌های پزشکی، امکان جذب سیل بیماران را نخواهند داشت. در قرن جدید، پزشکی اورژانسی باز هم نحیف‌تر از قبل شده است؛ در بخش خصوصی به دلیل «ارزش‌داری سهام‌داران»، که خواهان افزایش سود سهام‌ها و منافع کوتاه مدت شان هستند، و در بخش دولتی هم به علت ریاضت اقتصادی مالی و کاهش بودجه‌های آماده‌باش ایالتی و فدرالی. نتیجه آن که، در حال حاضر، فقط چهل و پنج هزار تخت آی سی یو برای مقابله با سیل موارد جدی و حاد ابتلا به ویروس کرونا وجود دارد (این را مقایسه کنید با اهالی کره جنوبی که نسبت به جمعیت شان،

سه برابر بیش‌تر از آمریکایی‌ها به تخت بیمارستانی دست‌رسی دارند). طبق تحقیقات به عمل آمده از سوی «یواس. آ تودی» (۱۲) «برای درمان یک میلیون آمریکایی شصت ساله و بالاتر، که در معرض ابتلا به «کووید ۱۹» هستند، فقط هشت ایالت تخت‌های بیمارستانی کافی در اختیار دارند».

در همین زمان، جمهوری خواهان از هر گونه تلاشی برای بازسازی چتر حمایتی تکه پاره شده بر اثر رکود اقتصادی سال ۲۰۰۸ سر باز می‌زنند. اداره‌های بهداشت محلی و ایالتی - خط مقدم حیاتی دفاع در برابر بیماری - امروزه در قیاس با دوشنبه‌ی سیاه (۱۳) دوازده سال پیش، با کاهش بیست و پنج درصدی پرسنل شان مواجه‌اند. طی یک دهه‌ی گذشته، بر پایه‌ی نرخ واقعی، بیش از ده درصد بودجه‌ی مرکز کنترل و پیش‌گیری بیماری‌ها (CDC) کاهش یافته است. در دوران ریاست جمهوری ترامپ، کسری‌های مالی وخیم‌تر هم شده است. بنا به گزارش اخیر «نیویورک تایمز»: «بیست و یک درصد از ادارات بهداشت محلی از کاهش بودجه هاشان در سال مالی ۲۰۱۷ خبر داده‌اند». ترامپ هم چنین اداره‌ی مقابله با بیماری‌های همه‌گیر واقع در کاخ سفید را تعطیل کرده است؛ نهاد مدیریتی بی‌کی که به دست اوباما و بعد از شیوع بیماری ابولا در سال ۲۰۱۴ تاسیس شده بود، با این هدف که در مقابل همه‌گیری‌های جدید، واکنش ملی هماهنگی را سامان دهد.

ما هنوز در مراحل آغازین بحرانی هستیم که می‌توان با تعبیر طوفان «کاترینای پزشکی» از آن یاد کرد. عدم سرمایه‌گذاری در بخش تجهیزات پزشکی اورژانسی، آن هم در حالی که تمام متخصصان بر افزایش ظرفیت این حوزه تاکید داشته‌اند، ما را در معرض کمبود شدید امکانات ابتدایی و تخت‌های اورژانس قرار داده است.

ذخایر ملی و منطقه‌ای، نسبت به آن چه الگوهای بیماری همه‌گیر ایجاب می‌کنند، در سطح بسیار نازلی قرار دارند. برای همین هم، فاجعه‌ی کمبود کیت آزمایش با کمبود جدی تجهیزات محافظتی اساسی برای خدمه‌ی درمانی هم‌راه شده است. پرستاران مبارز، هم چون وجدان اجتماعی ملی ما، خطرات سهمگین ناشی از اندوخته‌های ناکافی تجهیزات محافظتی مانند ماسک‌های N95 را به ما نشان می‌دهند. آن‌ها هم چنین

یادآور می‌شوند که بیمارستان‌ها به گل خانه‌ی ابرمیکروب‌های مقاوم در برابر آنتی بیوتیک‌ها، مانند کلستریدیوم دیفیسل (۱۴)، بدل شده‌اند و ممکن است این ابرمیکروب‌ها در بیمارستان‌های پُر ازدحام به عامل اصلی دیگری برای کشتار مردم تبدیل شوند.

یک بمران ناعادلانه

این همه گیری به سرعت شکاف طبقاتی قابل توجه در حوزه‌ی خدمات درمانی در آمریکا را برملا کرد. کسانی که از طرح‌های سلامت مناسبی برخوردارند و می‌توانند از خانه کار کنند یا به تدریس شان ادامه دهند، به شرط رعایت تدابیر ایمنی محتاطانه، به راحتی می‌توانند در قرنطینه بمانند. کارمندان دولتی و سایر کارگران اتحادیه‌ای که پوشش بیمه‌ای درست درمانی دارند، ناگزیرند میان درآمد و پوشش بیمه‌ای‌شان دست به انتخابی دشوار بزنند. در همین حال، میلیون‌ها کارگر خدماتی کم درآمد، کارگران کشاورزی، افراد بیکار و بی‌خانمان، به امان خدا رها می‌شوند. همان‌طور که همه می‌دانیم، بیمه‌ی خدمات درمانی همگانی، به معنای واقعی کلمه، شامل مرخصی هم‌راه با حقوق برای روزهای بیماری می‌شود. در حال حاضر، این حق از چهل و پنج درصد نیروی کار دریغ شده و آن‌ها عملاً مجبورند یا بیماری را به دیگران انتقال بدهند یا این که گرسنه سر بر بالین بگذارند. به همین ترتیب، چهارده ایالت از تصویب لایحه‌ی حفاظت از بیمار و مراقبت مقرون به صرفه (۱۵)، که کارگران فقیر را تحت پوشش بیمه‌ی

خدمات درمانی قرار می‌دهد، امتناع کرده‌اند. به همین دلیل هم، برای نمونه، تقریباً از هر پنج نفر تگزاسی، یک نفرشان فاقد بیمه‌ی خدمات درمانی است.

تناقضات مرگ بار خدمات درمانی خصوصی شده در زمان گسترش بیماری‌های مهلک، بیش از هر کجا در صنعت سودمحور خانه‌های سالمندان مشهود است. در این مراکز از ۱/۵ میلیون آمریکایی کهن سال نگه داری می‌شود؛ سالمندانی که بیش ترشان تحت پوشش طرح تامین خدمات درمانی هستند. در این صنعت، فضایی به شدت رقابتی حاکم است و سرمایه اندوژی از قبل دست مزدهای پایین، کم کردن نیروهای خدماتی، و کاهش غیرقانونی هزینه‌ها، محقق می‌شود. سالیانه ده‌ها هزار

انسان جان خود را از دست می‌دهند، آن هم بر اثر این که مراکز نگه داری طولانی مدت از کهن سالان، از رویه‌های ابتدایی کنترل عفونت غفلت می‌ورزند، و یا بر اثر این که دولت از بازخواست مدیران در قبال آن چه فقط و فقط می‌توان آن را قتل عمد نامید، عاجز و ناتوان است. بسیاری از این خانه‌ها می‌دانند که پرداخت جریمه بابت تخطی از قواعد بهداشتی، در مقایسه با استخدام کارمندان اضافی و آموزش مناسب آن‌ها، هزینه‌ی کم تری روی دست شان خواهد گذاشت.

تعجبی ندارد که اولین مرکز انتقال جمعی بیماری، یک خانه‌ی سالمندان، با نام Life Care Centre در حومه‌ی سیاتل، کرکلند (۱۶)، بوده



است. من با جیم استراب (۱۷) در این باره صحبت کرده‌ام. او یکی از دوستان قدیمی‌ام و از سازمان دهندگان اتحادیه‌ی خانه‌های سالمندان سیاتل است. استراب اوضاع را چنین شرح می‌دهد: از حیث امکانات، «یکی از بدترین‌ها به لحاظ کادر اجرایی در این ایالت»؛ «کل نظام خانه‌های سالمندان واشنگتن «کم بودجه ترین [نهاد موجود] در کشور است - بهشت معنا باخته‌ای که در آن، سالمندان مجبورند عذاب الیم برنامه‌های ریاضتی را به جان بخرند، آن هم در میانه‌ی دریایی از پول و تکنولوژی.»

استراب خاطرنشان کرد، که مقامات بهداشت عمومی، عامل بسیار مهمی را نادیده می‌گیرند که انتقال سریع بیماری از Life Care Centre

به نُه خانه‌ی سالمندان واقع شده در آن حوالی را توضیح می‌دهد: «کارگران خانه‌ی سالمندان، در جایی که بالاترین نرخ اجاره خانه در کل آمریکا را داراست، عموماً چند شغله‌اند و هم‌زمان در چند خانه‌ی سالمندان مشغول به کار هستند.» او می‌گوید: «مقامات مسئول نتوانسته‌اند به اسامی و مکان‌های این مشاغل دوم پی ببرند و برای همین هم کنترل بر گسترش کووید ۱۹ از دست شان خارج شده است.»

در سراسر کشور، تعداد بسیار بیش تری از خانه‌های سالمندان به کانون بحران و ویروس کرونا بدل خواهند شد. بسیاری از کارگران این مراکز، به جای کار تحت چنین شرایطی، ترجیح خواهند داد در خانه بمانند و با پس اندازشان سر کنند. در این حالت، ممکن است این سیستم دچار فروپاشی شود؛ انتظار هم نباید داشت که گارد ملی لگن بیماران را خالی کند.

راه پیش رو

همه گیری فعلی با هر گامی که در مسیر مرگ بارش پیش می‌رود، ضرورت بیمه‌های درمانی همگانی و مرخصی با حقوق را آشکارتر از قبل می‌کند. در حالی که در انتخابات پیش رو، یحتمل این جو بایدن است که به مصاف ترامپ خواهد رفت؛ اما، همان‌طور که برنی سندرز پیشنهاد کرده، نیروهای پیش رو باید با یک دیگر متحد شوند و پوشش خدمات درمانی برای همگان را عملی سازند. نمایندگان ترکیبی سندرز و وارن در ماه ژوئیه نقش خودشان را در کتوانسیون ملی دموکراتیک میلوکی (۱۸) ایفا خواهند کرد، اما باقی ما هم در خیابان‌ها نقشی به همان اندازه مهم بر عهده داریم؛ نقشی که از همین حالا شروع شده است: مبارزه علیه اخراج‌ها و تعلیق‌ها؛ و نیز علیه آن دسته از کارفرمایانی که از جبران خسارت کارگران مرخصی رفته امتناع می‌ورزند.

اما مطالبه‌ی پوشش بیمه‌های درمانی همگانی و مطالبات مرتبط با آن فقط در حکم نخستین گام هستند. جای تاسف است که نه سندرز و نه وارن در مناظره‌های انتخاباتی‌شان به این نکته اشاره نکرده‌اند، که لابی‌های قدرت مند داروسازی از بررسی و تولید آنتی بیوتیک‌ها و آنتی ویروس‌های جدید سر باز می‌زنند. از هجده شرکت بزرگ داروسازی، پانزده شرکت کاملاً این حوزه را به امان خدا رها کرده‌اند.

داروهای قلبی، آرام بخش‌های اعتیادآور، و درمان‌های مربوط به ناتوانی جنسی مردان هستند، که مسیر و رویه‌ی سودآوری را تعیین می‌کنند، نه مبارزه با عفونت‌های بیمارستانی، بیماری‌های نوظهور، و قاتلان گرم سیری قدیمی. برای ساختن واکسن جهانی آنفلوآنزا - یعنی واکسنی، که بخش‌های جهش نیافته‌ی پروتئین‌های سطح ویروس را هدف قرار دهد - ده‌ها سال وقت وجود داشته است، اما تولید این واکسن هیچ‌گاه به قدر کافی سودآور به نظر نرسیده و برای همین هم ساخت‌اش در اولویت قرار نگرفته است.

با عقب‌گرد انقلاب آنتی‌بیوتیکی، در کنار عفونت‌های جدید، سر و کله‌ی بیماری‌های قدیمی هم پیدا خواهد شد و بیمارستان‌ها به سردخانه تغییر کاربری خواهند داد. این روزها، حتی ترامپ هم با فرصت طلبی به هزینه‌های بی‌معنای نسخه‌های تجویز شده بدوبیره می‌گوید، اما، ما به یک بینش جسورانه‌تر نیاز داریم که شکستن انحصارهای دارویی و تولید عمومی اقلام دارویی حیاتی را مطالبه کند (این شرایط قبلاً هم حاکم بوده است: طی جنگ جهانی دوم، جوناس سالک (۱۹) و محققانی دیگر، برای ساخت اولین واکسن آنفلوآنزا به خدمت گرفته شدند). همان‌طور که پانزده سال پیش در کتابم، «هیولایی جلوی درب خانه - تهدید جهانی آنفلوآنزای مرغی» (۲۰)، نوشتم: «دست‌رسی به داروهای حیاتی، از جمله واکسن‌ها، آنتی‌بیوتیک‌ها، و آنتی‌ویروس‌ها، باید به یک حق انسانی بدل شود و همگان بدون پرداخت هیچ هزینه‌ای به آن‌ها دست‌رسی داشته باشند. اگر بازارها نتوانند مشوق و محرکی برای تولید این قبیل داروهای ارزان‌قیمت دست و پا کنند، آن‌گاه خود دولت و شرکت‌های غیرانتفاعی باید مسئولیت تولید و توزیع آن‌ها را بر عهده بگیرند. بقای فقرا همیشه باید در قیاس با سوداندوزی لابی‌های قدرت‌مند داروسازی، اولویت تام و تمام داشته باشد.»

تالی منطقی همه‌گیری فعلی چنین است: به نظر، جهانی‌سازی سرمایه‌دارانه در حال حاضر و در غیاب زیرساخت‌های سلامت همگانی بین‌المللی راستین، از حیث بیولوژیکی به شدت کمیت‌اش لنگ شده است. با این همه، تا زمانی که جنبش‌های مردمی، لابی‌های قدرت‌مند تولید دارو و سامانه‌ی خدمات درمانی سودمحور را از بین نبرند، خبری هم از برپایی چنین زیرساخت‌هایی نخواهد بود. این امر مستلزم یک جور طرح سوسیالیستی

مستقل برای بقای نوع بشر، یک جور نیودیل (۲۱) جدید و حتا فراتر از آن است. بعد از اشغال، نیروهای پیش‌رو با موفقیت توانستند مبارزه بر ضد نابرابری درآمد و ثروت را در راس امور قرار دهند، و این خود دستاورد بزرگی بود. اما حالا نوبت سوسیالیست‌هاست، که گام بعدی را بردارند و با انگشت گذاشتن بر صنایع داروسازی و خدمات درمانی به عنوان اهداف بلافصل‌شان، از مالکیت اجتماعی و دموکراتیک‌سازی قدرت اقتصادی دفاع کنند. مضاف بر این، باید ارزیابی صادقانه‌ای هم از ضعف‌های سیاسی و اخلاقی‌مان داشته باشیم. درست است که گرایش به چپ‌نسل جدید و بازگشت کلمه‌ی «سوسیالیسم» به گفتمان سیاسی، جای بسی خوشحالی دارد. اما، در این جنبش مترقی یک عنصر نگران‌کننده هم به چشم می‌خورد که با ناسیونالیسم جدید متقارن شده است: خودمداری ملی (۲۲)؛ ما فقط از طبقه‌ی کارگر آمریکا و تاریخ رادیکال آمریکا سخن می‌گوییم (شاید فراموش کرده‌ایم که یوجین وی. دبز (۲۳) تا مغز استخوانش یک انترناسیونالیست بود).

در مواجهه با همه‌گیری فعلی، سوسیالیست‌ها باید از هر فرصتی برای یادآوری ضرورت هم‌بستگی بین‌المللی استفاده کنند. مشخصاً، ما باید رفقای پیش‌رومان و اندیشه‌های سیاسی آن‌ها را تحریک کنیم تا گسترش هر چه بیش‌تر تولید کیت‌های آزمایشی، تجهیزات محافظتی، و داروهای حیاتی، برای توزیع رایگان آن‌ها میان کشورهای فقیر را مطالبه کنند. وظیفه‌ی ماست که تضمین کنیم خدمات درمانی با کیفیت و همگانی، نه فقط به سیاست بومی، بلکه به سیاست خارجی ما نیز مبدل خواهد شد.

پانوشته‌ها:

۱- Richard Preston، نویسنده و روزنامه‌نگار آمریکایی.

۲- Hot Zone

۳- این متن در دو نسخه منتشر شده است. یکی نسخه‌ی پیش‌رو در

<https://inthesetimes.com>

و نسخه‌ی دیگری در

<https://jacobinmag.com>

پس از اتمام ترجمه، متوجه شدم نسخه‌ی منتشر شده در «ژاکوبین» را کیوان مهتدی با عنوان «در آن سال طاعون زده» ترجمه و در سایت «میدان» منتشر کرده است. لازم به

یادآوری است که اختلافات موجود میان این دو متن (افزوده‌های متن فعلی، آمار و ارقام متفاوت، تیتراها و...) از اختلاف میان این دو نسخه ناشی می‌شود. نهایتاً، در رفع دو سه ابهام، از ترجمه‌ی کیوان مهتدی کمک گرفته‌ام.

۴- Guangdong

۵- Contagion

۶- Lagos

۷- Kigali

۸- Addis ababa

۹- Kinshasa

۱۰- به روایت افسانه‌های یونان، جعبه‌ای بوده است با محتوای تمامی بلاها و شوربختی‌های ناشناخته‌ی بشریت.

۱۱- American Hospital Association

۱۲- USA Today

۱۳- اشاره دارد به رکود اقتصادی فراگیر سال ۲۰۰۸.

۱۴- C. difficil، نوعی باکتری که علت عفونت‌های روده‌ای بیمارستانی است.

۱۵-

Patient Protection and Affordable Care Act

۱۶- Kirkland

۱۷- Jim Straub

۱۸- Milwaukee Democratic National Convention، رویدادی که طی آن، نمایندگان حزب دموکراتیک ایالات متحده نامزد حزب را برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰ ایالات متحده برخواهند گزید.

۱۹- Jonas Salk

۲۰-

The Monster at Our Door-The Global Threat of Avian Flu

۲۱- Deal New، برنامه‌ی اقتصادی و

اجتماعی فرانکلین روزولت، رییس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، بعد از رکود بزرگ ۱۹۲۹، نیودیل دخالت دولت در اقتصاد برای خروج از بحران سرمایه‌داری و دمیدن جان تازه به زیرساخت‌های آن را در دستور کار داشت.

۲۲- national solipsism

۲۳- Eugene V. Debs، ۱۸۵۵-۱۹۲۶،

رهبر سندیکایی آمریکایی، از اعضای موسس کارگران صنعتی جهان و کاندید ریاست جمهوری حزب سوسیالیست آمریکا برای پنج دوره.

برگرفته از: «پروبولماتیکا»



ترکیب بندی مجدد کره‌ی زمین

پس از شیوع جهانی ویروس کرونا

فیلیپ اس گلوب
برگردان: شهباز نخعی

تقسیم بندی‌هایی فراملی در فرآیند تولید را موجب شده‌اند: - پژوهش و توسعه، طراحی، استخراج مواد اولیه، تولید اجزاء، نصب و سوار کردن و تجاری سازی - در گره‌گاه‌های صنعتی و جغرافیایی بر مبنای سودرسانی‌های قیاسی تخصصی شده‌اند. «اپل»، که نمونه‌ای گویا است، اجزاء و مواد مورد نیاز خود را از ۲۰۰ پیمان کار عمده تامین می‌کند که اکثریت بزرگی از آن‌ها اصلیت آسیایی دارند: - چین (۳۹ درصد)، تایوان و آسیای جنوب شرقی (۲۳ درصد) و ژاپن (۱۶ درصد) - و در ۲۴ کشور قرار دارند. پیمان کاران نیز به نوبه‌ی خود مواد مورد نیاز (مواد اولیه و اجزاء) را از بازار جهانی تامین می‌کنند. همین وضعیت، با تغییراتی چند، در مورد همه‌ی موسسات بخش الکترونیک، برق، خودرو سازی و پوشاک وجود دارد. به عنوان نمونه، «نایکه» در ۴۰ کشور دنیا کارخانه‌هایی به عنوان پیمان کار دارد و مواد مورد نیاز خود را از ۱۱ کشور دیگر، از همه‌ی قاره‌ها، اما با تمرکز شدید در چین، ویتنام و اندونزی، تامین می‌کند.

زنجیره‌هایی فراقاره‌ای نیز ساختار بازار جهانی فرآورده‌های دارویی را تشکیل می‌دهد. حتا در بخش‌های راه‌بردی مانند هوا-فضا، با نظام‌های تولیدی، که کم‌تر پراکنده است، نیز تقسیم بندی حاکم است. «ایرباس» تعداد زیادی پیمان کار و در چین (تیانجین) و ایالات متحده (موبیل، ایالات متحده) کارخانه‌ی مونتاژ دارد. همین امر در مورد «بوئینگ» هم صادق است، که شمار پیمان کارانش مدام افزایش می‌یابد و در حالی که در سال‌های میانی دهه‌ی ۱۹۶۰، هواپیمای ۷۲۷ آن تقریباً به طور کامل در خاک

دهه‌ی ۲۰۰۰ تضعیف شده بود. آیا باید باور کرد که این بار، به خاطر شیوع جهانی ویروس کرونا، ایالات متحده نیروی خود را از دست خواهد داد و چین، با حکومت توسعه‌گر نیرومند خود، از این بحران بی سابقه بهره خواهد برد؟ برخی از ناظران، با ملاحظه‌ی خسارات گسترده‌ی وارده به آمریکا و دولت و نظام اقتصادی ناقص و معیوب آن، این امر را تایید می‌کنند. بحران می‌تواند منجر به تسریع تعادلی جدید بین شرق - غرب به مثابه پدیده‌ی ساختاری شود، اما به دلیل توانایی‌ها و آسیب پذیری‌های دوجانبه‌ی ایالات متحده و چین به یک واژگونی نینجامد؛ بیش تر می‌توان شاهد بازسازی نظام سرمایه‌داری جهانی به نفع تشدید تقسیم بندی و رقابت‌ها بود.

موج شوک دوسویه

شوگ اقتصادی و اجتماعی نظام‌مند شیوع جهانی ویروس از آن رو شدیدتر است، که در بازه زمانی کوتاهی رخ می‌دهد. انتقال جهانی شوگ دوگانه به عرضه و تقاضا از آن رو تند و شدید بوده، که موجب از تحرک افتادن زنجیره‌های تولیدی شده که از سال‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ ساختار اقتصاد سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد و بعد سقوط همه جانبه‌ی تقاضا، در پی انقباض اقتصادی، آن را در حدی زیاد تشدید کرده است (بیش از چهار میلیارد تن، به این یا آن شکل قرنطینه شده‌اند). رکود جهانی در آینده، طولانی و عمیق خواهد بود.

درجه‌ی بالای درهم تنیدگی اقتصادها، توضیح‌گر خصلت جهانی شوگ است. زنجیره‌های تولید و ارزش جهانی

سه فرضیه‌ی ژئوپولیتیک

رکود شدید اقتصاد جهانی، قدرت‌های بزرگ را به بازاندیشی در راه‌بردهای صنعتی و بازرگانی خود وامی‌دارد. در ورای اثرات آن چه که به منظور کاستن از میزان نگرانی ناشی از بحران به مردم اعلام می‌شود، بسیاری از کشورها وعده می‌دهند که از میزان وابستگی خود به چین بکاهند. اما رخ داده‌های آینده، به ویژه، وابسته به تنش‌های متقابل واشنگتن و پکن خواهد بود.

«بحران پایدار یک آزمون است، قوی‌ها آن را از سر می‌گذرانند و ضعیف‌ها از پا در می‌آیند. بخش مرکزی با هر ضربه درهم نمی‌شکند. به عکس... اکنون چند سال است که ما بحران جهانی شدید و مداومی را از سر می‌گذرانیم. اگر نیویورک در این آزمون از پا در آید - چیزی که من ابدا گمان نمی‌کنم - دنیا باید مرکز جدیدی بیابد یا بسازد: اگر ایالات متحده ایستادگی کند (...)، از این آزمون قوی‌تر بیرون خواهد آمد؛ زیرا اقتصادهای دیگر به مراتب بیش از آن، از وضعیت دشواری که در آن به سر می‌بریم، آسیب خواهند دید.»

متن فوق نوشته‌ی فرناند برودل، در سال ۱۹۷۷، در مورد تحرک‌گند تمرکززدایی و تمرکزگرایی اقتصاد اروپا از قرن چهاردهم و بعد اقتصاد سرمایه‌داری جهانی در قرن‌های نوزدهم و بیستم است. هر دو این‌ها موجب ایجاد «بحران‌هایی طولانی در کل اقتصاد» شده بودند. از آن زمان تاکنون، نظر او رد و نفی نشده است. در هنگام بحران مالی جهانی سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۷ هم مرکز درهم نشکست، با آن که اقتدار بین‌المللی ایالات متحده بر اثر جنگ‌های سال‌های

آمریکا ساخته می‌شد، اکنون ۷۰ درصد از کار طراحی و تولید مدل ۷۸۷ به شرکای خارجی واگذار شده است.

چین در قلب زنجیره‌های منطقه‌ای و جهانی قرار دارد. در سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰، چین به صورت پایگاهی برای ساخت محصولات شرکت‌های خارجی برای مصرف در بازار جهانی در آمده و از سال‌های دهه‌ی دو هزار به صورت «مرکز تدارکات جهانی محصولات دارای ارزش افزوده» وابسته «به دیگر قطب‌های بزرگ (اقتصادی) منطقه‌ای» در آمده است («سازمان تجارت جهانی» OMC)(۲). به این ترتیب، بسته شدن ناگهانی کارخانه‌های سازنده‌ی قطعات واسطه‌ای

و مونتاژ فرآورده‌های نهایی، همه‌ی زنجیره‌های تدارکات و تولید در سطح منطقه‌ای (آسیای شرقی) و جهانی را مختل کرده است. این امر به ویژه در مورد استان «هویی» صادق بوده، که مردم آن نخستین کسان در جهان بودند که قرنطینه شدند؛ که یکی از مراکز عمده‌ی جریان مستقیم سرمایه‌ی خارجی (IDE) بود، که ۱۶۷ موسسه از ۵۰۰ بزرگ‌ترین موسسات آمریکایی از نظر میزان سرمایه‌گذاری در آن سرمایه‌گذاری کرده‌اند. موج شوک جهتی دوسویه دارد؛ زیرا در مرحله‌ی دوم، دست‌رسی چین به مواد وارداتی لازم برای از سرگیری اقتصاد و صادرات به مانع سیاست‌های قرنطینه‌ای بهداشتی و بسته شدن مرزها در خارج از چین برمی‌خورد. از سرگیری تقاضای جهانی برای محصولات تولید شده در چین، یا جاهای دیگر، در کوتاه یا میان مدت غیرمحتمل است. در

ثروت‌مندترین مناطق دنیا، علاوه بر هراس از آلودگی به ویروس، مساله‌ی گسترش فقر و از بین رفتن طبقات اجتماعی نیز وجود دارد. بدون هر گونه تردید، این مساله در چین نیز وجود دارد، که بنا بر سرشماری‌های آماری اخیر، بیکاری شهری (۶.۲ درصد برای یک جمعیت شهری ۴۴۰ میلیونی) است، که مناطق روستایی و توده‌های انبوه مهاجران داخلی را در بر نمی‌گیرد. بنا بر برخی برآوردها، در واقع شمار بیکاران حدود ۲۰۵ میلیون تن است (۳)، که یک چهارم کل جمعیت فعال آن و مشابه رقم بیکاری ایالات متحده (۲۲ درصد در پایان آوریل) است.

بازسازی عمیق زنجیره‌های ارزش، غیرقابل اجتناب شده است. موسسات چند ملیتی

و حکومت‌ها می‌کوشند خود را از قرار گرفتن در معرض شوک به کنار نگه‌دارند و اختلالات بیرونی ایجاد شده توسط مدارهای بسته‌تر و قابل‌مهارتر منطقه‌ای، که به دلیل الزام‌های امنیتی-اقتصادی، غذایی و بهداشتی-اولویت و ارجحیت می‌یابند. عمل‌کرد سیاسی این تحولات مهم خواهد بود. آقای امانوئل ماکرون، با ادعای «درس گرفتن از زمان حاضر» می‌گوید: «سپردن تغذیه، حفاظت، تامین بهداشت و درمان و چهارچوب زندگی خودمان به دیگران یک دیوانگی است. ما باید کنترل آن‌ها را خودمان در دست بگیریم.» (دوازدهم مارس ۲۰۲۰)

برای کشورهای ثروت‌مندتر، بحران بر



تناقض‌های بین راه‌بردهای فراملیتی سازی موسسات خود و امنیت آن‌ها نور تابانده و، به ویژه، بر خطر وابستگی‌های خاص برای تدارکات به چین تاکید می‌کند. سناتور آمریکایی به شدت هوادار مبادله‌ی آزادی مانند آقای مارک رابینو، تاکید می‌کند: «سی سال پیش، کشور ما تصمیم گرفت که برای سود بخشی هر چه بیش‌تر سرمایه، تولید خود را به خارج منتقل کند. تولید در چین و... ارزان‌تر بود. خوب، آسیب‌پذیری‌یی که این انتخاب ایجاد کرد، اکنون آشکار شده است (... گاه، سود بخشی هر چه بیش‌تر سرمایه، به زیان منافع ملی ما است.» (۴)

نگرانی‌ها در مورد وابستگی خارجی، و نیز نفوذ چین در بخش‌های راه‌بردی فن‌آوری،

پیش از بحران کنونی هم وجود داشت. در سال ۲۰۱۹، «کمسیون اروپایی» گزارشی منتشر کرد که در آن می‌شد خواند: «چین درعین حال هم یک شریک برای هم‌کاری است، که اتحادیه‌ی اروپا با آن هدف‌های مشترکی دارد، هم یک طرف مذاکره، که اتحادیه‌ی اروپا باید با آن به تعادل منافی برسد و هم یک رقیب اقتصادی خواهان رهبری فن‌آوری و هم رقیبی نظام‌مند، که مدل‌های بدیل برای حکومت کردن عرضه می‌کند.» (۵) در این حین، در این مورد مانند بسیاری از موارد دیگر، اروپا دست‌خوش عدم تجانس است. به عنوان نمونه، دوازده کشور اروپایی تمام یا بخشی از بندر خود را خصوصی سازی کرده یا امتیازهایی به موسسات دولتی چین داده‌اند.

در ایالات متحده که قدرت مند شدن چین از سال‌های دهه‌ی دو هزار، نگرانی‌هایی فزاینده برانگیخته، دولت ترامپ پیش از شیوع جهانی ویروس می‌کوشید از آمیزش اقتصاد آمریکا و جهان با چین جلوگیری کند. دیپلوماسی الزامات اقتصادی آمریکا («جنگ بازرگانی») این هدف را داشت، که زنجیره را قطع کرده و از دست‌رسی چین به فن‌آوری‌های برتر بکاهد و شرکت‌های فراملیتی را وادار کارخانه‌های خود را به آمریکا بازگرداندند. (۶) ژاپن و تایوان، به صورتی محتاطانه، موسسات خود را به خروج از چین ترغیب می‌کنند. دولت ژاپن در برنامه‌ی ایجاد رونق اقتصادی خود پیش‌بینی کرده، که ۲.۲ میلیارد دلار (دو میلیارد یورو) برای ترغیب موسسات ژاپنی به خروج از چین اختصاص دهد.

شیوع جهانی ویروس موجب تحول در سیاست‌ها و واکنش‌ها نشد. برعکس، قوانینی برای واداشتن موسسات داروسازی به تولید و تدارک در ایالات متحده در دست تدوین است. و به این ترتیب، رشته‌ای تازه از محدودیت‌ها در مورد صادرات اجزای حاوی فن‌آوری به چین نیز ایجاد خواهد شد. گفتمان دولت آمریکا به شکلی خاص تند و تیز است. مایکل پمپئو، وزیر امور خارجه و عده‌ای از منتخبان دو مجلس کنگره، آشکارا پکن را به پنهان‌کاری درباره‌ی منبع شیوع جهانی ویروس - و حتا پخش آگاهانه‌ی آن - متهم می‌کنند و می‌گویند قصد چین از این کار این بوده، که خود تنها قربانی اقتصادی شیوع ویروس نباشد. برخی از

capitalisme, Arthaud, Paris, 1985.

۲-

«Global value chain development report 2019. Technological innovation, supply chain trade, and workers in a globalized world», Organisation mondiale du commerce, Genève, 2019.

۳-

Cf. Frank Tang, «Coronavirus : China's unemployment crisis mounts, but nobody knows true number of jobless», South China Morning Post, Hongkong, 3 avril 2020.

۴-

Fox News, mars 2020.

۵-

«Communication conjointe au Parlement européen, au Conseil européen et au conseil sur les relations UE-Chine. Une vision stratégique», Commission européenne et haute représentante de l'Union pour les affaires étrangères et la politique de sécurité, 12 mars 2019.

۶- مقاله «میان ایالات متحده آمریکا و چین، جنگی بیش تر ژئوپلیتیک تا تجاری»، «لوموند دیپلماتیک»، اکتبر ۲۰۱۹،

<https://ir.mondediplo.com/article32>

۷-

Peter Buttigieg, «China wants four more years of Trump», The Washington Post, 1er mai 2020.

۸-

Cf. Marie-Hélène Schwoob, «Progrès et contraintes de l'écologie : l'exemple des chemins de dépendances de l'agriculture chinoise», Monde chinois, n° 56, Paris, 2018.

۹-

Cf. Jean-Paul Maréchal, «Le C 919, un A300 chinois?», Choiseul magazine, n° 9, Paris, janvier-avril 2020 (PDF).

* * *

Philip S. GOLUB – استاد دانش گاه «پاریس

۸» و روزنامه نگار است.

برگرفته از: «لوموند دیپلماتیک»

کاسته شده - به طور متوسط از ۲۸.۴ درصد

بین سال های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۹ به ۲۰.۹ درصد

بین سال های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۸ - صادرات

هم چنان منبع مهمی برای رشد و دست یابی

به فن آوری از طریق چندملیتی های خارجی

حاضر در چین است. چین به رغم یک رشته

دستاورد های گلی، هنوز در بسیاری از زمینه ها

مانند هوا- فضا در سطح آمریکا نیست. (۹)

بنابراین، به نظر نمی آید آخرا زمانی که به راه

افتاده به نفع چینی ها باشد و به نفع ایالات

متحده نیز نیست. اگرچه آمریکا در بسیاری

از عرصه ها، به ویژه فن آوری و نظامی، از

استقلال بیش تری برخوردار است، اما هر

دو آن ها از نظر اقتصادی به شدت تضعیف

شده اند. در بی اعتمادی کنونی، تنها می توان

به فرضیه هایی درباره ی شکل گلی جهان

آینده متوسل شد. یکی از این فرضیه ها،

هم کاری بیش تر از طریق نهادهای بین المللی

مسئول دارایی های عمومی بین المللی و

جهانی - مانند اجرای سیاست های کارآمد

جهانی در زمینه ی بهداشت، محیط زیست،

تغذیه و کاهش فقر- است. در جهت

مقابل، وضعیتی از تمرکززدایی رادیکال،

ناشی از رقابتی تشدید شده است که در

آن حکومت ها بکوشند قدرت های خود

را افزایش دهند و در یک بازی برد-باخت

به عدم امنیت خود کم تر اهمیت دهند. به

این ترتیب، منطق رقابت و هر کس به فکر

خویش بودن پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن

بیستم، که دوره ای از فروریزی نظام های

حکومتی بود، غالب می شود. سرانجام، شکل

دوگانه ای از آمیخته ای از هم کاری و رقابت

در عرصه های مختلف سیاست بین المللی

می تواند ایجاد شود. از این سه فرضیه، آخری

از همه شدنی تر به نظر می رسد. تحرکات

جاری، بختی به فرضیه ی اول نمی دهد.

مورد بازگشت به هرج و مرج بین المللی، از

نظر شیمیایی خالص هم، با آن که درخور در

نظر گرفته شدن است و حتا در بسیاری از

ذهن ها نفوذ دارد، کم احتمال به نظر می آید.

در سومین فرضیه، خود را در دنیایی می یابیم

که پس از سال ۱۹۴۷ وجود داشت، ولی این

دنیا تقسیم شده تر و فاقد اقتدار شناخته شده

و غیرمتمرکزتر خواهد بود.

* * *

پانویس ها:

۱-

Fernand Braudel, La Dynamique du

آن ها، مانند سناتور جمهوری خواه لیندسی

گراهام، رئیس کمیسیون قضایی مجلس سنا،

خواهان لغو بدهی آمریکا به چین و برقراری

یک «تعرفه ی شیوع جهانی ویروس» بر

کالاهای چینی و اعمال مجازات هایی علیه

کارکنان چینی به خاطر «غفلت شدید و اشتباه

برانگیزی آگاهانه» در مدیریت جلوگیری از

فراگیری ویروس هستند. پاسخ دیپلماتیک

چین هم، به ویژه در مورد کشورهای وابسته

با بازار چین مانند استرالیا، که در این زمینه از

واشنگتن پیروی می کند، به همان اندازه تند

و خشن و آمیخته به تهدید به تلافی جویی

اقتصادی است.

کارزار انتخابات ریاست جمهوری آمریکا

دو طرف [جمهوری خواه و دموکرات] را

رو در روی یک دیگر قرار داده و هر یک

دیگری را به ارفاق و اغماض نسبت به چین

متهم می کند. در بیست و نهم آوریل گذشته،

رئیس جمهوری ایالات متحده مدعی شد

که «چین هر کاری می تواند می کند [تا او]

این انتخابات را ببازد». دو روز بعد، یکی از

چهره های درخشان حزب دموکرات، که

خود در مرحله ی مقدماتی، نامزد حزب خود

برای ریاست جمهوری بود، پاسخ داد: «کاملا

برعکس: ترامپ نامزد رویایی چین است و

چین می خواهد که چهار سال دیگر مخاطب

او باشد. در دوره ی اول ریاست جمهوری،

ترامپ نه تنها چین را به زانو در نیورد، بلکه

آن را نیرومندتر ساخت.» (۷)

آمیخته ای از هم کاری و رقابت

آیا چین نیرومندتر شده است؟ حکومت

چین توانایی های مداخله ی قدرت مندی

دارد، ولی آسیب پذیری هایش را هم نباید

دست کم گرفت. دست رسی مداوم به بازار

جهانی برای چین مساله ای اساسی تر حتا از

ایالات متحده است؛ زیرا اقتصاد آمریکا کم تر

بین المللی شده است. سهم چین از بازرگانی

جهانی، معادل ۳۸ درصد از «تولید ناخالص

داخلی» (PIB) است؛ در حالی که این سهم

برای آمریکا، ۲۸ درصد است. وابستگی

خارجی چین به مواد سوختی و کشاورزی

در دهه های اخیر به طور مداوم رشد یافته

است. امنیت غذایی آن، که مساله ای وابسته به

الزامات زیست محیطی است، چالشی بزرگ

است. ۲۰ درصد از زمین های قابل کشت در

چین از نظر زیست محیطی، به دلیل کشاورزی

مفرط، تخریب شده است. (۸) با آن که از سهم

صادرات در «تولید ناخالص داخلی» (PIB)



«دموکراسی» در آزمون کرونا!

ساموئل حیات

برگردان: سمیه رستم‌پور

اپیدمی همه‌گیر کنونی نیز پوچی وعده‌های دموکراتیک رژیم‌ها و حاکمان سیاسی را افشا کرده؛ در عین حال که خود ایده‌ی دموکراسی نیز به خطر افتاده است.

مفصل‌بندی مجدد فضاهاى سیاسى

بیماری «کووید ۱۹» دارد افق سیاسی مان را مخدوش می‌سازد. خصیصه‌ی جهانی این بیماری موجب می‌شود، که ما به طرز نامتعارفی به پیش روی آن در کشورهای گوناگون، به واکنش‌های دولت‌های مختلف، توجه نشان دهیم؛ به همان شیوه، که کشور ما نیز متقابلاً از بیرون رصد می‌شود. اما خود قرنطینه نیز در عمل، دامنه‌ی واقعیت اجتماعی زیسته را بسیار محدود ساخته و ما را وادار می‌کند که زمان مان را صرفاً در خانه، در ساختمان محل زندگی، با خانواده و اطرافیان نزدیک خود، بگذرانیم. به این ترتیب، ما بیش از همه به نزدیکان درجه‌ی اول و یا به آدم‌هایی که فرسنگ‌ها از ما دورند، در کشورهای دیگر، توجه داریم؛ گویی آن سطح میانی‌ای که در شرایط عادی به عنوان میانجی بین دو دسته‌ی فوق عمل می‌کند و آن دو را به هم پیوند می‌دهد، دچار خلل شده است.

علی‌رغم این که فرانسه از پنجم دسامبر یک جنبش اعتراضی تاریخی را تجربه کرده است، به یک باره فعالیت‌های سیاسی رخت بریستند. در پنجم مارس، ده‌ها هزار نفر از کارمندان و محققان و دانش‌جویان دانش‌گاه‌ها در سراسر فرانسه تظاهرات کردند؛ در ششم و هفتم مارس، ائتلافی ملی با ۵۰۰ هیات نمایندگی از تمام فرانسه از دانش‌کده‌ها و لابراتوارهایی که معترض بودند، گرد هم آمدند؛ در هفتم و هشتم مارس، فمینیست‌ها با تظاهرات عظیم

بهتر محافظت می‌کند؛ که درباره‌ی تصمیمات بنیادین با آن‌ها مشورت می‌کند؛ و به شکل برابری به آن‌ها اهمیت می‌دهد. ویروس کرونا به شکل بی‌رحمانه‌ای در حال زیر سؤال بردن این برتری دموکراتیک است. در مواجهه با پاندومی، کشورهای به اصطلاح دموکراتیک، به ویژه فرانسه، وضعیت را بهتر یا به شیوه‌ای دموکراتیک‌تر از کشورهای به اصطلاح اقتدارگرا، در وهله‌ی اول چین، اداره نمی‌کنند. در حالی که بعد از پایان جنگ جهانی دوم و حتی متاخرتر از آن، از زمان سقوط اتحاد جماهیر شوروی تاکنون، رژیم‌های دموکراتیک توانسته‌اند بر صحنه‌ی بین‌المللی سلطه یابند، اما دشواری‌هایی که برای مقابله با اپیدمی پیش روی خود دارند، دعاوی هژمونیک‌شان را کم اعتبار ساخته است. به همان اندازه، توجه به این موضوع اهمیت دارد که ناکارآمدی دموکراسی‌ها ناشی از این نیست، که در مقابل بحران به نحو دموکراتیک عمل کرده‌اند: این که دولت‌های دموکراتیک به شیوه‌ای بهتر با بحران برخورد نکرده‌اند، به دلیل این نبوده که زمان و توان خود را صرف پروسه‌هایی دموکراتیک نظیر مشورت با شهروندان‌شان یا اتخاذ سیاست‌های برابری خواهانه کرده‌اند. برعکس، نه تنها دموکراسی‌ها به شیوه‌ی بهتری به بحران پاسخ نداده‌اند، بلکه هم چنین نتوانسته‌اند به طرز قابل توجهی دموکراتیک‌تر از رژیم‌های اقتدارگرا عمل کنند. درست همان طور که در سال ۱۸۳۲، بیماری همه‌گیر وبا، سهل‌انگاری سلطنت ژوئیه - و همین‌طور وجود طبقه‌ای شهری، یعنی طبقه‌ی پرولتاریا که بورژوازی آن را به حال خود رها کرده بود تا از فلاکت بمیرد- را آشکار کرد و چیزی نمانده بود که رژیم را با یک شورش سرنگون کند،

«در بهار ۱۸۳۲، گرچه وبا برای سه ماه روح مردم را منجمد و آشفته‌گی‌شان را خدا می‌داند چه چیزی چنین غم‌ناک آرام کرده بود، پاریس اما از مدت‌ها پیش برای یک هراس عمومی آماده شده بود. همان‌طور که اشاره کردیم، این شهر بزرگ بسان تویی جنگی می‌ماند؛ وقتی پُر می‌شود، یک جرقه کافی است تا منفجرش کند. در ژوئن سال ۱۸۳۲، آن جرقه، مرگ ژنرال لامارک بود.» (ویکتور هوگو، «بینوایان»)

اپیدمی‌ها نه تنها خود را بر بدن‌ها تحمیل می‌کنند، بلکه جامعه را نیز دچار تنش می‌سازند و دولت‌ها را به خطر می‌اندازند. آن‌ها هم چنین تأثیرات انتخاب‌های سیاسی در بلندمدت را آشکار می‌سازند؛ مواردی چون کاهش شدید خدمات بهداشت عمومی یا ساز و برگ‌های تولید صنعتی (به ویژه، محصولات بهداشتی) که کشورهای مختلف، نظیر فرانسه را به نوعی درماندگی منحصر به فرد در برابر ویروس دچار کرده است. نهادها نیز به واسطه‌ی اپیدمی‌ها مورد آزمون قرار می‌گیرند و بیان‌گر این واقعیت تلخ‌اند، که غالباً نوعی شکاف بین اصولی که مدعی آن هستند و واقعیت عمل‌شان وجود دارد.

این در مورد دموکراسی، واژه‌ای که بُت‌واره شده، نیز صادق است؛ اگر آن را یک نهاد در نظر بگیریم. دموکراسی آن گونه که ما می‌شناسیم‌اش، استوار است بر انتخاب کردن حاکمانی که بناست بر اساس منافع مردم عمل کنند. دموکراسی بناست بهترین سیستم سیاسی باشد، سیستمی که از شهروندان

و گسترده‌شان سنگ‌فرش‌های خیابان را به لرزه در آوردند؛ اما به نظر می‌رسد که همه‌ی این دل‌مشغولی‌ها، به یک باره از همه جا، به ویژه از رسانه‌ها، رخت بر بسته‌اند؛ در حالی که دلایل زمینه‌ساز آن‌ها هم چنان پابرجا هستند. اصلاحات پیشنهادی مکرون از جمله وعده‌ی تخصیص بودجه‌ای پنج میلیارد یورویی برای بخش پژوهشی، گواهی‌ست بر این امر؛ این بودجه طی ده سال، بدون افزایش نسبت به سال‌های پیش، بناست در قالب پاداش، قراردادهای بی‌ثبات کاری و بودجه‌ی پژوهشی بی‌توزیع شود، که دقیقاً بر خلاف خواسته‌ی پژوهش‌گران دانش‌گاهی است. (۱) انتخابات نمایشی شهرداری‌ها مورد توجه بسیاری از مردم قرار نگرفت و نتایج آن به بحث و گفت‌وگوی عمومی

قرار می‌گیریم که از ما محافظت می‌کند و ما را در بیمارستان‌ها درمان می‌کند. این دولت، فعالیت‌های ما را توسط پلیس کنترل می‌کند و خصوصاً از طریق سیاست مداران‌اش به ما می‌گوید که چطور رفتار کنیم. اگر به اندازه‌ی کافی سریع یا خوب به دستورالعمل‌هایی که هر روز تغییر می‌کند عمل نکنیم، مورد سرزنش قرار خواهیم گرفت. اما همین دولت، از خلال حضور تام و تمام و همین‌طور در بوق و کرنا کردن فعالیت‌های نمایشی‌اش، نقاط ضعف خود را نیز آشکار می‌کند. دولت حتا نمی‌تواند حداقل شرایط ایمنی لازم را از طریق تهیه‌ی ماسک و ژل ضدعفونی‌کننده برای کادر بهداشتی خود تضمین کند. اجرایی کردن قرنطینه، مشکلات تکنیکی زیادی را موجب می‌شود که پیش‌بینی نشده‌اند. دولت

یک نمونه، یعنی نشست‌های متعددی که با ارتش و با دانش‌مندان برگزار می‌شود را در نظر بگیریم. دولت باید نشان دهد که این جلسات برقرار هستند، اما نباید شهروندان را در جریان گذاشت که در آن‌ها چه چیزهایی گفته می‌شود، یا باید بعدتر، خیلی دیرتر، وقتی تصمیمات از پیش اتخاذ شده، نتایج را با شهروندان در میان گذاشت.

این مرکزیت یافتن دولت، سیاست‌مداران را مضطرب می‌سازد. و در نتیجه، آن‌ها را به خطری برای شهروندان بدل می‌کند. آن‌ها به اقدامات ناهم‌گون دست می‌زنند و آزادی‌های عمومی، قانون کار و به یک معنا هر آن‌چه به شکل قانونی بر عمل‌کردشان حدی می‌زند را به حالت تعلیق در می‌آورند. آن‌ها هم چنین چهارچوب‌های بین‌المللی را در موضوع کرونا



این ویروس کاری به طبقه، نژاد یا جنسیت ما ندارد. اما نحوه‌ی مدیریت آن توسط قدرت، همه‌ی نابرابری‌های اجتماعی را لایا و تقویت می‌کند. ظرفیت بالایی که ثروت‌مندان، مردها و سفیدپوستان برای بسیج منابع دارند به آن‌ها این اجازه را می‌دهد که بتوانند خود را از محل کارشان، از محل و نقل عمومی، اینام و وظایفی چون مراقبت از کودکان یا گه‌ن سالان، یا فرید از فروش گاه‌های شلوغ مواد غذایی معاف کنند، در عین حال، این امکان را دارند که هم پنهان از کار فقرا، زنان و افراد تحت تبعیض نژادی بهره‌برند و آن را به فرصتی بزرگ برای فرار از پاندومی، در مواجهه با ویروس، بدل سازند... همه چیز در مدیریت بحران، ساختارهای سلطه را تقویت می‌کند. این امر خود را در وادار ساختن فقرا به کار کردن و هم پنهان‌نمایی از طریق مدیریت پلیسی به ثوبی نشان می‌دهد

منجر نشد؛ برعکس، این اصرار سرسختانه به برگزاری انتخابات، با به خطر انداختن سلامت شهروندان، رسوایی به بار آورد. هم چنین به نظر می‌رسد، علی‌رغم این که تداوم کار و تجارت در قلب استراتژی اقتصادی بحران کنونی دولت قرار دارد، احزاب سیاسی بی‌هیچ صدایی در لاک خودشان فرو رفته‌اند و به سختی می‌توان حتا صدایی از سندیکاها شنید. این، در عین حال، بدان معنا نیست که در حال حاضر فقط سطوح خیلی محلی و یا بین‌المللی برای ما واجد اهمیت‌اند. در واقع، فضای بین این دو سطح توسط تنها بازیگر نظامی بزرگ به اشغال در آمده است: دولت و به شکل ویژه، قوه‌ی مجریه. ما، محروم شده از امور جمعی و هم‌بستگی‌ها، تک و تنها، در برابر دولتی

در این وضعیت بیش از پیش دچار تنش می‌شود؛ زیرا همه‌ی اقدامات و بیانات‌اش مورد نظارت و بررسی قرار می‌گیرند و به نقد کشیده می‌شوند. از آن‌جا که دولت فضای ملی را به تمامی اشغال کرده است، تمام نگاه‌ها در رسانه‌های جریان اصلی و در فضای مجازی به آن دوخته شده است. بنابراین، دولت مردان به طور دایم بین دو موضع در نوسانند: از یک طرف خود را در انظار عموم قرار می‌دهند، به قیمت این ریسک که بی‌کفایتی‌شان و ناتوانی دولت لو برود. از طرف دیگر، راه پنهان‌کاری در پیش می‌گیرند، آن‌هم به بهانه‌ی دلایلی که فقط دولت تشخیص می‌دهد، که در واقع سرپوشی است بر این واقعیت که دقیقاً می‌دانند چه چیزی پیش رو است. (۲) اجازه دهید تنها

کاملاً کنار می‌گذارند: سازمان ملل، اتحادیه‌ی اروپا، و همه‌ی این نهادهایی که بناست عنصر مرکزی حاکمیت معاصر باشند و هر حقی را دارند که در مواجهه با یک پاندومی بین‌المللی اقدامات لازم را انجام دهند، به سادگی خاموش شده‌اند و جیک‌شان هم در نمی‌آید. کشورهای اروپایی، هر یک به شکل جداگانه و در انزوا، درباره‌ی اقدامات لازم تصمیم می‌گیرند. انگار همه مانند بریتانیا دارند خروج‌شان از اتحادیه‌ی اروپا را اعلام می‌کنند. تنها نهاد اروپایی که صدایی از آن شنیده می‌شود بانک مرکزی‌ست، که دستگاه چاپ‌اش را فعال می‌کند: وقتی پای سلامت شرکت‌ها در میان است، هماهنگی بین نهادها امکان‌پذیر است؛ اما وقتی پای زندگی شهروندان به

وسط می‌آید، دولت به تنهایی حاکمیت‌اش را از نو اعمال می‌کند، آن هم به مطلق‌ترین شکل ممکن.

فقدان یک پاسخ دموکراتیک به ویروس

در رابطه با مدیریت بحران، به سختی می‌توان بین پاسخ دولت‌های دموکراتیک و رژیم‌های اقتدارگرا تفاوت قایل شد. این تمایز، که برای دولت مردان کشورهای غربی جنبه‌ی حیاتی دارد، به شکل فزاینده‌ای در حال تضعیف شدن است. دموکراسی‌های اروپایی، که پیش‌تر توسط دولت‌های سوسیال دموکرات یا سوسیال لیبرال اداره می‌شوند - از جمله ایتالیا، فرانسه، اسپانیا- به همان اندازه راه‌حل دشوار قرنطینه‌ی سراسری را انتخاب کرده‌اند، که بزرگ‌ترین قدرت‌های استبدادی جهانی مثل چین. دموکراسی‌های لیبرال بزرگی چون ایالات متحده یا بریتانیا، و هم چنین رژیم‌های کاملاً اقتدارگرا مانند ایران، دست‌کم در ابتدای امر، همه چیز را به حال خود رها کرده بودند. کشورهایی چون تایوان و کره جنوبی و سنگاپور، که به مراتب کم‌تر دموکراتیک هستند، اقداماتی نظیر تست گرفتن در مقیاس گسترده و قرنطینه‌ی سخت گیرانه‌ی بیماران را در دستور کار خود قرار دادند.

گرچه پاسخ‌های دولت‌ها با یک دیگر متفاوت بوده‌اند، اما تا حد زیادی با سنخ‌شناسی کلاسیک بین رژیم‌ها هم خوانی دارد. در هر حال، یک چیز مسلم است: دموکراسی‌ها به شکل ویژه‌ای موثرتر عمل نکرده، توجه بیش‌تری به سلامتی مردم خود نشان نداده، در انتشار اطلاعات صادقانه‌تر عمل نکرده و یا بیش‌تر از کشورهای اقتدارگرا دغدغه‌ی حقیقت را نداشته‌اند. به این ترتیب، یکی از پایه‌های اصلی گفتاری که به دموکراسی‌ها مشروعیت می‌بخشد، اکنون در حال فروپاشی است. در حالی که بنا بود دموکراسی‌ها با ویژگی‌هایی چون پایبندی بیش‌تر به اصول سیاسی و اخلاقی گشوده (لیبرال)، شفافیت، هم‌بستگی، و هم چنین اثربخشی در مراقبت از شهروندان‌شان متمایز شوند، پاندومی جهانی نشان داده که این ویژگی‌ها به تمامی زیر سؤال رفته و بی معنا شده‌اند.

در زمان بحران، دولت‌های به اصطلاح دموکراتیک پیش‌از هر چیز به مثابه یک دولت عمل می‌کنند، نه بهتر و نه بدتر از دیکتاتورها و نه به مثابه دموکراسی.

برای دولت‌ها، دموکراتیک عمل کردن در مواجهه با پاندومی چه معنایی دارد؟

چنین چیزی دست‌کم مستلزم آن است، که شهروندان به شکلی واقعی در جریان گزینه‌های ممکن برای تصمیم‌گیری قرار بگیرند؛ که امکان یک مباحثه‌ی عمومی با طرح نظرات متناقض فراهم شود؛ که قدرت حاکم بتواند در تصمیم‌گیری‌هایش به پرسش کشیده شود؛ و شاهد آن باشیم، که شهروندان در این روند مداخله و مشارکت دارند. این جاست که دموکراسی به عنوان قدرت مردم، قدرت همه‌ی شهروندان، معنا پیدا می‌کند: هیچ قانونی و هیچ گنشی از جانب دولت نباید ورای کنترل شهروندان باشد و در صورت ممکن، شهروندان حتماً به شکل مستقیم مشارکت داده شوند. قطعاً مساله بر سر این نیست که ضرورت تصمیم‌گیری سریع و علمی در مقابله با بحران بهداشتی را نادیده بگیریم، اما دست‌کم می‌توانیم بگوییم رهبران منتخب‌مان به طرز بی سابقه‌ای بی کفایت شده‌اند. اگر بر فرض شهروندی عادی هم چون هوبولوموس (اصطلاحی که در آتن به شهروندی اطلاق می‌کردند، که تصادفاً انتخاب می‌شد) برای تصمیم‌گیری انتخاب می‌شد و دانش‌مندان به خوبی او را در جریان موضوع قرار می‌دادند، بعید بود بدتر از دولت کنونی عمل کند. تا جایی که به دموکراسی در پایه‌ای‌ترین معنای سیاسی‌اش - یعنی دموکراسی به مثابه قدرت همه‌ی شهروندان - برمی‌گردد، دولت‌های به اصطلاح دموکراتیک با میانجی‌های دموکراتیک با بحران رو در رو نشده‌اند و در عوض روش‌های پیش‌پا افتاده‌ی مشابه دولت‌های دیگر، حتماً اقتدارگرایانه‌ترین آن‌ها، را به کار گرفته‌اند؛ با پنهان کاری، بعضاً دروغ، بی‌هیچ کنترلی، نه از طرف نهادهای واسطه و نه از سوی شهروندان، عده‌ای معدود برای همه تصمیم می‌گیرند و از اضطراب عینی کنونی برای اختصاص قدرت به شکل ناموزون بهره می‌گیرند.

دولت علیه فقرا

اما ایده‌ی دموکراسی، به عنوان قدرت همه‌ی شهروندان، معنای کلمه را به خوبی ادا نمی‌کند. دلالت‌های دیگری هم وجود دارند، که به این واژه معنایی اجتماعی می‌دهند: دمواس یا همان مردم، به طبقه‌ی اکثریت، یعنی کارگران و فقرا، دلالت می‌کند که در تقابل با طبقه‌ی اقلیت ممتاز، یعنی ثروت‌مندان، قرار می‌گیرد. دموکراسی رژیم‌ی است، که بر اساس منافع افراد تحت سلطه عمل می‌کند، نه فقط به این علت که قدرت را به اکثریت می‌دهد، هم چنین

به این دلیل که هدف آن ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر برابری بیش‌تر است. از این منظر، مدیریت دولت فرانسه حتماً به شکل رادیکالی ضددموکراتیک به نظر می‌رسد. در حالی که شرکت‌ها به شکل وسیعی مورد حمایت قرار گرفته‌اند و از افرادی که شغل حرفه‌ای یا اداری دارند خواسته شده دورکاری کنند؛ در حالی که که بورژواهای شهری توانسته‌اند با آرامش در اقامت‌گاه‌های ثانویه‌شان و یا در خانه‌های خانوادگی خود مستقر شوند؛ پیام‌ارسالی دولت به کارگران، به ویژه آنان که فرودست‌ترند، کاملاً واضح است: اقتصاد نباید متوقف شود و به همین دلیل ما حاضریم شما را در معرض هر نوع خطری قرار دهیم. وزیر کار به خودش اجازه داد شرکت‌های ساختمانی‌ای، که خواهان توقف فعالیت‌های فاقد اولویت خود بودند را به «شکست‌گرایی» (در حوزه‌ی اقتصاد) متهم کند. حمل و نقل عمومی روزمره ادامه دارد، بدون این که دولت واقعا از همان رانندگانی که چند هفته‌ی پیش مورد تحقیر او قرار گرفتند (۳)، محافظت کند؛ بدون این که از میلیون‌ها صندوق‌دار، کارگران نظامی، کارگران پیک موتوری، پُست‌چی‌ها، رُفت‌گران جمع‌آوری زباله و البته پرستاران اجتماعی حمایتی صورت گیرد. بنابراین، تأثیرات سلطه‌ی طبقاتی، و هم چنین نژادی (بسیاری از این شغل‌ها به وضوح نمایان‌گر تبعیض نژادی است) و جنسیتی (نیاز به مشاغل مراقبتی که اغلب زنانه شده‌اند، افزایش یافته، صرف نظر از این که بار مراقبت از کودکان در غیاب مدرسه نیز به شدت بر دوش زنان افتاده است) چند برابر می‌شوند.

این ویروس کاری به طبقه، نژاد یا جنسیت ما ندارد، اما نحوه‌ی مدیریت آن توسط قدرت، همه‌ی نابرابری‌های اجتماعی را احیا و تقویت می‌کند. ظرفیت بالایی که ثروت‌مندان، مردها و سفیدپوستان برای بسیج منابع دارند به آن‌ها این اجازه را می‌دهد که بتوانند خود را از محل کارشان، از حمل و نقل عمومی، انجام وظایفی چون مراقبت از کودکان یا گُهن سالان، یا خرید از فروش‌گاه‌های شلوغ مواد غذایی معاف کنند؛ در عین حال، این امکان را دارند که هم چنان از کار فقرا، زنان و افراد تحت تبعیض نژادی بهره ببرند و آن‌را به فرصتی بزرگ برای فرار از پاندومی، در مواجهه با ویروس، بدل سازند. تنها حوزه‌ی امنی که برابری را لحاظ می‌کند، خدمات بهداشت عمومی است؛ جایی که در آن بیماران بدحال، فارغ از ملاحظات فوق، مورد درمان قرار می‌گیرند؛ همان خدمات



عمومی‌بی، که دولت‌ها یکی پس از دیگری از هیچ کاری برای نابودی آن دریغ نکرده‌اند. اما فارغ از این، همه چیز در مدیریت بحران، ساختارهای سلطه را تقویت می‌کند. این امر خود را در وادار ساختن فقرا به کار کردن و هم چنین مهار بیماری از طریق مدیریت پلیسی به خوبی نشان می‌دهد. در محله‌های اعیان نشین، نه تنها سوپرمارکت‌ها باز و خلوت هستند، بلکه پلیس نیز تقریباً حضوری ندارد. ما به کسانی برمی‌خوریم که دارند ورزش می‌کنند، به کارکنان فروش گاه‌ها که در ساعت آنراکت دارند استراحت می‌کنند، به بی‌خانمان‌ها، به پیک‌های موتوری که منتظرند محموله‌شان را تحویل بگیرند؛ برعکس، در محله‌های کارگری، با تراکم زیاد، مردم آماج کنترل سخت‌گیرانه‌ی پلیس قرار می‌گیرند؛ و بدتر از همه این‌که، این اتفاق دقیقاً در جاهایی می‌افتد که با مشکلات جدی عرضه، ازدحام جمعیت در بازارها و سوپرمارکت‌ها و تمرکز جمعیت در خیابان‌ها روبرو هستند؛ چرا که در همین جاهاست، که تراکم مسکن بالاتر است، آپارتمان‌ها کوچک‌ترند و کم‌تر کسی این امتیاز را دارد که دورکاری کند یا به حومه‌ی شهر و روستاها برود. این همان جایی است، که کنترل‌های پلیسی و جریمه‌ها اتفاق می‌افتد؛ جایی که دولت در صدد است این تصویر را از خود نشان دهد، که دارد به خوبی نظم را برقرار می‌کند. دولت قادر به چنین کاری است، چون علاوه بر کنترل پلیسی، رسانه‌ها با رضایت خاطر تصاویری از درهم لولیدن مردم در این محلات را منتشر می‌کنند؛ مفسران‌شان، فقرا را به بی‌مسئولیتی متهم می‌کنند؛ و البته حاکمان، برای این‌که بر گناه‌کاری‌شان در گسترش دامنه‌ی فاجعه سرپوش بگذارند، مسئولیت اخلاقی قرنطینه را بر دوش این افراد به اصطلاح بی‌نظم می‌گذارند.

چه چیزی از دموکراسی‌ها باقی خواهد ماند؟

کسانی که دغدغه‌ی دموکراسی و ارزش‌های مساوات‌طلبانه را ندارند، و بیش از همه دولت‌مردان، یحتمل مشکل را نمی‌بینند. اما باید تغییراتی که رخ داده را در نظر بگیریم: این واقعیت که کشورهایی که خود را دموکراتیک معرفی می‌کنند، در مقابله با اپیدمی اخیر کارایی بیش‌تری به نسبت کشورهای اقتدارگرا از خود نشان نداده‌اند، این را به ما گوشزد می‌کند که ایده‌ی دموکراسی در معرض یک خطر واقعی است. این‌که رئیس‌جمهوری منتخب

ایالات متحده صدها هزار آمریکایی را به کام مرگ بفرستد، در همان حال که دبیرکل حزب کمونیست چین بعد از دفع اپیدمی در کشور خودش نیروی متخصص و تجهیزات به سراسر جهان ارسال کند، چیز بی‌اهمیتی نیست. می‌توانیم به چرخش فرخنده‌ی تاریخ لبخند بزنیم، یا هم چون آنتی‌امپریالیسم از آن استقبال کنیم؛ چنین رویکردی خطر واقعی‌یی که چنین چرخشی برای دموکراسی به وجود می‌آورد را دست‌کم می‌گیرد، اگر دموکراسی را نه به عنوان رژیم مبتنی بر انتخاب رهبران، بلکه به عنوان ایده‌ی اعمال قدرت توسط مردم برای مردم در نظر بگیریم. این واقعیت که این دموکراسی‌ها تنها در موارد معدودی نظر شهروندان را لحاظ کرده‌اند؛ این‌که آن‌ها اغلب، هم‌چون مورد فرانسه، تصمیماتی می‌گیرند که فقرا و ستم‌دیدگان را به خطر می‌اندازد؛ و این‌که از منافع شرکت‌ها و ثروت‌مندان حفاظت می‌کند، معنای واژه‌ی دموکراسی را هر چه بیش‌تر تضعیف می‌سازد. دموکراسی، به مثابه ایده و عمل، نیازمند مشارکت، پایبندی و باور مردم بدان است. به همین دلیل، دموکراسی باید جوهری فراتر از انتخاب موقت حاکمان داشته باشد. به ویژه، هنگامی که اختلاف نظر بین احزاب سیاسی در سطحی است که اجازه می‌دهد ترامپ‌ها و مکرون‌ها به قدرت برسند. اگر یک ویروس به تنهایی می‌تواند هر گونه وجه مشخصه‌ی رژیم‌های دموکراتیک، یا کل ارزشی که اصول دموکراتیک دارند، را از بین ببرد، دیگر دلیلی ندارد مردم برای دموکراسی اهمیتی قابل شونند؛ بالاخص هنگامی که رژیم‌های استبدادی در محافظت از سلامت شهروندان‌شان کارایی بیش‌تری از خود نشان می‌دهند.

ویروس کرونا، دموکراسی را به خطر نمی‌اندازد؛ اما رهبران ما، در مواجهه با ویروس، در حال قربانی کردن دموکراسی با هدف پنهان کردن بی‌کفایتی‌شان و حفظ قدرت هستند. در این شرایط، ایجاد سازمان‌دهی، حلقه‌های هم‌بستگی بین یک‌دیگر، و مبارزه برای خدمات عمومی، بیش از هر زمان دیگری ضرورت دارد. هرچند این به تنهایی کافی نیست برای این‌که بتوانیم با خطری که دولت‌مردان برای سلامتی‌مان و به همان اندازه برای خود ایده‌ی دموکراسی دارند، مواجه شویم. ما نمی‌توانیم این مسایل را به بعد از پایان اپیدمی موکول کنیم. باید از هم‌اکنون به حاکمان یادآوری کنیم، که از تنها فرمانی که در دموکراسی

عمل می‌کند فرمان برداری کنند: فرمان مردم! * * *

یادداشت‌ها:

- ۱- در فرانسه پژوهش‌گران می‌توانند در مرکز ملی پژوهش‌های فرانسه (SNRS) به عنوان محقق استخدام دائم شوند، تا این امکان برایشان فراهم شود که با خاطری آسوده تحقیقات‌شان را دنبال کنند. اما با اصلاحات اخیر ماکرون و دولت او، این ثبات کاری به شدت دچار خلل شده و پژوهش‌گران با قراردادهای بی‌ثبات و موقت، قادر نخواهند بود کارهای پژوهشی خود را با امنیت روانی و شغلی هم-چون قبل پیش ببرند.(م.)
- ۲- در واقع، منظور نویسنده این است که دولت به صورت آگاهانه، با علم به این‌که این پنهان کاری چه تبعاتی می‌تواند برای شهروندان داشته باشد، این سیاست را در پیش می‌گیرد؛ زیرا آن را برای منافع خود بهتر تشخیص می‌دهد. در فرانسه بسیاری از شهروندان دولت را مورد انتقاد قرار داده‌اند، که به قدر کافی شفاف و صادقانه در مورد بیماری کرونا عمل نکرده، بسیار دیر به شکل علنی و عمومی به شیوع بیماری و خطر آن برای شهروندان‌اش اعتراف کرده است، و در عکس‌العمل به آن نیز تاخیر داشته است.(م.)
- ۳- این‌جا نویسنده به اعتصاب عمومی شرکت حمل و نقل فرانسه و رانندگان آن اشاره دارد، که از پنجم دسامبر شروع شد و بیش از دو ماه ادامه یافت؛ اعتصابی که از می ۲۸ به این سو، طولانی‌ترین اعتصاب در فرانسه به شمار می‌رود.(م.)

* * *

- ساموئل حیات، دکترای علوم سیاسی از دانش‌گاه «پاریس ۸» فرانسه، آثاری مربوط به تاریخ و تئوری‌های سیاسی، دموکراسی و هم‌چنین در حوزه‌ی جامعه‌شناسی تاریخی جنبش کارگری فرانسه منتشر کرده است. ۱۸۴۸؛ وقتی جمهوری انقلابی بود: شهروندی و نمایندگی؛ از جمله کتاب‌های مطرح ساموئل حیات به شمار می‌روند. او هم‌چنین یکی از نویسندگانی است، که در مجموعه‌ی یادداشت‌های اخیر با عنوان «هوا از اساس زرد است: درک یک شورش بی‌سابقه»، که در مورد جنبش جلیقه‌زدها در فرانسه انتشار یافته، هم کاری داشته است.

برگرفته از: «تریبون زمانه»



درس‌های بحران ویروس کرونا در ایتالیا

برای کارگران جهان

فرد وستون
برگردان: مهرداد امامی

واقع، درست برعکس این اتفاق افتاد. طبقه‌ی کارگر هیچ گاه به اندازه‌ی امروز از لحاظ کمی قدرت مند نبوده است. نیروی کار جهان قدرتی ۵/۲ میلیارد نفری دارد، که فلزکاران به تنهایی حدوداً شامل ۴۰۰ میلیون نفر می‌شوند. و بورژواها کاملاً از این واقعیت مسلم آگاهی دارند، که چنین نیروی عظیمی را نمی‌توان صرفاً با سرکوب مهار کرد. هر آن چه ریسک عصبانی کردن این صدها میلیون نفر را داشته باشد، می‌تواند موجی از خیزش انقلابی را موجب شود که هرگز در تاریخ رخ نداده است. همان‌طور که مارکس می‌گفت: سرمایه‌داری گورکنان خود را به وجود می‌آورد.

در دوره‌ی پیش، به نظر می‌رسید که طبقه‌ی کارگر نه در صندلی جلو، بلکه در پشت صحنه قرار دارد. تا چند سال پیش، به نظر می‌رسید که در جبهه‌ی صنعتی اتفاقات چندانی نمی‌افتد. این وضعیت در دوران متاخرتر، از کشوری به کشور دیگر، پیشاپیش شروع به تغییر کرده بود. اکنون این فرآیند تسریع شده و در حال حرکت به سمت سطحی به مراتب بالاتر است. طبقه‌ی کارگر در حال تبدیل شدن به نیرویی واقعی است، نیرویی که همواره بوده، اما افراد معدودی هم از این واقعیت آگاهی داشتند. این عاملی است که وضعیت امور را برای بسیاری از افراد کاملاً واضح می‌کند و به فرآیند رادیکال سازی، که پیشاپیش آغازیده بود، سرعت می‌بخشد. در ایتالیا، شاهد واضح‌ترین نمود این وضعیت هستیم؛ جایی که از یک دوره‌ی سطح بسیار پایین فعالیت اعتصابی به یکی از گسترده‌ترین اعتصاب‌ها رسیده‌ایم. بحران کنونی ماهیت طبقاتی واقعی جامعه

شتاب سریع وقایع
وقایع به سرعت در حال وقوع‌اند. این عصر به راستی عصر «چرخش‌های شدید و تغییرات ناگهانی، تغییرات شدید و چرخش‌های ناگهانی» است. ما باید به سرعت هم پای تغییراتی که وقوع می‌یابند، گام برداریم. اگر قصد فهمیدن اموری را داریم که در اطراف ما واقع می‌شوند، باید از روزمرگی‌ها بگسلیم و سپس به طور مقتضی دست به عمل بریم.

ویروسی از این نوع که فراگیر شده است، به ناگزیر تاثیر خود را بر اقتصاد می‌گذاشت، اما عمق و سرعت بحران کنونی در عین حال بازتاب تناقضات سهمگینی است که درون سیستم انباشته شده بودند. کُلیت این ساختار به حدی شکننده شده بود، که حتی کوچک‌ترین لرزشی می‌توانست موجب فروپاشی آن شود.

در دهه‌ی گذشته، طبقه‌ی سرمایه‌دار به واسطه‌ی استفاده از روش‌هایی که فراسوی تمام قوانین اقتصاد بازار حرکت می‌کردند، مثل تزریق مبالغ هنگفت به اقتصاد در طول چند دهه در قالب اعتبارات گسترده، بسیار بیش از آن چه در گذشته انجام داده‌اند، موفق به حفظ بقای سیستم خود شدند. تحلیل‌گران جدی بورژوا در مورد پیامدهای آن سیاست‌ها هشدار داده بودند. اما پرسشی که باید مطرح شود، این است که چرا آن هشدارها نادیده گرفته شدند. پاسخ این پرسش را نباید تنها در عرصه‌ی اقتصاد یافت. در این جا پای عاملی سیاسی در میان است. طبقه‌ی کارگر، به رغم تبلیغات خود بورژوازی، که البته ممکن است بعضی باورش کرده باشند، ناپدید نشده بود. در

جهان، هم برحسب تهدید سلامت افراد و هم از نظر فروپاشی اقتصادی که شیوه‌ی زیست انسان‌ها را تغییر شگرفی می‌دهد، وارد بحرانی در مقیاس جهانی شده است. بنا بر یک پیش‌بینی، ایالات متحد ممکن است در سه ماهه‌ی دوم امسال شاهد کاهش ۳۰ درصدی در تولید ناخالص داخلی با نرخ بیکاری بالای ۳۰ درصدی باشد، چیزی که تنها چند هفته پیش تصورناپذیر می‌نمود. برآوردها در چین حاکی است که اقتصاد در سه ماهه‌ی نخست امسال، در قیاس با سه ماهه‌ی پیش از آن، ۴۰ درصد انقباض داشته است؛ یعنی بزرگ‌ترین کاهش در خلال پنجاه سال گذشته. با احتساب برآوردهایی از این دست که تولید ناخالص داخلی جهانی در سه ماهه‌ی نخست سال ۰/۸ درصد کاهش یافته، کُل جهان اینک دچار کساد است. این رقم ممکن است چندان زیاد به نظر نرسد، اما اگر توجه کنیم که هر رشد زیر دو درصدی در مقیاس جهانی کساد تلقی می‌شود، آن گاه این رقم در چشم‌انداز درستی جای می‌گیرد.

هر آن که کتاب‌های تاریخی خوانده است یا سن و سالی دارد که دهه‌ی ۱۹۷۰ را تجربه کرده باشد، از مبارزه‌ی طبقاتی عظیمی که در آن دهه پدیدار شد، آگاه است. سال ۱۹۷۴، که رشد تولید ناخالص داخلی در سطح جهان از شش درصد سال پیش از آن با کاهشی شدید به کم‌تر از یک درصد در آن سال رسید، از لحاظ اقتصادی نقطه عطف بود. بنابراین، کاهش کنونی تولید ناخالص داخلی در سراسر جهان از منظر مبارزه‌ی طبقاتی تاثیری مشابه، اما در مقیاسی بسیار بزرگ‌تر، خواهد داشت.

را آشکار می‌سازد. تمام کشورها، به سبب تاثیرپذیری از شیوع ویروس کرونا، شاهد آن بودند که سرمایه‌داران و سیاست‌مداران‌شان جدیت ویروس را دست کم می‌گرفتند. ترامپ نمونه‌ی بارز آن است: او در مراحل اولیه سعی داشت ویروس را یک حقه معرفی کند، اکنون می‌گوید که آمریکا ظرف دو هفته به شرایط عادی بازخواهد گشت. بوریس جانسون هم به نحوی مشابه رفتار کرد؛ بولسونارو در برزیل و دیگران نیز به همین ترتیب. سرمایه‌داران با علم به این که گسترش ویروس می‌تواند چه معنایی برای اقتصاد آن‌ها، یعنی سودهایشان داشته باشد، برای تداوم تولید در تمام بخش‌ها، صرف‌نظر از این که این تولید ضروری هست یا نه، فشار آوردند.

میلیون‌ها نفر از مردم هم چنان در فاصله‌ی نزدیک به هم در حمل و نقل عمومی و در محیط‌های کاری مشغول رفت و آمد و درهم‌آمیزی بودند؛ جایی که می‌توانستید شانه به شانه‌ی هم کارتان، بدون دست‌کش یا ماسک یا هر نوع اقدامات محافظتی ضروری کار کنید.

اعتصاب‌های خودانگیخته در کارخانه‌هایی مثل فیات در پومیلیانو نزدیک ناپل در نهم مارس، و کارخانه‌ی بونفیلیولی در بولونیا به تاریخ دوازدهم مارس وقوع یافتند. این نمونه‌ها و نمونه‌های دیگر نقش برافروختن جنبشی را داشتند که از کارخانه‌ای به کارخانه‌ی دیگر، از منطقه‌ی ونتو در لومباردی تا کارگران بارانداز ژنو و فراسوی آن، گسترش یافت. و هم چنان مواردی را

مارس فراخوانی برای تعطیلی کارخانه‌ها تا بیست و دوم مارس منتشر کردند. تحت فشار سهمگین از پایین، دولت و کارفرمایان مجبور به برگزاری نشست با اتحادیه‌های کارگری به منظور گفت‌وگو در مورد مسیر آبی شدند. با این وجود، نشست نخست تلاشی برای منحرف کردن موضوع بود، که در آن دولت بیانیه‌ای صادر کرد مبنی بر این که تولید تداوم خواهد داشت، اما با تجهیزات محافظتی لازم. این حرف، در زمانی که ماسک‌های کافی برای کارگران سلامت وجود نداشت، چه رسد به کارگران صنعتی، در نگاه کارگران یک شوخی زننده بود و آمادگی پذیرش آن را نداشتند.

اگر ارتباط نزدیک عاملی اساسی در گسترش ویروس است، برای تمام کارگران کاملاً

کارگران ایتالیا فوهران آنند، که کارخانه‌های غیرضروری تعطیل شوند... اگر کارفرمایان مقاومت کنند، موجب انفجار فشم بیشتر تری از جانب کارگران خواهند شد. یک عنصر جدید و بسیار مهم در این وضعیت وجود دارد: کارگران در عمل نظر خود را درباره‌ی نحوه‌ی اداره‌ی کارخانه‌ها تمیل می‌کنند، چیزی که هیچ سرمایه‌داری آمادگی تملش را ندارد. طبقه‌ی تاکم که با امکان رادیکال شدن کسرتدهی طبقه‌ی کارگر مواجه شده است، ممکن است عقب‌نشینی کند و دست‌کم به صورت بزبی تن به مطالبات کارگران بدهد... رهبران اتحادیه‌های کارگری در پی آنند که مانع از بسبب طبقه‌ی کارگر شوند. یک‌بار دیگر شاهد آنیم که چگونه رهبران بنبش کارگری، درست در زمانی که طبقه‌ی کارگر به سمت تعرض گام برمی‌دارد، از تمام اقتدار خود برای تنش‌زدایی از وضعیت استفاده می‌کنند.



طبقه‌ی کارگر شروع به حرکت می‌کند

این نوع رفتار کارفرمایان موجب تحریک موجی از اعتصاب‌ها شده است، که نخست در ایتالیا آغاز شد؛ جایی که ویروس همه‌گیر با انتظار این که قرار است چه اتفاقاتی در سایر نقاط بیفتد، ضربات سختی وارد کرد. در ایتالیا، برای کارگران بیش از پیش مشخص شد که اقدامات و تلاش‌های متفاوتی، بنا به این که کارگر هستند یا نه، به اجرا گذاشته می‌شود.

در چهارم مارس حکمی تصویب شد، که با تعطیلی مدارس و دانش‌گاه‌ها و سایر اقدامات برای در قرنطینه گذاشتن مردم هم راه بود. در همه جا چنین پیامی به مردم داده می‌شد: در خانه بمانید. اما یک استثنای بزرگ وجود داشت: کارگران! این، یعنی

داشتیم، از قبیل اعتصاب در مودنا، جایی که پلیس در بین کارگران اعتصابی حاضر بود و برخی از مبارزان اتحادیه‌های کارگری را بازداشت کرد که موجب خشم بیش‌تر کارگران شد. اجازه دهید در این جا صریح باشیم: رهبران فوقانی اتحادیه‌های کارگری چنین کارهایی را ترویج نمی‌کردند. آن‌ها در واقع نگرش مخالف این اعتصاب‌ها را داشتند و با دولت و کارفرمایان برای باز نگه داشتن کارخانه‌ها هم کاری می‌کردند. با این حال، جنبش اعتصابی از پایین به حدی عظیم بود که رهبران اتحادیه‌های کارگری، که در شرایط عادی از وزن خود برای مهار کارگران استفاده می‌کنند، ناگهان مجبور شدند که از اعتصاب‌ها - دست‌کم در حرف - حمایت کنند. آن‌ها در دوازدهم

مشخص بود که اجبار به رفتن سر کار برای آن‌ها به معنای در خطر قرار گرفتن‌شان بود. اگر به دو نقشه نگاه کنیم، یکی تمرکز نقاط ثبت شده‌ی سرایت و دیگری تمرکز کارخانه‌ها در نقاط گوناگون ایتالیا، به وضوح مشخص می‌شود که یک هم‌بستگی آماری بین‌شان وجود دارد. لومباردی صنعتی‌ترین منطقه در ایتالیاست و در منطقه‌ی برگامو و برشیا شاهد یکی از بیش‌ترین تراکم‌های کارخانه‌ها هستیم. این مناطق، دو استانی‌اند که در حال حاضر با تعداد هنگفت مرگ افراد، یک کابوس واقعی را از سر می‌گذرانند. این نقاط، همان جایی است که مردم سراسر جهان کامیون‌های ارتش را در حال حمل تابوت‌هایی دیده‌اند، که گورستان‌های محلی دیگر توانایی پذیرش‌شان را ندارند. این



تصاویر تاثیر عظیمی بر روح و روان میلیون‌ها نفر از مردم ایتالیا داشت.

مانورهای دولت ایتالیا

بنابراین، فشار از پایین تداوم یافت و نخست‌وزیر ایتالیا مجبور شد در بیست و یکم مارس بر روی صفحه‌ی تلویزیون ظاهر شود و اعلام کند، که تولید غیرضروری متوقف خواهد شد. این دقیقا همان چیزی بود، که کارگران در سراسر کشور مطالبه می‌کردند. به نظر می‌رسید پیروزی در راه است. اما نه، زمانی که حکم واقعی یک روز بعد منتشر شد، مشخص شد که با آن چه به صورت شفاهی وعده داده شده بود، بسیار اختلاف داشت. واضح بود، که دولت از جانب کارفرمایان به شدت زیر فشار رفته است. رئیس انجمن کارفرمایان (Confindustria) با گفتن این که «اگر تولید را متوقف کنیم، میلیاردها پول از دست خواهیم داد و هم چنین بازار سهام سقوط خواهد کرد»، اصل مطلب را گفت. بدین معنا، سرمایه‌داران به میلیون‌ها نفر از کارگران گفتند، که سودهای آنان اهمیت بیش تری از زندگی‌های مردم دارد. این امر موجب شد تا ستیز وارد مرحله‌ای بالاتر شود. این هفته با اعتصاب سراسری‌ای که فراخوان آن در مناطق صنعتی لومباردی داده شد، شاهد اعتصاب‌های بیش تری بوده‌ایم. البته این یک اعتصاب سراسری در معنای اعتصاب سراسری تمام بخش‌ها نبود. فراخوان اعتصاب در صنعت مهندسی و در کارخانه‌های شیمیایی و نساجی صورت گرفت. بنا بر گزارش‌هایی از محیط‌های کاری، اعتصاب با چیزی حدود ۹۰ درصد نرخ مشارکت، موفقیتی بزرگ بود. این نشان‌گر حال و هوای واقعی در بخش تولید است.

فشار برای اعتصاب سراسری ملی در حال شکل‌گیری بود، وقتی لاندینی، دبیرکل بزرگ‌ترین کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری - دست‌کم در حرف - تهدید کرد که اگر کارخانه‌های غیرضروری تعطیل نشوند، این اعتصاب انجام خواهد شد. مانورهای دولت و تلاش‌های رسوای سرمایه‌داران برای تداوم فعالیت تولیدی غیرضروری، چشم میلیون‌ها نفر از مردم را به روی ماهیت راستین سیستمی که در آن به سر می‌بریم، گشوده است.

اکنون هیچ کس نمی‌تواند طبقه‌ی کارگر ایتالیا

را نادیده بگیرد یا موجودیت آن را انکار کند؛ آن طور که در محافل شبه روشن فکری طبقه‌ی متوسطی رایج بود. بعد از ظهرها، شبکه‌های خبری اصلی ناچارند به «کارگران» (operai)، کارگران صنعتی یقه آبی، اشاره کنند. و این کارگران از هم دلی عظیم جمعیت گسترده تری برخوردارند. همین سخن را می‌توان در خصوص صنعت ساختمانی هم گفت. لایه‌ی دیگری از طبقه‌ی کارگر وجود دارد، که حتی هزینه‌ی سنگین تری می‌پردازد:

کارگرانی که مجبور به کار در صنایع ضروری از قبیل تولید غذا یا صنعت داروسازی‌اند. و البته کارگران بیمارستان‌ها مانند پزشکان، پرستاران، خدمه‌ی بیمارستان، کارگران آمبولانس و غیره. آن‌ها نیروی کاری هستند که بالاترین میزان شیوع و به نحوی تراژیک، به مرور، تلفات بسیاری دارند. تاکنون در میان پزشکان ۴۱ مورد مرگ داشته‌ایم. در میان پرستارانی، که دیگر توان تحمل زیر فشارهای سنگین را ندارند، موارد خودکشی وجود داشته است.

کارگران شاغل در نظام سلامت ملی ایتالیا مجبور به کار در شرایطی اسفناک‌اند. آن‌ها هزینه‌ی هنگفتی به خاطر تمام کاهش‌های صورت گرفته در خدمات درمانی در دوره‌ی گذشته می‌پردازند. پاسخ آمبولانس‌ها به یک تماس ممکن است تا هشت ساعت یا بیش تر طول بکشد. زمانی که بیمار به بیمارستان منتقل می‌شود، اغلب باید زمان زیادی منتظر بماند تا واحد مراقبت‌های ویژه در دست‌رس قرار گیرد. از آن جایی که پزشکان باید برای بیمارانی اولویت قائل شوند، که فکر می‌کنند بیش ترین فایده را از مراقبت ویژه خواهند برد، بسیاری از بیماران به معنای واقعی کلمه به مرگ واگذار می‌شوند.

تعداد بیش تر واحدهای مراقبت ویژه و آمبولانس‌ها به معنای مرگ و میر کم تر است. تدابیر امنیتی قاطعانه تر و تجهیزات مراقبتی کارآمدتر و زیادتر به معنای مرگ و میر کم تر خواهد بود. کارگران بخش سلامت خواهان تمام تجهیزات مراقبتی ضروری‌اند، که در حال حاضر کارآمدی محافظت از آن‌ها را اصلا ندارند. مجددا این لایه، هم دلی عظیمی در سراسر جامعه را برانگیخت و گرفتاری آن‌ها سهمی در عصبانیت فزاینده‌ی طبقه‌ی کارگر به مثابه یک گل دارد. کاملا مشخص شده است، که نظام سلامت به طور سیستماتیک دچار کمبود بودجه است و این عنصری اساسی

در نرخ بالای مرگ و میر است. سناریوی کابوس‌وار کنونی بدین معناست، که در آینده مبارزه بر سر دفاع از خدمات درمانی عمومی و بهبود آن‌ها مبارزه‌ای اساسی خواهد بود و سرمایه‌داران، که تنها یک هدف در ذهن خود دارند و آن چیزی جز سودآوری از سلامت نیست، به دشواری خواهند توانست برای خصوصی‌سازی بیش تر خدمات درمانی ملی استدلال کنند.

پیامدهای بین‌المللی

به موازات آن که ویروس از کشوری به کشور دیگر گسترش می‌یابد، شاهد واکنش مشابهی از جانب کارگران بوده‌ایم. نخست، این را در اسپانیا، دومین کشور اروپایی پس از ایتالیا از منظر شدیدترین نرخ شیوع، دیدیم. در شانزدهم مارس شاهد اعتصاب‌هایی در کارخانه‌های میشلین، مرسدس بنز، آیویکو، ایرباس، تایر کانتیننتال و بسیاری دیگر بودیم. تحولات مشابهی را در کانادا، با اعتصابی در کارخانه‌ی فیات - کرایسلر به خاطر دغدغه‌های ناشی از ویروس کرونا و نیز در ایالات متحده و فرانسه شاهد بودیم؛ سناریوهایی مشابه، که با گسترش ویروس از کشوری به کشور دیگر ظاهر می‌شوند.

ما شاهد سراغز فرآیندی مشابه در بریتانیا هستیم. دولت همان واکنشی را نشان می‌دهد، که در ایتالیا دیدیم، یعنی اقداماتی که بسیار پیش از آن مشخص شده بود، ضروری‌اند. دستور تعطیلی مغازه‌ها، رستوران‌ها، بارها و غیره صادر شده است. با این حال، دولت به وضوح اعلام کرده که بخش تولید و ساخت و ساز به کار خود ادامه خواهند داد. از این رو، در حالی که مدیران اجرایی شرکت‌های ساختمان‌سازی در امنیت نسبی خانه‌هاشان مشغول به کارند، از کارگران خواسته می‌شود تا زندگی خود را قربانی سود کنند. ما شاهد اعتصاب‌ها در بریتانیا هم خواهیم بود. به موازات آن که کارگران از تجارب کارگران کشورهای دیگر درس بگیرند، هم چنین شاهد تکرار این اعتصاب‌ها از کشوری به کشور دیگر خواهیم بود. آن چه می‌بینیم فرآیند مبارزه‌ی طبقاتی است، که در سطحی جهانی گسترش می‌یابد. مبارزه در تمام کشورها بر سر این است، که کدام محیط‌های کاری باید به فعالیت ادامه دهند و تحت چه شرایطی مبارزه‌ی طبقاتی، هم چنین در سطحی بین‌المللی، وجود خواهد داشت. این فرآیند در دوره‌ی آتی تشدید خواهد شد



و گسترش خواهد یافت. در تمام کشورها، شاهد مانورهای کارفرمایان و دولت‌ها و واکنش مبارزه‌جویانه از جانب کارگران خواهیم بود.

مبارزه برای تعطیلی کارخانه‌ها

کارگران ایتالیا خواهان آنند، که کارخانه‌های غیرضروری تعطیل شوند. این ایده هم چنین به کشورهای دیگر هم گسترش یافته است. اگر کارفرمایان مقاومت کنند، موجب انفجار خشم بیش تری از جانب کارگران خواهند شد. یک عنصر جدید و بسیار مهم در این وضعیت وجود دارد: کارگران در عمل نظر خود را درباره‌ی نحوه‌ی اداره‌ی کارخانه‌ها تحمیل می‌کنند؛ چیزی که هیچ سرمایه‌داری آمادگی تحملش را ندارد. بنابراین، طبقه‌ی

دولت کونته، در ابتدای امر، ۹۴ نوع شغل را ضروری اعلام کرد. از تعداد آن‌ها کاسته شده، اما هم چنان تعداد عظیمی از تولیدات غیرضروری اجازه‌ی فعالیت دارند. برآورد می‌شود، که شش تا هفت میلیون کارگر هم چنان به سر کار می‌روند. اعتصاب‌ها در بخش تجاری خُرده‌فروشی با مطالباتی از قبیل تعطیلی فروش‌گاه‌ها در روزهای یک شنبه سازمان‌دهی شده‌اند، اما مشخص است که رهبران اتحادیه‌های کارگری قصد اعلام فراخوان برای اعتصاب سراسری ملی را ندارند.

با امضای این معاهده، رهبران اتحادیه‌های کارگری در پی آنند که مانع از بسیج طبقه‌ی کارگر شوند. این معاهده با عدم تضمین پوشش اتحادیه‌ای رسمی، کارگران را در

می‌تواند تا حدی پیش رود که کارگران دست به مقابله با مشروعیت خود سیستم و یافتن سایر شیوه‌های اداره‌ی جامعه بزنند. بورژواها برای جلوگیری از این امر، و نیز با کمک رهبران اتحادیه‌های کارگری، پذیرفته‌اند که برخی از صنایع باید تعطیل شوند. اما این چیزی است، که با مطالبات ابتدایی کارگران بسیار متفاوت است. این بیان‌گر وضعیتی است که در ایتالیا داریم و در سایر نقاط هم به سرعت شاهد آن خواهیم بود، وضعیتی که مانورهای مداوم از جانب دولت و کارفرمایان و نیز لایه‌های فوقانی اتحادیه‌های کارگری - با وعده‌هایی که یک روز داده می‌شوند و روز دیگر نقض - در حال وقوع است. در تمام این موارد، آن‌ها با دم شیر بازی می‌کنند و ممکن است مجبور به عقب‌نشینی شوند.



فقدان آگاهی طبقه‌ی کارگر از قدرت فوبیش، یکی از عوامل اصلی در حفظ انسجام جامعه‌ی سرمایه‌داری است. وضعیتی که کارگران را وامی‌دارد تا به عنوان یک طبقه گرد هم آیند و از قدرت بالقوه‌ای استفاده کنند، که از آن برخوردارند و نتیجه‌ی استفاده از آن قدرت را ببینند. تأثیر شگرفی بر اندیشه‌ی کارگران معمولی دارد. زمانی که کارگران متوجه می‌شوند چگونه کُش متند و هماهنگ منجر به نتیجه می‌شود، اشتباهی آن‌ها با خوردن افزایش می‌یابد و در می‌یابند که می‌توانند دستاوردهای بسیار بیش تری داشته باشند. آن دستاورد بیش تر، نقش فائزانه‌ی رهبران اتحادیه‌های کارگری را بر بسته می‌کند، که هر کاری (این‌ها می‌دهند تا مانع از آن شوند کارگران تجربه‌ی پتان نوعی از مبارزه‌ی طبقاتی را از سر بگذرانند.

حاکم که با امکان رادیکال شدن گسترده‌ی طبقه‌ی کارگر مواجه شده است، ممکن است عقب‌نشینی کند و دست‌کم به صورت جزئی تن به مطالبات کارگران بدهد. اینک در ایتالیا شاهد چنین روندی هستیم، بعضی شرکت‌ها تعطیل شده‌اند، در حالی که برخی دیگر هر نوع بهانه‌ای می‌یابند تا به فعالیت ادامه دهند. رهبران اتحادیه‌های کارگری نیز نقش موازنه بخش متزلزلی را ایفا کرده‌اند. از یک سو کوشیده‌اند تا ابعاد مبارزه‌جویی طبقه‌ی کارگر را محدود سازند و از سوی دیگر تحرکاتی به منظور بیان مطالبات کارگران انجام داده‌اند. اکنون لاندینی، رهبر CGIL، پس از ملاقات با وزیر اقتصاد و پس از گرایش موقت به موضعی مبارزه‌جویانه‌تر، معاهده‌ی ناخوشایندی را امضا کرده است.

موقعیتی دشوار و متزلزل قرار می‌دهد. بنابراین، یکبار دیگر شاهد آنیم که چگونه رهبران جنبش کارگری، درست در زمانی که طبقه‌ی کارگر به سمت تعرض گام برمی‌دارد، از تمام اقتدار خود برای تنش‌زدایی از وضعیت استفاده می‌کنند. این امر فقدان روحیه‌ی مبارزه‌جویی راستین در میان رهبران اتحادیه‌های کارگری را آشکار می‌سازد. در آینده، این امر به ستیزه‌هایی درون اتحادیه‌های کارگری منجر خواهد شد، زیرا اعضای معمولی به دنبال جایگزینی رهبری بی‌کفایت خواهند رفت. بارها در تاریخ شاهد بوده‌ایم، که وقتی طبقه‌ی حاکم تا بدین سطح تهدید می‌شود، آماده‌ی دادن امتیازهایی به منظور خریدن زمان می‌شود. بورژوا عاقل متوجه است، که در چنین لحظاتی رادیکال شدن

عنصری اضافی وجود دارد، که به اقتناع سرمایه‌داران به منظور تعطیلی خطوط بزرگ تولید کمک می‌کند: تقاضا در همه جا رو به کاهش است. بنابراین، چرا باید کالاهایی تولید کنید که به هیچ وجه نمی‌توانید آن‌ها را بفروشید؟ سپس عنصری دیگر پا به معادله می‌گذارد: با نیروی کار اضافی چه باید کرد؟ بسیاری از کارگران پیشاپیش شغل‌های خود را از دست داده بودند، اما مجدداً موج عظیم بیکاری در مقیاسی مشابه آن چه در دهه‌ی ۱۹۳۰ تجربه شد، عنصری تأثیرگذار در رادیکال‌سازی بیش تر طبقه‌ی کارگر خواهد بود. این می‌تواند گواهی بر این باشد، که سیستم موجود کارگران را ناکام گذاشته است. این اوضاع طرح اقدامات جدید محافظت اجتماعی، از قبیل

پرداخت‌های موقت دوران بیکاری و مزایای قابل وصول‌تر را توضیح می‌دهد. طبقه‌ی حاکم خود را مجهز به چاره‌ای برای عبور از توفان می‌کند. مساله این است، که بدهی‌ها پیشاپیش سطوحی نجومی دارند. بنابراین، مزایایی که سرمایه‌داران اکنون تضمین می‌کنند، در مراحل بعدی از جیب کارگران پرداخت خواهد شد. از این رو، اقداماتی که امروز سرمایه‌داران به منظور تلطیف فشار طبقاتی ایجاد شده انجام می‌دهند، زمانی که ویروس کرونا عقب‌نشینی کند، منجر به تشدید فزاینده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی خواهد شد.

دغدغه‌ی بلادرنگ طبقه‌ی کارگر، ایجاد امن‌ترین محیط برای خود و خانواده‌هایشان است. تمام کارفرمایان آمادگی تعطیلی کارهای خود را ندارند و مبارزات جاری تداوم خواهد یافت. بنابراین، مبارزات دربارہ‌ی نحوه‌ی اجرای اقدامات امنیتی در محیط کارهایی که فعالیت‌شان ضروری تشخیص داده شده و مبارزات بر سر تعطیلی محیط‌هایی که به رغم غیرضروری بودن‌شان سعی دارند فعالیت خود را ادامه دهند، وجود خواهد داشت. معاهده‌ای که رهبران اتحادیه‌های کارگری پای آن را امضا کرده‌اند، امور ضروری و غیرضروری را مشخص نمی‌سازد و حتا روزهایی را باقی می‌گذارد که صاحبان کارخانه می‌توانند از آن استفاده کنند. برای مثال، فقط در بولونیا دو هزار شرکت درخواست داده‌اند تا از تعطیلی معاف شوند. در بخش لا اسپزیا، از منطقه‌ی لیگوریا، دو کارخانه‌ی عمده‌ی اسلحه‌سازی، یعنی لئوناردو و MBDA، به رغم درخواست اتحادیه‌ها مبنی بر ضرورت تعطیلی آن‌ها از جانب فرماندار محلی از تعطیلی معاف شده‌اند. توجیه فرماندار این است، که تمام کارگران غیراساسی از خانه به محل کار فرستاده و اقدامات مناسبی برای مابقی نیروی کار اتخاذ شده‌اند. اما این دو کارخانه‌ی اسلحه‌سازی دارای چندین کارخانه‌ی تولیدکننده‌ی قطعات هستند و وضعیت در این کارخانه‌ها وخیم‌تر است. این امر خشم کارگرانی را برافروخته، که در حال تدارک اعتصابی هشت ساعته با حمایت اتحادیه‌های کارگری هستند.

واضح و مبرهن است، که آن چه برای صاحبان کارخانه «ضروری» است، نه از منظر امنیت کارگران، بلکه از جهت سودهای خودشان است. برای مثال، صنایعی از قبیل

هوافضا، تسلیحات نظامی، هتل‌ها و غیره در فهرست صنایع «ضروری» جای دارند. با تداوم اعمال این معیارها، مشخص است که آن‌ها کاملاً تجربه‌ی «برگامو» را نادیده می‌گیرند که در مراحل اولیه‌ی شیوع ویروس، دقیقاً به خاطر تمرکز بالای کارخانه‌ها در آن استان، «منطقه‌ی قرمز» اعلام نشده بود. بنابراین، شرایط برای مبارزه‌ی مداوم در سطوح گوناگون بین کارگران و کارفرمایان بر سر این که چه چیز «ضروری» است، کدام محیط‌های کاری باید به فعالیت خود ادامه دهند و کدام یک نباید فعالیت کنند، وجود دارد. رهبران اتحادیه‌های کارگری به وضوح در پی درهم شکستن جبهه‌ی کارگران و جلوگیری از بسیج آن‌ها هستند. این، در عین حال، هشدار بی‌مواجهه کارگران سایر کشورهاست: آماده‌ی مواجهه با تمام انواع مانورها باشید، نه فقط از جانب کارفرمایان، بلکه هم چنین از طرف دولت و مهم‌تر از همه از جانب رهبران اتحادیه‌های کارگری خودتان. این وضع مساله‌ی ایجاد ساختارهایی را مطرح می‌کند، که اجازه دهد اعضای عادی نمایندگان خود را انتخاب کنند، نمایندگانی که باید بخشی از فرآیند مذاکره باشند و بتوانند به کارگرانی گزارش دهند، که آخرین حرف را در خصوص تصویب تصمیم‌ها و معاهدات حاصل شده بر سر این مساله می‌زنند. رهبری اصلی‌ترین مشکل است. بدون یک رهبری مبارزه‌جو در اتحادیه‌های کارگری و بدون مجراهایی که توده‌های کارگران بتوانند از طریق آن خود را بیان کنند، وضعیت کنونی مبارزه‌جویی، با فرستادن بخشی از کارگران به خانه و اجبار دیگران به کار می‌تواند تضعیف و تجزیه شود. به محض آن که این مرحله به سرانجام رسد، دوره‌ی بعدی دوره‌ای خواهد بود که کارگران در برابر ویروس همه‌گیر دوام آورند و در امنیت خانه‌هایشان منتظر پایان آن باشند: یعنی، کارگرانی که بتوانند حق انجام چنین کاری را به دست آورند.

جهش رو به پیش آگاهی

با این وجود، چنین چیزی پایان این فرآیند نخواهد بود، بلکه مرحله‌ای در فرآیند عمیق و مداوم آگاهی و رادیکال‌سازی احیاء شده خواهد بود. مردم به سرعت می‌آموزند. جدا از ماهیت سیستم، میلیون‌ها کارگر در حال درک قدرت خود هستند. فقدان آگاهی طبقه‌ی کارگر از قدرت خویش، یکی از

عوامل اصلی در حفظ انسجام جامعه‌ی سرمایه‌داری است. وضعیتی که کارگران را وامی‌دارد تا به عنوان یک طبقه گرد هم آیند و از قدرت بالقوه‌ای استفاده کنند، که از آن برخوردارند و نتیجه‌ی استفاده از آن قدرت را ببینند، تاثیر شگرفی بر اندیشه‌ی کارگران معمولی دارد. زمانی که کارگران متوجه می‌شوند چگونه کُش متحد و هماهنگ منجر به نتیجه می‌شود، اشتیاق آن‌ها با خوردن افزایش می‌یابد و در می‌یابند که می‌توانند دستاوردهای بسیار بیش تری داشته باشند. آن دستاورد بیش تر، نقش خائنانه‌ی رهبران اتحادیه‌های کارگری را برجسته می‌کند، که هر کاری انجام می‌دهند تا مانع از آن شوند کارگران تجربه‌ی چنان نوعی از مبارزه‌ی طبقاتی را از سر بگذرانند.

با این حال، اگرچه بحران کنونی مردم را وادار به ماندن در چهاردیواری‌های خود کرده است، فرآیند گسترده‌ی رادیکال‌سازی در حال وقوع است. و زمانی که ویروس همه‌گیر به پایان رسد، جهان جایی بسیار متفاوت‌تر از چیزی خواهد بود که چند هفته پیش در آن وضعیت قرار داشت. طبقه‌ی کارگر با روحیه‌ای بسیار متفاوت وارد دوران جدیدی خواهد شد و از ماهیت واقعی سیستم و نیز قدرت و توان خود آگاهی بسیار بیش تری خواهد داشت. این موارد، تحولاتی به غایت تهدیدکننده برای طبقه‌ی سرمایه‌دار است. آن‌ها می‌دانند که اوضاع پس از پایان ویروس همه‌گیر به چه ترتیب خواهد بود. سرمایه‌داران با شرکت‌های ورشکسته‌ی زیادی مواجه خواهند شد، با تعداد زیادی از بیکاران که به دولتی عادت کرده‌اند که برای تامین غرامت یا پیش می‌گذارد. بدهی‌های عمومی در نسبت‌های بی سابقه‌ای افزایش خواهند یافت، چیزی که سرمایه‌داران باید بی درنگ از عهده‌ی آن برآیند. آن گاه تنها پاسخی که طبقه‌ی حاکم خواهد داشت، فشار برای اعمال اقدامات ریاضتی ظالمانه‌تر از آن چیزی خواهد بود که پس از بحران مالی ۲۰۰۸ شاهدش بودیم.

حاکمان از این فرآیند آگاهی دارند. آن‌ها با اعلام خطری عظیم در حال نظاره‌ی مبارزه‌ی طبقاتی افزایش یابنده و آگاهی هم پای آنند. این امر هم چنین رفتار نامعقول تمام دولت‌هایی را توضیح می‌دهد، که موضع‌شان مدام از روزی به روز دیگر متغیر است؛ چرا که تحت فشارهای طبقات مخالف قرار می‌گیرند. این وضعیت آن‌ها را در منظر



توده‌ها افشا می‌کند: تحولی بسیار خطرناک از منظر طبقه‌ی سرمایه‌دار و نهادهای دولت بورژوازی. از این نظر، اوضاع شبیه وضعیت جنگی است. در زمان جنگ، آگاهی می‌تواند به سرعت از مراحل اولیه، زمانی که روحیه‌ی وحدت ملی از بالا بر جامعه تحمیل می‌شود، به مرحله‌ی انقلاب آشکار برسد. با این حال، آن چه در مورد وضعیت کنونی جالب توجه است، این است که تفکیک طبقاتی با چه سرعتی پدیدار گشته است. در همه جا سعی بر این است، که روحیه‌ی وحدت ملی برانگیخته شود. در ایتالیا، پرچم و سرود ملی این کشور به منظور تهییج این روحیات به کار گرفته شده‌اند. این امر نشان‌گر تلاش در جهت بی‌اهمیت جلوه دادن ستیزهای طبقاتی است، آن هم در زمانی که آن ستیزها در بحرانی‌ترین شکل خود هستند. در چنین وضعیتی، رفرمیست‌های درون جنبش کارگری نقش کلاسیک خود یعنی میانجی‌گری بین طبقات را بر عهده می‌گیرند. در بریتانیا، شاهد آنیم که رهبران حزب کارگر و اتحادیه‌های کارگری در این باره صحبت می‌کنند، که «در این شرایط همه‌ی ما با هم هستیم» و غیره. برای مثال، گمان‌پردازی‌هایی در بریتانیا وجود دارد، بر این مبنا که ممکن است بوریس جانسون به رغم اکثریت خود با هشتاد کرسی برای بقا به حزب کارگر رجوع کند. همه جا حال و هوای «دولت‌های ملی» وجود دارد. در ایتالیا، دولت با رهبران احزاب مخالف ملاقات کرده و صحبت از «کمیته‌ای فنی» در جهت هم‌کاری با این احزاب است.

کارفرمایان برای آینده آماده می‌شوند

خصلت دیگر وضعیت کنونی، حضور فزاینده‌ی پلیس و ارتش در خیابان‌هاست. تاکنون مردم از حضور آن‌ها استقبال کرده‌اند؛ چرا که احساس می‌کنند در این اوضاع بحرانی می‌توانند کمک‌رسان باشند. کادر پزشکی نظامی و تجربه‌ی آن‌ها در فعال‌سازی بیمارستان‌های میدانی در شرایط جنگی به کار گرفته شده‌اند. حمل و نقل نظامی برای حمل تدارکات - و به نحوی تراژیک حمل تابوت‌ها- به کار می‌روند. تمام این موارد، حاوی تصویری از ارتش به عنوان نهادی در کنار مردم است. افسران ارشد نظامی جوری در تلویزیون جولان می‌دهند، که گویی در نبرد علیه ویروس کورونا عامل مهمی هستند. در عین حال، ما شاهد کاربرد فزاینده‌ی پیگرد تحرکات افراد از طریق شبکه‌های

موبایل هستیم. حتا با توجیه استفاده از پهبادها برای پیگیری تحرکات مواجهیم. مجدداً با فرض اضطراری بودن اوضاع، بسیاری این قبیل موارد را موجه می‌دانند. با این حال، باید متوجه باشیم، که این موارد بخشی از سیاست عادت دادن مردم به دیدن سربازان مسلح و وسایل نقلیه‌ی نظامی در خیابان‌هاست و در راستای ایده‌ی نظارت گسترده به کار می‌روند. طبقه‌ی حاکم کاملاً از بالقوگی انقلابی موجود در وضعیت آگاهی دارد و می‌داند که جنبش‌های توده‌ای، زمانی که مردم بتوانند در تعداد وسیع به خیابان‌ها بازگردند، آماده می‌شوند. بنابراین، آن‌ها نیاز دارند تا تمام ابزارهای در اختیار خود را به منظور مهار وضع جدیدی که در حال آماده‌سازی است، فراهم کنند. در آینده، طبقات حاکم خواهان مهار و کنترل مبارزه‌جوت‌ترین کارگران و جوانان خواهند شد، یعنی رهبران طبیعی‌ای که در محیط کارها و دانش‌گاه‌ها پدیدار خواهند گشت. دلیل رادیکال‌سازی گسترده، این واقعیت مسلم است که بیش از پیش آشکار می‌شود، که «بازار» در چنین شرایطی کارساز نیست. مقالات بسیاری، حتا به قلم ناظران ارتجاعی بورژوا، در این باره وجود دارند که «همه‌ی ما اکنون سوسیالیستیم»، که نشان‌گر پذیرش این واقعیت است که اقداماتی از جمله مداخله‌ی مستقیم دولت در اقتصاد ضروری‌اند. در تمام کشورها، به خاطر ترس از واکنش اجتماعی، دولت از طریق منابع پولی هنگفت با ارائه‌ی مزایایی به منظور کمک به مردم برای پشت سر گذاشتن بحران، مداخله کرده و در عین حال به شرکت‌ها نیز برای جلوگیری از ورشکستگی‌شان کمک مالی می‌کند. این شیوه‌ای نیست، که قرار بود بازار بدان طریق سازوکار یابد. مردم تمام این چیزها را به یاد خواهند داشت و زمانی که بحران پایان یابد، این پرسش را خواهند کرد، که چرا نمی‌توانیم این اقدامات را ادامه دهیم. بنابراین، موج جدیدی از مبارزه‌ی طبقاتی بر خواهد آمد.

در جست‌وجوی انقلاب

در خلال این فرآیند، در میان مترقی‌ترین و آگاه‌ترین لایه‌های جوانان و کارگران، آگاهی انقلابی در حال ظهور است. این، یعنی بخش به مراتب گسترده‌تری از جمعیت به سوی ایده‌های انقلابی جذب می‌شوند و یگانه اندیشه‌های به واقع انقلابی را باید در مارکسیسم جست‌وجو کنند. مردم می‌خواهند

بفهمند، که چرا تمام این اتفاقات در حال وقوع است و چه کار می‌توان کرد. در چنین شرایطی، اندیشه‌های انقلابی می‌توانند در اختیار لایه‌های بسیار گسترده‌تری قرار گیرند. ما نمونه‌هایی از کار روزانه‌ی خود سراغ داریم، که در آن ابتکار عمل‌های گروه‌های کوچکی از رفقا ناگهان پژواک بسیار گسترده‌تر از آن چه به آن عادت داشته‌ایم، پیدا می‌کنند. این موارد می‌توانند تکرار شوند و به رشد خود ادامه دهند. نیروهای کوچک مارکسیسم راستین پیشاپیش در حال رشد بوده‌اند و در حال دستیابی به لایه‌های گسترده‌ترند. ما می‌توانیم فرآیند تاسیس گرایش مارکسیستی درون جنبش کارگری و در میان جوانان تمام کشورها را سرعت ببخشیم. ما نیاز به فهم این داریم، که اندیشه‌هایی که در دوره‌ی گذشته تنها می‌توانستند به لایه‌ای بسیار کوچک نفوذ کنند و اندیشه‌هایی «افراطی» تلقی می‌شدند، اکنون امکان دست‌رسی به لایه‌ی وسیع‌تری را دارند؛ زیرا شرایط «حاد» آن‌ها را از اعتبار و موضوعیت بیش‌تری برخوردار می‌کند. جهشی که در آگاهی به وجود آمده است، موجب گشایش وضعیتی کاملاً نوین می‌شود و مارکسیست‌ها باید تلاش‌های خود را به منظور ایجاد نیرویی درون طبقه‌ی کارگر و نزد جوانان چند برابر کنند؛ نیرویی که بتواند جامعه را به سمت خروج از بحرانی تاریخی، که با آن مواجه است، هدایت نماید.

بیست و هفتم مارس ۲۰۲۰

منبع:

The Lessons of the Italian coronavirus crisis for the workers of the world. by Fred Weston

برگرفته از: «نقد، نقد اقتصاد سیاسی، نقد بُت‌وارگی، نقد ایدئولوژی»



کرونا و طبقات کارگر غرب

تلاقی رکود اقتصادی قریب الوقوع با شوک کرونا

ایننگار زولتای

برگردان: هوشنگ هادیان

(مشابه آن چه در بحران ۱۹۹۷ آسیا و بحران ناشی از حادثه یازدهم سپتامبر در ۲۰۰۱ روی داد) بودند، وال استریت در ایالات متحد به سرعت خواستار «تحریک شوک و وحشت» برای توقف پیامدهای منفی اقتصادی شد. دولت دست راستی ترامپ در ایالات متحده در تلاشی ناشیانه برای حفظ هم زمان «اطمینان سرمایه گذار» و انتخاب مجدد خودش به مقام ریاست جمهوری، ابتدا کوشید تا عمق بحران سلامت را کم اهمیت جلوه دهد. خیلی زود دولت محافظه کار بوریس جانسون در بریتانیا نیز به او پیوست. ترامپ در سخن رانی بی، که به طور زنده خطاب به مردم آمریکا از مرکز کنترل بیماری‌ها در آتلانتای جورجیا پخش می‌شد، اعلام کرد خطر ویروس کرونا فقط کمی بیش از آنفولانزای معمولی با نرخ مرگ و میر یک دهم درصد است که سالانه منجر به مرگ تعداد اندکی از افراد می‌شود. بعد که مشخص شد این بحران سلامت تا چه حد جدی است، ترامپ به نژادپرستی متوسل شد و ویروس را «ویروس چینی» خواند و در همین حال صاحب نظران جناح راست به سرزنش دموکرات‌ها پرداختند که تلاش کردند با استیضاح، واکنش سریع ترامپ به این شرایط اضطراری را کند کنند. نژادپرستی در اروپا نیز نقش بازی کرد؛ صنعت اسکی در اتریش، این واقعیت را انکار کرد که تفریح گاه اسکی ایشگل منشاء پنهان شیوع ویروس کرونا در اروپا بوده است و برای هشت روز دیگر نیز این پیست را باز نگاه داشت و هم چنان «یک ایتالیایی» را مقصر معرفی می‌کرد؛ حتا با این که کشورهای دیگر مانند ایسلند،

غیره، همگی نشان دهنده ی شروع کساد ی بودند. مثلاً از ۲۰۱۹، کشورهایمانند آلمان دست خوش پایین ترین نرخ رشد از زمان اوج بحران مالی جهانی در سال ۲۰۰۹ بودند؛ و بیکارسازی‌های گسترده در صنعت خودروسازی جهانی نیز دیگر فقط نتیجه ی دیجیتالی شدن یا چرخش به سمت خودروهای برقی نبود، بلکه به اُفت فعالیت اقتصادی مربوط می‌شد. اریک توسان به درستی اشاره می‌کند، که «ضعف سلامتی (...) اقتصاد به زمانی بسیار قبل تر از ثبت نخستین موارد ابتلا به ویروس کرونا در چین و تأثیرات اش بر اقتصاد جهانی برمی‌گردد (...). بانک مرکزی ایالات متحده آمریکا [Fed] و مطبوعات جریان اصلی با این بیان که (اقدامات اتخاذ شده) برای مقابله با ویروس کرونا طراحی شده‌اند، حقیقت را نمی‌گویند.»

با این همه، تعطیلی ناشی از کرونا سرانجام باعث شد تا افکار عمومی تشخیص دهند، که جهان به نوعی وضعیت مشابه با سال ۲۰۰۸ بازگشته است. در هفته ی دوم مارس، بازارهای سهام سقوط کرد و معاملات دست کم به طور موقت متوقف شد. از چهارم تا هجدهم مارس، شاخص «داوجونز» از ۲۷،۰۹۱ به ۱۹،۸۹۹ سقوط کرد؛ در همین بازه، شاخص «داکس» آلمان از ۱۲،۱۲۸ به ۸،۴۴۲ واحد رسید. روز دوشنبه نهم مارس ۲۰۲۰، بدترین روز وال استریت از سال ۲۰۰۸ به بعد بود، که فقط «داوجونز» دو هزار واحد سقوط کرد؛ و در حالی که اقتصاددانان مدافع کارگران، مانند استفان کافمن آلمانی، خواستار تعطیلی معاملات سهام برای توقف نوسان‌ها و مارپیچ نزولی ناشی از هراس

جهان از مارس ۲۰۲۰ به آینده باز خواهد گشت. تصور می‌شد بحران مالی جهانی در سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۰۸، که به سرعت به فروپاشی مالی جهانی در سپتامبر ۲۰۰۸ منجر شد، بحران بیگ بنگ عصر ما باشد؛ رُخ دادی که یک بار در طول زندگی با آن مواجه خواهیم شد. اما هنوز چیزی نگذشته است، که ما دوباره به همان نقطه بازگشته ایم. به نظر می‌رسد تنش نفتی میان روسیه و عربستان سعودی در اوایل مارس ۲۰۲۰، با سقوط آزاد قیمت نفت خام و تأثیر بر صنایع استخراج نفت و گاز ایالات متحده و نیز شوک‌های اقتصادی ناشی از جهانی شدن ویروس کرونا، باعث رکود جهانی جدیدی شده است. بسیاری از اقتصاددانان جریان اصلی - مانند اقتصاددانان هاروارد، کنت روگوف و پانکاج میشر، که معتقدند جهان اکنون دیگر وارد بحران اقتصادی جهانی جدیدی شده است - این نظر را اعلام کرده‌اند.

گسترش بحران بیماری «کووید ۱۹»، سر رسیدن «زمان ابراز وجود قوه ی مجریه» و وحشت ناشی از آن، و نیز اقدامات اقتصادی در واکنش به بحران سلامت، فکر و خیال اغلب مردم دنیا را مشغول کرده است. بیماری «کووید ۱۹» با اختلال در زنجیره‌های عرضه ی بین المللی و صدمه ی جدی به اقتصاد جهانی به شدت آسیب پذیر تولید به هنگام [just-in-time production] به وضوح گذار به کساد ی را شتاب بخشید؛ اما این کساد ی قبلاً، از اواخر سال گذشته ی میلادی، بر سرمان نازل شده بود. رشد تولید ناخالص داخلی [GDP]، سودآوری سرمایه، نرخ استفاده از ظرفیت، میزان ساعات کار و

توریست‌هایی را که از ارتفاعات آلپ اتریش برمی‌گشتند، قرنطینه کرده بودند. در همین حال، رئیس جمهور راست افراطی برزیل، ژائیر بولسونارو، که به تازگی با دونالد ترامپ دیدار کرده بود، پس از آن که این بحران را یک «فانتزی» خواند، ناچار شد تست کرونا بدهد و بوریس جانسون نخست وزیر محافظه کار بریتانیا نیز برای مدتی کوتاه در تلویزیون ملی سرگرم طرح ایده‌ی دیوانه وار ایمنی گله‌ای بود؛ ایده‌ای که بر اساس آن، گل جمعیت بریتانیا می‌بایست به یک باره در معرض ویروس کرونا قرار بگیرند تا «از شر آن خلاص شوند».

با توجه به این که نرخ مرگ و میر ویروس کرونا بین یک تا پنج درصد تخمین زده می‌شود و این که انگلا مرکل، صدراعظم آلمان، تخمین زده است شصت تا هفتاد درصد جمعیت این کشور سرانجام به این ویروس آلوده خواهند شد، پیشنهاد جانسون اساساً به معنای جایز دانستن مرگ احتمالی صدها هزار و شاید حتا میلیون‌ها نفر از افراد سالمند و دارای مشکلات زمینه‌ای در بریتانیا - یک سالمندگشی واقعی - بود، یک آزمایش انسانی داروینسم اجتماعی، که کمی بعد از سوی دولت هلند نیز پیشنهاد شد.

تلاقی ویروس کرونا با نظام درمانی نئولیبرالی

اینک که منحنی‌های آلودگی به ویروس به صورت تصاعدی اوج می‌گیرند و بحران قریب‌الوقوع خدمات سلامت بر سرمان آوار می‌شود، آرای بی‌طرفی در غرب مورد توجه قرار می‌گیرند که ناظر بر شکست سیاست‌ها و برنامه‌ریزی بزرگ مقیاس در ارتباط با ویروس کرونا، و در مقایسه با تلاش‌های چین، هستند که ابتلای به ویروس نخستین بار در یکم دسامبر ۲۰۱۹ در آن اتفاق افتاد. حتا «نیویورک تایمز»، در سیزدهم مارس، اظهار داشت: «چین برای غرب زمان خرید (و) غرب آن را بر باد داد»، و نتیجه گرفت: «رهبران چین در ابتدا ناشیانه رفتار کردند، اما بلافاصله، در قیاس با آن چه بسیاری از رهبران منتخب دموکراتیک تاکنون انجام داده‌اند، بسیار قاطعانه‌تر عمل کردند.» در واقع، کارشناسان سازمان بهداشت جهانی از تلاش‌های سریع دولت چین، که ممکن است اقتدارگرایانه نیز باشند، قدردانی کردند؛ امری که باعث شد حتا روزنامه‌ی اصلی محافظه‌کار آلمان، «فرانکفورتر آلگماینه

تسایتونگ» [FAZ] نتیجه بگیرد: «تمایل به اقدامات نصفه نیمه بسیار زیاد است؛ زیرا اعمال محدودیت‌های اجباری بر رفت و آمد، هزینه‌ی اقتصادی بالایی دارد. با این حال، این هزینه بیش تر از هزینه‌ی اقدامات ناکافی است. شاید باید به آن شعار غبارگرفته‌ی قدیمی بازگردیم: "آموختن از برادر بزرگ به معنای آموختن چگونه برنده شدن است." چین با قوانین سخت‌گیرانه و دردناک‌اش موفق به کنترل شیوع ویروس شد. هوش زیادی لازم نیست تا پیش‌بینی کنیم، که این که این کشور خیلی زود امن‌تر از سایر نقاط جهان خواهد شد.» چین در نوزدهم مارس ۲۰۲۰ با اطمینان اعلام کرد، که هیچ نمونه‌ی جدیدی از ابتلای به ویروس با منشأ داخلی گزارش نشده است و هم‌زمان آمار تلفات در ایتالیا از آمار تلفات «پادشاهی میانه» (۱) نیز فراتر رفت.

اما مساله فقط بر سر اقدامات نصفه نیمه نیست، که مشخص می‌کند آیا غرب خواهد توانست در برابر توفان «کووید ۱۹» تاب بیاورد یا خیر. این ویروس در شرایط فاجعه‌باری به کشورهای سرمایه‌داری غربی حمله کرده است. از هم‌اکنون می‌توان این مساله را در ایتالیا و اسپانیا مشاهده کرد، که در اواسط مارس گفته شد چند روز تا دوهفته از بقیه‌ی کشورهای غربی جلوتر هستند. «کووید ۱۹» در ایتالیا و اسپانیا ویرانی عظیمی به بار آورد؛ زیرا در خلال بحران «حوزه‌ی پولی یورو» از ۲۰۱۰ به بعد، «بسته‌ی مالی» اتحادیه‌ی اروپا این کشورهای پیرامونی اتحادیه‌ی اروپا را مجبور به اتخاذ اقدامات ریاضتی شدید و کاهش بودجه‌ی عظیم در بخش خدمات سلامت کرد. برای نمونه، بر اساس آخرین داده‌های رسمی و در دسترس یورواستات (۲)، تفاهم‌نامه‌های متعددی که «تروویکا» (کمسیون اروپا، بانک مرکزی اروپا و صندوق بین‌المللی پول) یونان را وادار به امضای آن‌ها کرد، نه تنها کاهش شدید در حقوق بازنشستگی و حداقل سطوح دست‌مزد را شامل می‌شد، بلکه باعث سقوط بودجه‌های خدمات سلامت تا ۲۲/۴ درصد بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۶ شد. در ایتالیا نیز بر اساس داده‌های «یورواستات»، نسبت هزینه‌های خدمات سلامت به تولید ناخالص داخلی، به رغم رشد جمعیت کشور از ۵۹/۲ میلیون به ۶۰/۷ میلیون نفر، در همین بازه از ۹ درصد به ۸/۸ درصد سقوط کرد. این کاهش‌های کوتاه مدت بودجه بر اساس

این اقدامات ریاضتی، با بازسازی درازمدت قوانین نظام سلامت در قالب نئولیبرالیسم تقویت شد و با تبدیل نظامی با محوریت کالاهای عمومی به یک نظام کاهنده‌ی هزینه، نظام سلامت عمومی را به نهادهای شبه‌بازاری رقابتی با بودجه‌ی ناکافی تغییر داد. در مجموع، ۳۷ میلیون یورو از نظام بهداشت عمومی ایتالیا خارج شد، تعداد بیمارستان‌ها ۱۵ درصد کاهش یافت، تعداد کارکنان - پزشکان، پرستاران و مددکاران اجتماعی - به شدت کاهش یافت و در کل ۷۰ هزار تخت بیمارستانی، یعنی ۱۷ درصد از کل تخت‌ها، کم شد. الیو رزا می‌نویسد: «این وضعیت به معنای آن است که در قیاس با میانگین اتحادیه‌ی اروپا - که به ازای هر هزار نفر، پنج تخت است - در ایتالیا تنها سه تخت وجود دارد.» این کاهش تخت‌های بیمارستانی شامل تخت‌های مراقبت‌های ویژه نیز می‌شد. در کشوری با بیش از ۶۰ میلیون سکنه و جمعیتی در حال پیر شدن، تعداد تخت‌های مربوط به مراقبت‌های ویژه به ۵۲۰۰ تخت کاهش یافت، که حتا پیش از بحران کرونا نیز بسیاری از آن‌ها اشغال بودند. در خصوص آلمان، کشوری در قلب حوزه‌ی پولی یورو نیز می‌توان همین استدلال را مطرح کرد؛ کشوری که در آن - به رغم سرانه‌ی بالای خدمات سلامت - صدها بیمارستان عمومی، خصوصی تعطیل شده‌اند، و بنیاد صاحب نفوذ «برتلمن» [Bertelsmann Stiftung] در سال ۲۰۱۹، پیشنهاد تعطیلی ۵۰ درصد از بیمارستان‌های آلمان را داد؛ یا در مورد ایالات متحد، که کاهش بودجه فقط در شهر نیویورک منجر به حذف ۲۰ هزار تخت بیمارستانی شد، یا بریتانیای کبیر که پزشکانش درباره‌ی عواقب سخت کاهش بودجه‌ی نظام سلامت ملی در مواجهه کشور با بحران ویروس کرونا هشدار داده‌اند. به گونه‌ای که یکی از پزشکان نظام سلامت ملی بریتانیا [NHS] در مقاله‌ای که در «نیویورک تایمز» منتشر شد، هشدار داد: «بریتانیا نسبت به اغلب کشورهای دیگر اروپا تخت‌های مربوط به مراقبت‌های ویژه‌ی کم‌تری دارد. نرخ اشغال تخت بسیار بالاست و نبردی هر روزه برای مرخص کردن افراد در جریان است تا جای کافی برای بیماران جدید باز شود. حتا هنگامی که تخت در دست رس است، ما پرستاران لازم برای استفاده از آن را نداریم. یک دهه کاهش و کمبود بودجه، ما را به طرز خطرناکی در

ابتلا به ویروس کرونا قرار دارند، بدون هیچ روز استراحتی در شیفت‌های هجده ساعته مشغول به کارند و در آستانه‌ی فروپاشی روانی و جسمانی قرار دارند. مُرده‌سوزخانه‌ها شبانه روز در کارند و تابوت‌ها پشت هم ردیف می‌شوند. در اواسط مارس، تصاویر کاروان‌های نظامی ایتالیایی که وارد شهر برگامو می‌شدند و بی‌شمار اجساد اضافی را به خارج از شهر منتقل می‌کردند، مردم جهان را تکان داد. در ضمن، فهرست‌های انتظار برای برگزاری خاک سپاری بلندتر شده‌اند و این در حالی است، که برگزاری مراسم معمول خاک سپاری به دلیل قرنطینه امکان‌پذیر نیست. روزنامه‌ی محلی «اکو دی برگامو» [L'Eco di Bergamo]، در منطقه‌ی



لومباردی ایتالیا، مجبور شد صفحات مربوط به آگهی‌های فوت را از دو-سه به ده صفحه افزایش بدهد و به دلیل تعداد بالای مرگ و میر در هر صفحه ۱۵۰ آگهی فوت را ذکر کند. ۹۰ درصد این فوتی‌ها بر اثر کرونا بوده است. و از آن‌جا که افرادی که روی کاغذ می‌توانند با دریافت اکسیژن اضافی و... بهبود بیابند، این مراقبت‌ها را دریافت نمی‌کنند، نرخ مرگ و میر «کووید ۱۹» به ۱۰ درصد رسیده است. مردم در ایتالیا در حال از دست دادن جان خود هستند، نه به خاطر این که «کووید ۱۹» بسیار کشنده است، بلکه به این دلیل که نتولیبیرال شدن حوزه‌ی سلامت و اقدامات ریاضتی اتحادیه‌ی اروپا در حال کشتن آن‌ها به معنای واقعی کلمه است. از منظر پزشکی، اکثریت قابل توجهی از مرگ‌ها قابل پیش‌گیری هستند. و برای کارکنان مراقبت‌های بهداشتی، که وظیفه‌شان نجات زندگی‌ها است، ساز و کارهای انتخاب بسیار ناراحت‌کننده هستند. پزشکان گزارش می‌دهند، که «پرستاران چشمان‌شان پُر از اشک است؛ چرا که نمی‌توانند همه را نجات بدهند». با این اوصاف، با فاش شدن اتفاقات و بدتر شدن اوضاع، مردم آرام آرام حساسیت‌شان را نسبت به این وضعیت از دست می‌دهند: می‌شود واقعیت یک مرتبه بدل بشود به چیزی شبیه داستان‌های خیالی «ایستادگی» استفن کینگ یا «شیوع» استیون سودربرگ؟

آنا اپل‌بام در ارتباط با ضعف ویژه‌ی نظام سلامت ناکارآمد ایالات متحده، که ۲۹ میلیون نفر را فاقد بیمه باقی گذاشته است، در روزنامه‌ی «آتلانتیک» می‌نویسد: «اپیدمی‌ها (... حقایق نهفته‌ی جوامعی

پیش‌گیری سرمایه‌گذاری می‌کنند و تمایل کمی به سرمایه‌گذاری در زمینه‌ی آماده‌سازی برای بحران بهداشت عمومی دارند. با وجود این، شیفته‌ی طراحی درمان‌ها هستند. هرچه ما بیمارتر باشیم، درآمد بیش‌تری نصیب آن‌ها می‌شود، چرا که پیش‌گیری تأثیری بر ارزش سهام سهام‌دارها ندارد. مدل تجاری به کار رفته در تامین بهداشت عمومی ظرفیت‌های مقابله‌ای مازاد را، که لازمه‌ی موقعیتی اضطراری است، حذف کرده است. حوزه‌ی کاری پیش‌گیری حتماً به اندازه‌ی اغواکننده نبوده، که لزوم مشارکت بین بخش عمومی و خصوصی را پیش بکشد (...).» در وضعیت فعلی، ما در حال برداشت بذرهای این ساختارهای اقتصادی هستیم. در ایتالیا، که کرونا زودتر از هر جای دیگری در اروپا شیوع پیدا کرد، پزشکان ویروس کرونا را هم‌چون یک «جنگ» و «نوعی سونامی» که بر سر ما فرود آمده» توصیف کرده‌اند. نظام سلامت ایتالیا به واقع هیچ آمادگی‌ای برای بحران ویروس کرونا نداشت. در نتیجه، طولی نکشید که پزشکان خود را در موقعیتی دیدند که مجبورند میان دو دسته از افراد دست به انتخاب بزنند؛ کسانی باید بمیرند - افراد بسیار مسن و آن‌هایی که دارای چندین بیماری زمینه‌ای هستند - و کسانی باید مراقبت‌هایی مانند دستگاه تنفس مصنوعی را دریافت کنند و از این همین رو، شانس زنده ماندن داشته باشند. سایر بیماران نیز برای مراقبت‌های تسکینی مستقیماً به بخش بازگردانده می‌شوند، یعنی این بیماران به جایی فرستاده می‌شوند تا بمیرند. در این میان، پزشکان و پرستاران، که خود و بستگان‌شان در معرض بالاترین حد

معرض آسیب قرار داده است.» همان‌طور که تام گیندین خاطر نشان کرده است: «فشارهای ناشی از جهانی‌سازی، از محدود کردن، گیرم نه کاهش، بودجه‌های سلامت به نفع خود بهره برده است (...). هم‌زمان، مزیت‌های سودآورانه‌ی صرفه‌جویی در مقیاس و تخصص‌گرایی (...). باعث گسترش زنجیره‌های ارزش - ساختارهای تولیدی، از جمله تولید دارو، که مستلزم درون‌دادهای متعدد برای کارخانه‌های متعدد در کشورهای متعدد هستند - شده است. وقتی ضایعات غیرضروری («تولید انعطاف‌پذیر») را به کسب و کار تقریباً جهانی تشخیص ظرفیت‌های مازاد اضافه کنید و به تبع آن اهمیت میزان انعطاف‌پذیری را کم‌رنگ جلوه دهید، آن‌گاه نظام‌های محلی سلامتی خواهید داشت، که حتماً در برابر تهدیدات کوچک بسیار آسیب‌پذیرند و فاقد ظرفیت لازم برای مواجهه با شرایط اضطراری پیش‌بینی نشده هستند. به جهانی‌سازی به مثابه‌ی یک بلای اقتصادی، اینک بلای درمانی تضعیف‌توانایی محلی برای آمادگی و مقابله با پاندمیک‌های بالقوه نیز افزوده شده است.»

گذشته از این، سازمان‌های خصوصی و انتفاعی حوزه‌ی سلامت از احتمال پدید آمدن «کووید ۱۹»، چنان‌که شاهدش بودیم، مطمئن بودند. همان‌طور که دیوید هاروی به درستی اظهار می‌کند: «غول‌های شرکتی داروسازی علاقه‌ی چندانی به تحقیقات غیرسودآور در خصوص بیماری‌های عفونی (از جمله گل دسته‌ی ویروس‌های کرونا که از دهه‌ی ۶۰ شناخته شده‌اند) ندارند. غول‌های داروسازی به ندرت در زمینه‌ی

را که به آن‌ها وارد می‌شوند، به نوعی فاش می‌کنند. اپیدمی فعلی همین کار را کرده و با سرعتی وحشت‌ناک در حال پیش‌رفت است (...). ناکارآمدی آمریکا (...). نتیجه‌ی دو شاخه شدن نظام سلامت ماست، که هم‌زمان از بهترین و بدترین نوع خود در جهان است و مشخصاً برای هر نوع پاسخ جمعی در سطح ملی آماده نبوده است. بحران کنونی نتیجه‌ی دهه‌ها سرمایه‌گذاری ناچیز در خدمات اجتماعی، کم‌بها دادن به بوروکراسی در حوزه‌ی سلامت عمومی و سایر حوزه‌ها و بیش از همه، ناچیز شمردن ارزش برنامه‌ریزی بلندمدت است.»

طبقه‌ی کارگر در مواجهه با ویروس کرونا

آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان، در یک اعلان تلویزیونی ملی و برای نخستین بار خلاف قاعده در هجدهم مارس ۲۰۲۰، اظهار کرد: «یک پاندمی به ما نشان می‌دهد، که چقدر همه‌ی ما آسیب‌پذیریم و تا چه اندازه وابسته‌ایم به رفتار با ملاحظه‌ی سایر مردم و از همین رو به این که چطور از طریق اقدام مشترک و قوت‌بخشی همگانی از خودمان محافظت کنیم.»

بسیاری از مردم این پیام اغواکننده را پذیرفته‌اند، که وضعیت به فداکاری فراطبقاتی نیاز دارد. با این همه، آیا این بحران بر همه کس و صرف نظر از ثروت و جایگاه‌شان تاثیر می‌گذارد؟ آیا این بحران مردم را هم‌دل نمی‌کند، حال که رهبران ملی از هم‌بستگی سخن می‌گویند؟ آیا این بحران وضعیتی را پیش نیاورده، که در آن ناگهان احزاب و ایدئولوژی‌ها گویی دیگر موضوعیت ندارند؟ به این ترتیب، هم‌چون بسیاری از چیزهای زندگی و درست همانند آنفولانزای اسپانیایی خطرناک در سال ۱۹۱۸-۱۹۱۹، آسیب‌پذیری در خلال بحران نیز سمت و سوی به وضوح و شدیداً طبقه‌ای دارد. دولت‌های غربی به منظور جلوگیری از گسترش «کووید ۱۹» به دنبال تعطیلی زندگی عمومی هستند - مسابقات ورزشی، کنسرت‌ها و تئاترها و هم‌چنین دانش‌گاه‌ها و مدارس و تسهیلات مراقبت از خردسالان و ... تا تعاملات اجتماعی را که می‌تواند به گسترش ویروس کرونا کمک کند، محدود سازند. در سرتاسر جهان، هدف «مسطح کردن منحنی» سرایت بیماری بوده است.

با این همه، دولت‌های غربی تا حد زیادی در ایجاد ابزارهای تحقق چنین هدفی ناکام

بوده‌اند. در بسیاری از کشورهای غربی، البته به استثنای دانمارک و سوئد، مساله‌ی «فاصله گذاری اجتماعی» تا حد بسیار زیادی، دست کم در آغاز، به خود افراد واگذار شده بود. و حتا در دانمارک و سوئد نیز شیوه‌ای که این دولت‌ها از طریق آن از خانه ماندن کارگران اطمینان حاصل کردند، باز هم تا حد بسیاری مطلوب سرمایه بود. از این رو، در دانمارک، دولت از شرکت‌ها درخواست کرد که به ازای چشم‌پوشی کارگران از پنج روز کامل مرخصی، تنها ۲۵ درصد حقوق استعلاجی را پرداخت کنند. و این یعنی، اگر این دوره‌ی تعطیلی بیش از ۲۰ روز کاری به درازا نکشد، این بحران هیچ هزینه‌ای برای کارفرمایان ندارد؛ چرا که حقوق استعلاجی کارگران در اصل از محل مالیات‌های خودشان تامین می‌شود؛ و در سوئد نیز دولت مرکزی بسته‌ی حمایتی ۳۰۰ میلیارد کرونی (بالغ بر ۶ درصد تولید ناخالص داخلی سوئد) را وضع کرده، که مقرر می‌کند دولت فعلاً تمامی هزینه‌های مرخصی‌های استعلاجی را پوشش دهد که در حالت عادی بر عهده‌ی سرمایه بود.

در همین حال، در آلمان، به دلیل نگرانی از یک رکود بزرگ جدید، تعطیلی فعالیت‌های عمومی شامل تعطیلی فعالیت‌های اقتصادی در حوزه‌ی تولید و دیگر بخش‌های اقتصاد نمی‌شود، یعنی بخش‌هایی که مستقیماً ارتباطی با حوزه‌ی تامین مواد غذایی ندارند. برای مثال، وزیر بهداشت آلمان، ینس اشپان (از حزب دموکرات مسیحی) اظهار کرد، که تعطیلی مسابقات ورزشی عمومی و نمایش‌های تئاتر ساده‌تر بود تا تعطیلی کار روزانه. در همان آغاز، دولت او صرفاً به کارگران توصیه می‌کرد که در خانه کار کنند («هر کس می‌تواند می‌باید به گند کردن گسترش ویروس کرونا کمک کند»)، هرچند این گزینه برای اکثریت قابل توجهی از طبقه‌ی کارگر میسر نبود و کارگران در بسیاری از شهرهای بزرگ باید برای کار کردن از وسایل حمل و نقل عمومی استفاده کنند که به دلیل نزدیکی مسافران به یک‌دیگر، موجب افزایش سرایت بیماری می‌شود.

با این همه، حکومت مبتنی بر اتحاد بزرگ محافظه‌کارها و سوسیال دموکرات‌ها در آلمان با مواجهه با پیامدهای زنجیره‌ی قطع شده‌ی عرضه‌ی بین‌المللی و یک رکود جدید، مبتکر طرحی شده‌اند که بر مبنای آن به شکلی غیرداوطلبانه پرداختی‌های

جانشین مزد [Kurzarbeitergeld] به ۶۰ درصد درآمد پیشین‌شان - ۶۷ درصد برای والدین صاحب فرزند - تغییر می‌کند تا هم‌چون تمهیدی برای جبران کاهش ساعت‌های کاری، حفظ مشاغل و جلوگیری از تعدیل‌های جمعی به کار رود. این اقدامات سیاست‌هایی را مجدداً مطرح می‌کند، که پیش‌تر و به شکلی موفقیت‌آمیز در خلال بحران مالی جهانی در سال ۲۰۰۷-۲۰۰۸ به کار رفته بود و در سوئد و دانمارک نیز برنامه‌هایی مشابه همین رنگ و بو را داشتند. پیش‌تر در ۲۰۰۹-۲۰۱۰، موفقیت چنین اقداماتی خود را در جایی نشان داد که تولیدکنندگان آلمانی نیروی کار خود را از دست ندادند و به سادگی توانستند از نو تولید را راه‌اندازی کنند و هنگامی که ترمیم اقتصادی آغاز شد، بازار را تسخیر و به چالش بکشند. با این حال، همان‌طور که کنفدراسیون اتحادیه‌ای آلمان به درستی نقد کرد، این اقدامات برای کارگرانی که در بخش‌های با دست‌مزد پایین کار می‌کنند، کافی نیست. و با توجه به تبعات بحران کرونا، وضعیت بدتر هم شده است.

پُر واضح است که بی‌ثبات‌کارانی، نظیر صاحبان مشاغل آزاد خویش‌فرما، کارکنان مستقل [freelancers]، و همین‌طور مغازه‌داران، هیچ یک ذیل چتر این اقدامات قرار نمی‌گیرند؛ چرا که هیچ نوع توافق چانه‌زنی جمعی‌ای این افراد را در بر نمی‌گیرد و آن‌ها در صورتی مستقیماً تحت تاثیر بحران ویروس کرونا و قرنطینه قلمداد می‌شوند، که برای مثال هنرمندانی باشند که (معاش‌شان) وابسته به اجراهای زنده و مراد به مردم باشد. تنها برخی کشورها هستند، که (پرداخت‌هاشان) شامل مشاغل آزاد هم می‌شود، کشورهایی مانند سوئد که به این مشاغل ۱۴ روز مرخصی استعلاجی اعطا می‌کنند و نروژ، اسپانیا یا ایتالیا که اینک تصمیم دارند به تمامی مشاغل آزاد و کارکنان مستقل، که ذیل قانون مالیاتی «مالیات بر ارزش افزوده» [Partita IVA] قرار می‌گیرند، ۶۰۰ یورو پرداخت کنند.

از این بدتر، وضع افرادی است که در بخش مشاغل موقتی اقتصاد [gig economy] مشغول به کار هستند. مثلاً در ایتالیا، کارگرانی که در بخش غیررسمی مشغول بوده‌اند، اینک به حال خود رها شده‌اند، از جمله دو میلیون کارگری که پیش‌تر مشاغلی هم‌چون خدمت‌کاری و پرستاری



از سالمندان و کودکان داشته‌اند (۹۰ درصد این افراد را زنان و ۷۰ درصد را مهاجران تشکیل می‌دهند)؛ کارگرانی که در شرایط کنونی به دلیل بازگشت کارفرمایان شان به خانه‌ها و مراقبت‌های شخصی، دیگر نیازی به خدمات شان نیست.

وضعیت در سایر دولت‌های غربی حتا وخیم‌تر از وضعیت اروپای مرکزی است. در ایالات متحده، کارفرمایان عمده از تعطیلی کسب و کارها و پرداخت مرخصی‌های استعلاجی به کارگران شان سر باز زده‌اند. در این کشورها، قیدوبند ساختاری سرمایه‌داری برای انباشت بی وقفه سرمایه، کارگران را با وضعیت دشوار انتخاب بین تخلیه‌ی (محل کار) یا احتمال مردن از گرسنگی مواجه کرده است. بزرگ‌ترین «شرکت‌ها سود را مقدم بر سلامت عمومی می‌دانند»، شرکت‌هایی شامل «مک دونالد» با ۵۱۷ هزار کارگر، «وال مارت» با ۳۴۷ هزار کارگر، «کروگر» با ۱۸۹ هزار کارگر، «مترو» با ۱۸۰ هزار کارگر، «برگر کینگ» با ۱۶۵ هزار کارگر، «پیتزا هات» با ۱۵۶ هزار کارگر، «تارگت» با ۱۵۱ هزار کارگر، «ماربوت» با ۱۳۹ هزار کارگر، «وندی» با ۱۳۳ هزار کارگر، «تاکو بل» با ۱۲۴ هزار کارگر، «دالر جنرال» با ۱۰۹ هزار کارگر، «آپل بی» با ۹۹ هزار کارگر و «دانکن دونات» با ۹۷ هزار کارگر. باید این موضوع را نیز در نظر گرفت، که بنا به «گزارش سلامت اقتصادی خانوارهای ایالات متحده در سال ۲۰۱۸»، که بانک مرکزی ایالات متحده آمریکا در ماه مه ۲۰۱۹ منتشر کرده است، ۴۰ درصد از آمریکایی‌ها قادر نیستند بی آن که قرض کنند، هزینه‌های اضطراری معادل با ۴۰۰ دلار را پرداخت کنند. به عبارت دیگر، نزدیک به نیمی از جمعیت تابعی خانمان شدن فقط یک حقوق فاصله دارند.

دولت ترامپ در آغاز فقط یک برنامه با هدف کمک به طبقه‌ی کارگر را در دستور کار قرار داد. این برنامه عبارت بود از پرداخت مستقیم مبالغی از سوی دولت، که قرار بود تا حداکثر دو هزار دلار برسد. مسلما این برنامه بی ارتباط با میل او برای انتخاب مجدد به عنوان رئیس جمهور نیست. آشکار است، که چرا برای دستیابی به چنین هدفی پرداخت مبالغ نقدی از سوی دولت پسندیده‌ترین شیوه است. پیش‌تر نیز جرج دبلیو. بوش همین راه‌برد را پیش گرفته بود. استیو منوچین، وزیر خزانه‌داری، در هفدهم مارس ۲۰۲۰ اعلام کرد، که چک‌های دور

اول با مبلغ «دست‌کم هزار دلار» باید تا پایان آوریل به افراد پرداخت شود و چک دومی نیز در ماه مه به دست شان می‌رسد. واضح است که چنین مبالغی نمی‌تواند کارگران را قادر سازد که بدون سر کار رفتن، هزینه‌هایشان را پرداخت کنند. هیچ اقدامی نمی‌تواند به خروج طبقه‌ی کارگر از این بحران کمک کند، مگر مرخصی‌های استعلاجی برای تمامی کارگران، به تعویق انداختن سررسید اجاره‌ها، قبوض مختلف، دیون، وام‌های دانش جویی و سررسید بازپرداخت کارت‌های اعتباری (اقدامی که تا به امروز فقط فرانسه، قانونی در این راستا تصویب کرده است). با توجه به همین بستر بود، که برنی سندرز، کاندیدای شکست خورده‌ی ریاست جمهوری، خواستار این بود که ماهیانه به هر خانوار آمریکایی دو هزار دلار پرداخت شود تا کارگران بتوانند در خانه بمانند و از مرگ میلیون‌ها نفر به دلیل همه‌گیری بیماری در ایالات متحده جلوگیری شود.

(از قضا، نکته‌ی آزاردهنده در رابطه با سیاست ایالات متحده و نظام دو حزبی‌اش، این است که ایده‌ی پرداخت مستقیم به تمامی کارگران، پیش‌تر نیز بین رهبری حزب دموکرات رواج داشت و زمانی هم که نانسی پلوسی پیگیری آن را آغاز کرد، این ایده صرفا در رقابت با پرداخت بر مبنای حداقل معاش [means-testing] کنار گذاشته شد؛ اقدامی که بعدتر نیز از سوی چاک شومر، رهبر اقلیت سنا، مجددا تایید شد. اینک، پیشنهاد چنین پرداختی از سوی ترامپ اظهار شده که حال می‌تواند در روز انتخابات در نوامبر، ادعا کند زمانی که دموکرات‌ها کارگران را تنها

گذاشتند، او از آن‌ها حمایت کرده، به رغم این که خود او بود که با کاهش برنامه‌های (تامین) اجتماعی و ایجاد حفره‌ای عمیق در بودجه‌ی دولت - به دلیل کاستن از مالیات شرکت‌ها و کنار گذاشتن نرخ پلکانی مالیات به سود سرمایه و ابرپول داران - بزرگ‌ترین حمله‌ها را به طبقه‌ی کارگر انجام داد.)

در کانادا، دولت محلی دست‌راستی اونتاریو هم عمل کرد بهتری نداشته است. پاسخ آن‌ها نیز به بحران، به جای اعطای مرخصی‌های استعلاجی به کارگران، این بود که برای مرخصی‌های بدون حقوق، شرط ارائه‌ی نسخه‌ی پزشک را حذف کند. در همین حین، در بریتانیا، دولت حزب محافظه‌کار، سرانجام مرخصی‌های استعلاجی را شامل حال تمامی کارگرانی ساخت که - حتا اگر به ویروس مبتلا نیستند- در خودقرنطینیگی قرار دارند. با این حال، با توجه به این که میزان پرداختی دولت فقط ۹۴ پوند در هفته است، مادامی که خبری از تعویق پرداخت هزینه‌های اشاره شده نباشد، افراد کم‌کامان مجبور به کار کردن هستند.

به طور کلی، این اقدامات، یا به واقع، این انفعال نسبی دولت در زمان بحران، طبقات کارگر جهانی را در وضعیتی به شدت آسیب‌پذیر قرار داده است. در مقطع فعلی آشکار شده، که بانک داران، مدیران صندوق‌های پوشش ریسک یا وکلا - یعنی همان کسانی که (مطابق با این شعار معروف) «بزرگ‌تر از آنند، که فرو پاشند»- تضمین‌کننده‌ی نظام مواد غذایی و تدارک خدمات سلامت نیستند، بلکه کارگران مزارع، صندوق‌داران سوپرمارکت‌ها، جمع‌آوری‌کنندگان زباله،



پزشکان، پرستاران، کارکنان خدمات شخصی سلامت و بیک‌ها هستند، که این موارد را تضمین می‌کنند. هم‌چنین، به ویژه، صندوق‌داران سوپرمارکت‌ها هستند که سنگینی بار استرس روانی‌ای را که بحران ویروس کرونا ایجاد کرده، بر دوش می‌کشند؛ آن هم زمانی که خریداران در حال نزاع بر سر ماکارونی، برنج و دستمال توالت هستند و نمی‌پذیرند که نباید گل قفسه‌های سوپرمارکت‌ها را خالی کنند. دقیقاً همین بخش‌های طبقه‌ی کارگر و اعضای خانواده‌ی سالمند یا بیمارشان هستند، که در کنار پیراپزشکان، خدمه‌ی پرواز، ماموران پلیس، آرایش‌گران، کارکنان مهدکودک‌ها، خدمت‌کاران، سرایداران و بسیاری از کارگران تولیدی‌ها، به دلیل قرارگرفتن در معرض بیماری و یا مجاورت‌شان با دیگران در حین کار، آسیب‌پذیرترین افراد در مقابل ویروس کرونا را تشکیل می‌دهند.

علاوه بر این، فقدان مرخصی‌های استعلاجی و تعویق پرداخت قبوض ماهیانه، صاف و ساده بخش عظیمی از کارگران را که نمی‌توانند به دورکاری مشغول شوند، مجبور کرده که برای برنخوردن به مشکل مالی، هر روز سر کار خود حاضر شوند. این وضعیت، مسلماً به این معناست که نه تنها در آینده‌ای نزدیک مسطح شدن منحنی مبتلایان به صورت کلی به خواب و خیال بدل می‌شود، بلکه به ویژه به معنای مخاطره‌ی مرگ برای طبقه‌ی کارگر است؛ چرا که کارگران هستند که در خط مقدم ویروس کرونا قرار دارند. زمانی فردریش انگلس در اثر معروف‌اش درباره‌ی مساله‌ی تهیه‌ی مسکن، اشاره‌ای هم به آینده‌ی ما داشت: «حکومت سرمایه‌داری نمی‌تواند با مصونیت تمام، از خلق بیماری‌های اپیدمیک در میان طبقه‌ی کارگر بهره‌برد. پیامدهای این امر دامن‌گیر خودش هم می‌شود و فرشته‌ی مرگ خشم‌اش را به همان میزان که بر اعضای کارگران نشان می‌دهد، به سرمایه‌داران نیز رُخ می‌نماید.» با این حال، در مقطع فعلی، گرچه (چنین حکمی) از لحاظ نظری صحیح است، اما در عمل صحت ندارد. کارگران هستند که با رفتن به سر کار، خود و اقوام سالمند و بیمارشان را در معرض ابتلا قرار می‌دهند. معمولاً کارگران هستند، که هم فاقد باغ‌ها و عمارت‌های عظیم هستند و هم فاقد منابع مالی لازم برای سفر به مناطق توریستی دورمانده از ویروس، مثل بالی در اندونزی، تا

آب‌ها از آسیاب بیافتند. هم‌چنین، کارگران‌اند که غالباً در شرایطی محدود و تنگ زندگی می‌کنند. بنابراین، همان‌ها هم هستند، که بیش‌تر در معرض استرس، کشاکش زناشویی و خشونت خانگی هستند، یعنی مواردی که تا همین حالا نیز به عنوان عارضه‌ی جانبی وحشت‌ناک وضعیت ایتالیا بروز کرده و گزارش شده است. به علاوه، همان‌ها در حالی که فرزندان‌شان در مهدهای کودک و مدارس نیستند، مجبور به رفتن به سر کار هستند. و بنابراین، نمی‌توانند اقوام سال‌خورده و بازنشسته‌ی خود را از کودکان‌شان دور نگاه دارند. بنا به تمامی این موارد، کارگران هستند که مجبورند انتخاب کنند یا سر کار حاضر نشوند و اخراج شوند، یا به کار خود ادامه دهند و مخاطره‌ی از بین رفتن اقوام سالمندشان را از طریق وارد کردن عفونت به درون خانه یا مبتلا شدن از طریق کودکان به جان بخرند.

پاسفی که طبقات کارگر تا به امروز به این وضعیت داده‌اند

با این حال، طبقات کارگر غربی نیز صرفاً به این وضعیت تحمل‌ناپذیر تن نداده‌اند. اتحادیه‌های کارگری در آلمان موفق شدند، که پرداخت‌های اجباری کوتاه مدت دولتی به کار را از ۷۵ درصد به ۹۷ درصد از درآمد خالص پیشین افزایش دهند. در صنایع غذایی آلمان، یکی از صنایع اصلی با مزدهای پایین که بیش از همه از بحران ضربه خورده است، اتحادیه‌ی ان.گ.گ. [NGG] و طرف کارفرما طرحی را تهیه دیدند برای پرداخت ۹۰ درصد از مزد به صورت کوتاه مدت، که میزان آن از روز نخست ماه مارس ۲۰۲۰ محاسبه می‌شود.

در سایر کشورها، کارگران به اعتصابات یک باره و ناگهانی روی آورده‌اند. در ایتالیا، این دست اعتصابات از کارخانه‌ی فیات گرفته تا صنایع کشتی‌سازی لیگوریا در شمال و کارگران فولاد در جنوب را در بر گرفته است و دولت را مجبور ساخته، که با اتحادیه‌های کارگری وارد مذاکره شوند. در همین حین، در اسپانیا، اعتصابات در کارخانه‌های مرسدس و اویکو رُخ داده‌اند و اتحادیه‌های کارگری در فُولکس واگن نیز از ادامه‌ی تولید سر باز زده‌اند.

و در ایالات متحده نیز، کارگران ماشین‌سازی کارخانه‌ی مونتاژ فیات - کرایسلر در ارتفاعات استرلینگ در میشیگان، هنگامی

که فهمیدند برخی از هم‌کاران‌شان به دلیل کرونا قرنطینه شده‌اند، دست به اعتصاب زدند. ابعاد و پویایی این دست مبارزات کارگری احتمالاً با افزایش شدت بحران ویروس کرونا بیش‌تر خواهد شد. در عین حال، این واقعیت که چنین اقداماتی لزوماً در شرایطی از سر ناچاری اتخاذ خواهند شد، نشان می‌دهد که مسطح شدن منحنی ابتلا به بیماری تا چه اندازه واقعه‌ای نامحتمل است. و به چه ترتیب، احتمالاً خانواده‌های طبقه‌ی کارگر هستند که به طور مشخص از بحران ویروس کرونا آسیب خواهند دید و بخش عمده‌ی سنگینی این بار را بر دوش خواهند کشید.

* منبع: مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از: COVID-19 and the Western Working Classes

با لینک زیر:

www.rosalux.de/en/publication/id/41800/covid-19-and-the-western-working-classes

- اینگار زولتای [Ingar Solty] هم کار ارشد در بخش صلح و سیاست امنیت در بنیاد رُزا لوکزامبورگ است.

یادداشت‌ها:

- پادشاهی میانه نامی است برای چین، که از ترجمه‌ی نام این کشور به زبان چینی، ژون‌گو، گرفته شده است. - Eurostat دفتر آمار کمیسیون اروپا.

برگرفته از: «نقد، نقد اقتصاد سیاسی، نقد بُت‌وارگی، نقد ایدئولوژی»



و بعد از ویروس؟ مخاطرات پیش رو! مقاومت در سال طاعون

برگردان: نسترن امیریان

نولیبرال، بخش فزاینده‌ای از جمعیت جهانی به سادگی برای تولید و توزیع صنعتی، غیرضروری است. در نتیجه، کارگران به بخش خدمات سرازیر شده‌اند و ساعت‌های طولانی و طولانی‌تری را برای بقا کار می‌کنند. حکومت‌ها به جای مذاکره‌ی مجدد درباره‌ی معاهدات صلح بین کاپیتالیست‌ها و کارگرانی که کاپیتالیسم را در طول قرن بیستم سرپا نگه داشتند (۳)، مجدداً به پلیس هر چه سرکوب‌گر وابسته به نوآوری‌های تکنولوژیک برای تحت کنترل گرفتن جمعیت ناراضی تکیه می‌کنند. با وجود این - یا به همین دلیل - ناآرامی‌ها در سال ۲۰۱۹ با قیام‌هایی در هنگ‌کنگ، شیلی، کاتالونیا، لبنان، سودان، هائیتی و ده‌ها کشور دیگر به اوج خود رسیدند و قیام‌های بیش‌تری در سال ۲۰۲۰ پیش‌بینی می‌شود... تا این که ویروس آمد و کارت‌ها را دوباره بر زد.

این وضعیت فرخنده‌ای برای مواجهه با بیماری عالم‌گیر نیست. وقتی مقامات تعداد فزاینده‌ای از جمعیت را با خشونت هر چه شدیدتری به عنوان مزاحمان قابل قربانی شدن در نظر بگیرند، انگیزه‌ی کمی برای زنده نگه داشتن ما دارند. برخی، مانند ترامپ، می‌خواهند اجتماعاتی محصور بر مبنای طبقه، ملیت و قومیت تاسیس کنند و همه را در بیرون دروازه در معرض این خطرات تازه افزایش یافته به امان خدا رها کنند. برخی دیگر امیدوارند، که واسطه‌ی معامله‌ی جدیدی بین حاکمان و مردم با فراهم کردن اندکی ایمنی در ازای اشکال بی‌سابقه‌ی نظارت

از این (وضعیت) سر بر می‌آورد، حتماً گسترش روش‌های خودکامانه باشد؛ در مقابل، ممکن است با خیزش و تحول مواجه شویم.

همان‌طور که مدت‌ها پیش، در قرن دیگری، ادعا کردیم، بین زندگی و بقا تفاوت هست. در مقابله با بیماری عالم‌گیر و چنگال قدرت توتالیتیر هم‌راه با آن، بیایید نه تنها نگران این سؤال باشیم که چگونه جان به در خواهیم برد، بلکه در پی آن چگونه می‌خواهیم زندگی کنیم. «قرن‌ها پیش از این و در هنگامه‌ی گذر از سده‌های میانه، مقررات طاعون نیز سایه‌ی بلندی بر تاریخ سیاسی انداخت. آن‌ها بسط گسترده‌ی قدرت دولتی را به حوزه‌هایی از زندگی بشر نشان دادند، که تا پیش از این هرگز تابع اقتدار سیاسی نبوده است... آن‌ها کنترل بر اقتصاد و حرکت مردم را توجیه کردند؛ نظارت و بازداشت اجباری را مجاز دانستند؛ و جواز قانونی برای هجوم به خانه‌ها و انقراض آزادی‌های مدنی صادر کردند. با استدلال غیرقابل پاسخ اضطرار سلامت عمومی، کلیسا و صداهای قدرت مند سیاسی و پزشکی از این بسط قدرت استقبال کردند. کارزار علیه طاعون نشان از لحظه‌ای در ظهور حکومت مطلقه داشت و به طور کلی‌تر، موجب افزایش قدرت و مشروعیت دولت مدرن شد.» «بیماری‌های همه‌گیر و جامعه از مرگ سیاه تاکنون»، فرانک ام. اسنودن (۲)

بدترین سناریو

به دلیل جهانی‌سازی و اتوماسیون

جامعه‌ی ما چگونه از بحران «کووید ۱۹» بیرون خواهد آمد؟ آیا این بیماری عالم‌گیر به ما نشان می‌دهد که به قدرت دولتی متمرکزتر، نظارت و کنترل بیش‌تر احتیاج داریم؟ تهدیدات علیه ما چیستند و چگونه می‌توانیم خود را برای مقابله با آن‌ها آماده کنیم؟

چند روز پیش، تعداد کشته شدگان ویروس کرونا در نیویورک از تعداد کشته شدگان حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ فراتر رفت. می‌دانیم که هر وقت صاحب‌نظران و سیاست‌مداران از یازدهم سپتامبر یاد می‌کنند، تلاش دارند تا صحنه را برای شوک و دلهره مهیا کنند.

از حملات یازدهم سپتامبر برای توجیه قانون میهن‌پرستی (۱)، شکنجه و فرستادن پنهانی بی حد و حساب افراد برای بازجویی به کشورهایی که نظارت کم‌تری بر قوانین بازجویی دارند، اشغال افغانستان و عراق، استفاده شد. این اقدامات راه را برای فاجعه‌های بعدی، از جمله ظهور دولت اسلامی، هموار کردند. در حالی که ۲۹۷۷ غیرنظامی در یازدهم سپتامبر کشته شده بودند، «جنگ با ترور» متعاقب آن، حداقل صدها برابر آن از غیرنظامیان را به قتل رساند.

اگر مقایسه‌ی یازدهم سپتامبر چیزی را به ما نشان دهد، این است که پاسخ دولت به این عالم‌گیری به مراتب مخرب‌تر از خود ویروس خواهد بود. بیایید خطرات و منطق کسانی را که قصد دارند پاسخ دولتی را به منظور آمادگی برای مرحله‌ی بعدی بحران، قبل از وقوع آن برانگیزند، بررسی کنیم. ضرورتی ندارد که آن‌چه

و کنترل باشند. در ادامه، به هر دوی این پیشنهادها برای چگونگی تثبیت قدرت دولت برای قرن بیست و یکم خواهیم پرداخت.

اگر به نظر می‌رسد، که بسیاری از رادیکال‌ها نسبت به چشم‌انداز تحولات اجتماعی خوش‌بین هستند، تنها به این دلیل است که شرایط کنونی ما آشکارا غیر قابل دفاع شده است، نه چون چیزی به خصوص امیدبخش وجود دارد.

از بسیاری جهات، بدترین سناریو از پیش رودرروی ما است. ربات‌های پلیس از پیش در حال گشت‌زنی در خیابان‌های آفریقای شمالی هستند؛ در حالی که هواپیماهای بدون سرنشین، روستایان ایتالیا را هدف قرار می‌دهند. ویکتور اوربان (۴) در قلب اروپای ظاهراً دموکراتیک عملاً به دیکتاتور مجارستان تبدیل شده است. حکومت اسلام‌هراس هند، ۱,۳ میلیارد نفر را با دستور واحدی در خانه قرنطینه کرده است. در جاوه شرقی، از دستورات «در خانه بمانید» برای پراکنده کردن ساکنانی که از منطقه‌ی خود در برابر معدن طلای مخربی دفاع می‌کردند، اما نه برای توقف عملیات معدن، استفاده شد. از چین تا پرو، بیماری عالم‌گیر به حکومت‌ها بهانه‌ای برای سرکوب خبرنگارانی داده است، که مهار ضعیف بیماری را گزارش می‌کنند. ترامپ از این موقعیت سوءاستفاده کرده است تا عملیات نظامی را در سراسر نیم‌کره‌ی غربی تشدید کند، نه برای این که اذهان از ناتوانی او در مهار ویروس منحرف شود، همان‌طور که برخی از افراد احمقانه تصور می‌کنند، بلکه به دلیل این که ویروس به او فرصت غیر قابل مقاومتی برای پیش برد دستور کار خود داده است. در ایالات متحده، ریسک قرار گرفتن در معرض «کووید ۱۹» صریحاً بر اساس طبقه توزیع شده است. رانندگان بخش تحویل، خواروبار را به برنامه‌نویسان رایانه‌ای می‌رسانند، که هرگز خانه‌هاشان را ترک نمی‌کنند؛ پرستارانی که به درمان بیماران با علایم «کووید ۱۹» گمارده شده‌اند، با خود آیفون می‌برند تا دکترها بتوانند با بیماران فیس‌تایم (۵) کنند، بدون این‌که خودشان در معرض خطر قرار بگیرند.

ما محصور در خانه‌ها مان، پایگاه

مصرف‌کنندگانی اسیر در یک شهر شرکتی هستیم، که توسط آمازون اداره می‌شود، وابسته به شرکت‌های ارتباطی که می‌توانند ما را با یک تلنگر به سویچ از یک دیگر جدا کنند. مقامات امکان ردیابی و کنترل همه‌ی حرکات ما را با گذرنامه‌های مبتنی بر داده‌های سلامتی دارند. اگر چنین برنامه‌ای پیش رفت کند، آن‌ها می‌توانند هم چنین آن را برای کنترل آزادی حرکت بر اساس منزلت حقوقی گسترش دهند و کل جامعه‌ی ما را به زندان تبدیل کنند.

حتا در کشورهایی که «منحنی (شیوع) را مسطح کرده‌اند»، اقدامات اضطراری شامل فاصله‌گذاری اجتماعی و ممنوعیت‌ها برای گردهمایی‌های بزرگ ممکن است تا یک سال دیگر، که واکسن ساخته شود، طول بکشند.

«تا زمانی که واکسن وجود نداشته باشد، ایالات متحده نیاز به سطوح فاصله‌ی اجتماعی به لحاظ اقتصادی فاجعه‌آمیز، وضعیت نظارت دیجیتال با اندازه و دامنه‌ی تکان دهنده، یا ساز و برگ آزمایش دسته‌جمعی با اندازه و مزاحمتی حتا تکان دهنده‌تر دارد.» («من برنامه‌های بازگشایی اقتصاد را خوانده‌ام. ترسناک هستند.» ازرا کلاین (۶))

ما باید صریح و روشن صحبت کنیم، که همه‌ی این‌ها چه معنایی برای جنبش‌های اجتماعی دارند. در کنار ویروس، ما وحشیانه‌ترین تعرض به آزادی خود را حداقل در یک نسل تجربه می‌کنیم. بسیاری از ابزارهای ما برای صیانت نفس جمعی به تجمع در تعداد زیاد بستگی دارد، که ویروس باعث شده است کاری بسیار خطرناک باشد. حتا اگر اواخر امسال، شورش جدیدی طبق الگوی قیام شیلی رخ دهد، مقامات سلامت عمومی آن را خطری اپیدمیولوژیک تلقی کرده و خواستار تحمیل قرنطینه‌ای جدید خواهند شد، که باعث ایجاد شکاف در صفوف ما بین آن‌هایی می‌شود که تمایل دارند به هر قیمتی مقاومت کنند و کسانی که آن را حرکتی غیرمسئولانه برای خطر انتشار ویروس می‌دانند و در نتیجه تسلیم کامل را به آن ترجیح می‌دهند. این امر مشکلاتی جدی ایجاد می‌کند. برخی در حال آزمایش با تظاهرات در خودرو هستند، اما باید طیف بسیار گسترده‌تری

از گزینه‌ها را توسعه دهیم.

در حالی که آن‌ها از بیماری عالم‌گیر برای تحکیم قدرت و پیش‌برد برنامه‌های خود سوءاستفاده می‌کنند، اقتدارگرایان از همه‌ی طیف‌ها نیز از این فرصت برای مشروعیت بخشیدن به مداخله‌ی تهاجمی دولت به عنوان تنها وسیله‌ی موثر برای مقابله با بحرانی مثل «کووید ۱۹» استفاده می‌کنند. ما باید استدلال‌های آنان را بی اعتبار کنیم و مدل‌های قانع‌کننده‌تر و الهام بخش‌تری برای چگونگی واکنش به این بحران ارائه دهیم. دولت - حتا با وجود همه‌ی فن‌آوری‌ها و چابک‌وسان در اختیار خود - نمی‌تواند بدون مقدار مشخصی از مشروعیت ظاهری حکم‌رانی کند. در تغییر قطعی از هویچ به چماق، حاکمان ما وارد قمار خطرناکی می‌شوند.

و خداوند به موسی گفت: «دست خود را به سوی آسمان برافراز تا ظلمات بر زمین مصر بگسترند، ظلماتی که بتوان آن را احساس کرد.»

تکمیل مشکل

بیماری عالم‌گیر تنش‌هایی را مطرح می‌کند، که جامعه‌ی ما را از پیش - تا حد درهم شکستن - بی‌ثبات کرده بودند. بیایید هم‌راه هم نگاهی به آنان بیندازیم:

- بحران مالی

بسیاری از افراد سال‌هاست بحران مالی را پیش‌بینی کرده‌اند. اکنون برای دهه‌ها بدهی به خدمت ادامه‌ی کار اقتصاد - و بیگاری کشیدن از مردم برای آن - در آمده است. اگر تعهدات بدهی را می‌توان با حکم مقننه به حالت تعلیق در آورد یا فسخ کرد، اگر کاپیتالیسم فقط به این دلیل عمل می‌کند که حکومت‌ها به زیان دیگران برای بانک‌ها و شرکت‌ها وثیقه تامین می‌کنند، پس در ساحت نظر باید کل سیستم را زیر سنوال برد. شیوه‌هایی که اقتصاد کاپیتالیستی پاسخ‌گوی نیاز اکثر مردم - برای ایمنی، ضروریات مادی، شادی و دور هم بودن و معنا- نیست، امروز کاملاً در معرض دید قرار می‌گیرند. اما اگر الزامات فاصله‌گذاری اجتماعی و تنگناهای اقتدارگرایانه مانع از این شوند که کسی بتواند بدیل احتمالی را نشان دهد، بسیاری از افراد ممکن است با چسبیدن به گذشته‌ای خیالی از عادی

بودن پاسخ دهند.

- خدمات درمانی

در ایالات متحده، دست رسی به خدمات درمانی از مدت‌ها قبل امتیاز گران قیمتی بوده است. در بسیاری از ایالت‌ها، بیمه‌ی درمانی اوباما (V) هیچ تفاوتی در زندگی فقیرترین مردم ایجاد نکرد. اکنون مشخص است که سلامتی افراد فقیر چگونه می‌تواند بر کُل جمعیت تاثیر بگذارد.

دو پاسخ احتمالی در این باره وجود دارد. یکی این که، جامعه‌ی ما طبق شرایط خودمان و با توجه به اولویت‌ها، منابع را برای رفع نیازهای بهداشتی کُل جمعیت هدایت کند. دیگر آن که،

دستورات «در خانه بمانید»، بی‌خانمان هستند. خشونت خانگی و مسایل مربوط به سلامت روان، در کنار ویروس، به ابعاد همه‌گیری رسیده‌اند.

همه‌ی این‌ها مساله را پُر رنگ می‌کند: خانه چیست؟ آیا املاک و مستغلات است که بتوان با آن سوداگری کرد، یا فضای انزوا یا بخشی جزئی از اموال فئودالیسم پدرسالار («خانه‌ی مرد، قلعه‌ی اوست»؟) یا چیز دیگری است؛ احساس امنیتی که هم بستگی جمعی به وجود می‌آورد، چیزی که بتواند افراد و اجتماعات را به جای جدا کردن از یک دیگر، به هم پیوند دهد؟

- انزوای اجتماعی

غریبه‌ها احساس می‌کنیم. ارزش فضاهای عمومی و معاشرت اجتماعی هرگز بیش از اکنون روشن نبوده است. اگر این فشار ادامه یابد، می‌تواند اثرات مخرب یا رهایی‌بخشی داشته باشد.

اما اگر فاصله‌گذاری اجتماعی به مدت یک سال یا بیش تر به اشکال متنوع ادامه داشته باشد، آیا مردم به آن عادت خواهند کرد، که انبوه جمعیت را ترس ناک بدانند و دچار آگورافوبیا (۹) و اضطراب‌های اجتماعی جدیدی شوند؟ آیا آن قدر به انجام روابط خود در رسانه‌های مجازی عادت خواهیم کرد، که بعد از آن حتا وقتی می‌توانیم به صورت حضوری در کنار هم باشیم، روابط را به شکل سابق ادامه دهیم؟ آیا قدرتی که الگوریتم‌های



اگر به خاطر تمام پلیس‌ها، دوربین‌ها، دادگاه‌ها و زندان‌ها نبود، ما مدت‌ها پیش نظام سیاسی و اقتصادی را که پنین ناهم‌گونی‌های بزرگی در ثروت و قدرت می‌آفریند، برپیده بودیم. اگر این ناهم‌گونی‌ها نباشند، ما مجبور نیستیم که به حاضر شدن در محل کار خود ادامه دهیم، زمانی که کار کردن به معنای قرار گرفتن در معرض ریسک از لحاظ آماري قابل توجه کشته شدن علاوه بر همه‌ی تغییرهای معمول کار دست مزدی است. توزیع نامتوازن منابع و قدرت، فطرتی را که فقر با آن روبرو هستند، افزایش می‌دهد. اما هم پنین این احتمال را افزایش می‌دهد که افراد فقیر، افراد بی‌خانمان و کارگران مجبور شوند کارهایی را ادامه دهند که منجر به ادامه‌ی گسترش ویروس می‌شود.

شرکت‌هایی مانند فیس‌بوک برای شکل دادن به گفت‌وگوی آنلاین دارند، حتا بیش تر از پیش بر آن چه تصورش ممکن است تاثیر خواهد گذاشت؟

- بوم‌شناسی

کاهش خسارات بوم‌شناختی در دوره‌ی قرنطینه‌ی خانگی در چین، در صدر اخبار سراسر جهان بوده است. تاکنون، همه فاجعه‌ی زیست محیطی موجود را چیزی فراتر از کنترل ما می‌دانستند. اکنون واضح است که - اگر تصمیم بخواهیم - می‌توانیم جلوی آن را بگیریم. نه دموکراسی و نه حکومت‌های اقتدارگرا نتوانسته‌اند این موضوع را در اولویت قرار دهند. اما اگر ویروس می‌تواند نابودی بوم‌شناختی را

این بیماری عالم‌گیر، به معنای واقعی کلمه میلیاردها نفر را در خانه‌های خود محبوس کرده - کسانی که اصلا خانه ندارند - اما در بسیاری از موارد تاثیر غیرمنتظره‌ای داشته است: باز کردن خانه به عنوان فضای معاشرت، ایجاد اشکال جدیدی از صمیمیت و تقویت شبکه‌ها. با این حال این معاشرت تقریبا به تمامی مجازی است و به تعداد بسیار کمی از شرکت‌ها و پلاتفرم‌های ارتباط از راه دور بستگی دارد.

در حال حاضر، فاصله‌گذاری اجتماعی فشار زیادی بر افراد وارد می‌کند تا حدی که بسیاری از ما اضطراب مایوسانه‌ای را برای گردهمایی تعداد زیاد، به آغوش کشیدن دوستان خود، و تنه زدن به

طبقه‌ی نخبه، ریسک‌های سلامتی ناشی از جمعیت عمومی را خطری تلقی کند که باید برای حفاظت از افراد ممتاز مدیریت شود.

- مسکن

سوداگری و اعیانی سازی (۸) املاک در سراسر جهان، میلیون‌ها نفر را آواره کرده و مسکن را برای اکثریت مردم غیر قابل دست‌رس ساخته است. جای تعجب نیست، که تقریبا یک‌سوم اجاره نشین‌های آمریکا اجاره‌ای برای ماه آوریل پرداخت نکردند. کسانی که فقط می‌توانند از عهده‌ی زندگی در قوطی کبریت‌های شهری برآیند، اکنون در آن‌ها مانند سلول زندان محبوس شده‌اند؛ دیگران رویارو با

متوقف کند، جنبش اجتماعی غیر قابل کنترل نیز می‌تواند.

- تمامیت‌فواهی

سرکوب مرزها، نظارت دولتی، اقتدارگرایی و خشونت دولت پلیسی پیش از این به سرعت شدت می‌گرفت. مقامات مشغول بازی خطرناک «دو برابر یا هیچ چیز» (۱۰) هستند. در حال حاضر، آن‌ها توجیه قدرت مندی برای غضب قدرت دارند، اما در صورتی که پای خود را از گلیم‌شان فراتر بگذارند، تمام فشاری که ایجاد شده است می‌تواند منفجر شود. آزادی زندانیان از بازداشت گاه‌ها و زندان‌ها تاکید می‌کند، که در وهله‌ی اول اصلا لازم نبود آن‌جا باشند. پلیس خود را به عنوان کسانی که جلوی گسترش ویروس را می‌گیرند، معرفی کرده است، اما بر اساس این منطق، جمع شدن آن‌ها از خیابان نیز امن‌تر خواهد بود. نهایت حماقت است اگر تصور کنید ویروس، دشمنی است که می‌توان با استفاده از ابزار نظامی در «جنگ»، به قول ترامپ، با آن مبارزه کرد. مانند هیدرا، هر ضربه‌ای که نیروهای مسلح به آن بزنند، فقط باعث تقویت آن خواهد شد. این سؤال باقی می‌ماند، که آیا این موضوع درباره‌ی مقاومت ما نیز صادق خواهد بود یا خیر؟

سه برنامه

در تحلیل چهارچوب‌های موجود برای چگونگی پاسخ به بیماری عالم‌گیر، می‌توان گزینه‌های ارائه شده را در سه اردوگاه رقیب ساده‌سازی کنیم: - پیروان مرگ؛ - رسولان بقا؛ و - پارتیزان‌های زندگی؛

- پیروان کاپیتالیسم، یا به بیان دیگر مرگ.

هرگز از این آشکارتر نبوده است، که «زندگی» برای بازار نشان‌گر مرگ برای ما است.

دونالد ترامپ و دیگر بارون‌های قتل، که ما را به سرعت به خاطر نمودارهای گران‌بهاشان به کار برگردانده‌اند، این مساله را به اندازه‌ی کافی روشن کرده‌اند. کاپیتالیسم همیشه کیش مرگ بوده است. ما لحظات تکرارناپذیر زندگی خود را برای دست‌مزد می‌فروشیم. جنگل‌ها را

به خاک اره، هوای تمیز را به دود، آب را به سم می‌کاهیم؛ هم‌چنان که بازار رقابتی سود-محور باعث ثروت مندتر شدن ثروت‌مندان و مفلوک شدن بقیه‌ی ما می‌شود. با این سرعت، ما به زودی به گونه‌های بی‌شماری خواهیم پیوست، که قبلا به سمت انقراض رانده‌ایم.

سؤال تنها این نیست، که آیا ترامپ قبل از این که دانش‌مندان به او اجازه دهند، ما را به بازگشت به کار فراخواند؛ در حال حاضر، هر جایی که کارگران برای پرداخت اجاره‌بها به اجبار مجبورند در معرض خطر «کووید ۱۹» قرار بگیرند، بازار از پیش بر زندگی انسان‌ها اولویت یافته است، دقیقا مانند قبل از عالم‌گیر شدن بیماری.

«خدایا لطفا حتما اگر شده همه‌ی ما را بکش، ولی نمودار را دوباره صعودی کن.» ناسیونالیست‌هایی مانند ترامپ و ماتئو سالوینی (۱۱) ضمن کم‌اهمیت جلوه دادن خطرات بازگشت به محل کار، از این بیماری عالم‌گیر برای پیش‌برد برنامه‌ی بستن مرزها استفاده کرده‌اند؛ با این فرض که مهاجران چینی، آفریقایی و آمریکایی لاتین مسئول گسترش بیماری هستند. در واقع، به نظر می‌رسد که ویروس از اروپا به نیویورک رسید؛ حاملان اصلی احتمالا شامل طبقه‌ی کاسبان جهانی، سیاست‌مداران و افسران پلیس می‌شوند، یکی از تنها گروه‌هایی که مجاز به تجمع گروهی هستند و آزادانه بدون وسایل محافظتی مناسب چرخ می‌زنند.

خواه ویروس کرونا این‌گونه گسترش یابد خواه نه، این‌ها ناقلین ویروس کنترل هستند؛ همان چیزی که ویروس کرونا را چنین خطرناک می‌سازد. اگر به خاطر تمام پلیس‌ها، دوربین‌ها، دادگاه‌ها و زندان‌ها نبود، ما مدت‌ها پیش نظام سیاسی و اقتصادی را که چنین ناهم‌گونی‌های بزرگی در ثروت و قدرت می‌آفریند، برچیده بودیم. اگر این ناهم‌گونی‌ها نباشند، ما مجبور نیستیم که به حاضر شدن در محل کار خود ادامه دهیم، زمانی که کار کردن به معنای قرار گرفتن در معرض ریسک از لحاظ آماری قابل توجه کشته شدن علاوه بر همه‌ی تحقیرهای معمول کار دست‌مزدی است. توزیع نامتوازن منابع و قدرت، خطرانی را که فقرا با آن روبرو هستند، افزایش

می‌دهد، اما هم‌چنین این احتمال را افزایش می‌دهد که افراد فقیر، افراد بی‌خانمان و کارگران مجبور شوند کارهایی را ادامه دهند، که منجر به ادامه‌ی گسترش ویروس می‌شود.

از شوخی روزگار، رند پال (۱۲) «لیبرتارین» نخستین سناتور بود که نتیجه‌ی آزمایش او برای ویروس کرونا مثبت درآمد و بسیاری امیدوار بودند، که ویروس او را یک بار برای همیشه به خاطر تفرعن‌اش مجازات کند. ابتلای او، مانند ابتلای بسیاری از افسران پلیس نیویورک، استعاره‌ای مناسب برای خطری است که آن‌ها برای ما ایجاد می‌کنند. هرگز هیچ خطری وجود نداشت، که رند پال یا بوریس جانسون (۱۳) مجبور شوند بدون دستگاه تنفس مصنوعی بمانند. بی‌دقتی، خشونت و سودآوری آن‌ها، بردارهایی هستند که از طریق آن‌ها ویروس بقیه‌ی ما را در معرض خطر مرگ قرار می‌دهد. «کووید ۱۹» فرشته‌ای انتقام‌جو نیست، که انتقام مردم را بگیرد. آسان است خُرده‌گیر باشیم، وقتی مالیات دهندگان بورژوا که بی‌پروا هزینه‌ی موشک‌های هدایت‌شونده را برای کشتار مردم در عراق و افغانستان می‌پرداختند، از ویروس کرونا وحشت می‌کنند. اما بیابید درباره‌ی مرگ بی‌مبالات نباشیم. هر گونه سوءظنی که در مورد این بیماری عالم‌گیر ابراز کنیم، در نهایت به کارفرمایان و سیاست‌مدارانی خدمت خواهد کرد که قصد دارند خطرات را برای کارگران کم‌اهمیت جلوه دهند و ترجیح می‌دهند ما بمیریم. (۱۴) بله، امسال بیماری قلبی و سرطان افراد بیش‌تری را نسبت به ویروس کرونا خواهد کشت؛ همین‌طور عوارض ناشی از ایدز. اخیرا کم‌تر کسی به میلیون‌ها نفری که در اثر درگیری‌های جهانی کشته و آواره می‌شوند، فکر کرده است؛ اگرچه پناهندگان جزو کسانی هستند، که بیش‌ترین آسیب را از ویروس دیده‌اند. اکثر مردم به هزینه‌های روش زندگی ما، از جمله قتل - خودکشی مداوم کل زیست‌گروه به خاطر تغییرات اقلیمی ناشی از صنعت، عادت کرده‌اند؛ در این زمینه، تمرکز گسترده بر ویروس کرونا کوته‌نظری به نظر می‌آید. اما به جای این‌که خودمان را به تهدید دیگری عادت دهیم، باید دغدغه‌ای را که بسیاری نسبت



به شیوع ویروس کرونا نشان می‌دهند، به تمام مصیبت‌های دیگری که همه به آن چنین عادت کرده‌اند، گسترش دهیم. هر مرگ ناشی از توزیع نابرابر منابع جامعه‌ی ما، فاجعه‌ای بی حد و اندازه است. ما باید به هر کدام به روشی واکنش نشان دهیم، که ساکنان فرگوسن، میسوری، به قتل مایکل براون (۱۵) واکنش نشان دادند. در حالی که کاپیتالیست‌ها قطعاً تلاش می‌کنند تا از تمایز بین «کارگران ضروری»، کسانی که به تازگی بیکار شده‌اند و کسانی که از پیش جایگاهی متزلزل داشتند یا محذوف بودند، برای بازی دادن همگی ما علیه یک دیگر بهره‌برداری کنند؛ ما باید بین کسانی که به خاطر شغل‌شان در معرض خطر قرار

مطابقت یابد.» (چیزی که مقاومت یک کشور را در برابر ویروس کرونا تعیین می‌کند)، فرانسیس فوکویاما (۱۷) عوام‌فریبانی هم چون ترامپ باید با میانه‌روهایی مانند حزب دموکرات رقابت کند، که قصد دارند همان ساختارهای سلسله‌مراتبی را حفظ کنند؛ اما پیشنهاد می‌کنند، که آن‌ها به طرز خردمندانه‌تر و کارآمدتر به کار بسته شوند. از «نیویورک تایمز» گرفته تا ستاینندگان غربی حزب کمونیست چین، بسیاری از اندیش‌مندان با درخواست اقدامات سخت‌گیرانه‌تر سعی در تمایز کردن خودشان از پاسخ‌احمقانه و بی احتیاط ترامپ به ویروس داشتند. آن‌ها پر شورترین طرف‌داران اقدامات تهاجمی نظارت هستند، که در

قدرت است. هر گاه قدرت در دست افراد معدودی متمرکز باشد، چه ارتش نظامی، چه کارگزاران حزب یا مقامات منتخب، ناگزیر منافع خودشان را به منافع دیگران ترجیح خواهند داد. هر حزب حاکم مشتاق به ما می‌گوید، که حکومت آن‌ها بهتر از دیگران خواهد بود، یا این که آن‌ها با قدرت بیش‌تر می‌توانند کارهای خوب بیش‌تری انجام دهند، اما ما باید بهتر بدانیم که به چنین وعده‌هایی اعتمادی نیست. فرانسیس فوکویاما استدلال کرده است، که این که مردم به حاکمان خود اعتماد دارند یا نه، تعیین‌کننده‌ترین عامل در اثربخشی واکنش‌های حکومت به بیماری عالم‌گیر است: «در نهایت، نوع رژیم

افیرا کم‌تر کسی به میلیون‌ها نفری که در اثر درگیری‌های جهانی کشته و آواره می‌شوند، فکر کرده است؛ اگرچه پناهندگان جزو کسانی هستند، که بیش‌ترین آسیب را از ویروس دیده‌اند. اکثر مردم به هزینه‌های روشن زندگی ما، از جمله قتل-خودکشی مداوم گل زیست کره به خاطر تغییرات اقلیمی ناشی از صنعت، عادت کرده‌اند؛ در این زمینه، تمرکز گسترده بر ویروس کرونا کوتاه‌نظری به نظر می‌آید. اما به جای این‌که نمودان را به تهدید دیگری عادت دهیم، باید دغدغه‌ای را که بسیاری نسبت به شیوع ویروس کرونا نشان می‌دهند، به تمام مصیبت‌های دیگری که همه به آن چنین عادت کرده‌اند، گسترش دهیم. هر مرگ ناشی از توزیع نابرابر منابع جامعه‌ی ما فاجعه‌ای بی حد و اندازه است. ما باید به هر کدام به روشی واکنش نشان دهیم...



گرفته‌اند و کسانی که به خاطر بیکاری در معرض خطر قرار می‌گیرند، بین کسانی که نمی‌توانند اجاره‌بها پرداخت کنند و آن‌هایی که در تلاش‌اند تا قسط‌هایشان را بپردازند و کسانی که بس بسیار پیش از این بی‌خانمان بودند، پیوندهایی از هم بستگی معنی‌دار برقرار کنیم. تک تک ما ضروری هستیم.

رسولان تکنوکراسی (۱۶)، یا به بیان دیگر بقا.

«اگرچه ممکن است آمریکا در ابتدا سرعت عمل پایینی داشته باشد، پس از سرعت گرفتن، احتمالاً می‌تواند با ظرفیت‌های بسیاری از حکومت‌های اقتدارگرا، از جمله حکومت چین،

بالا توصیف شد. در عوض، آن‌ها شانس بهتری برای بقا به کسانی ارائه می‌دهند که ترامپ به دست مرگ تسلیم‌شان می‌کند. به راستی آیا این بیماری عالم‌گیر تاکید نمی‌کند، که ما به تمرکز بیش‌تر، نظارت بیش‌تر و حکومت «قوی‌تر» نیاز داریم؟ در واقع، هر شکل از حکومت - از چین و ایران تا ایالات متحده - اطلاعات مربوط به بیماری عالم‌گیر را پنهان کرده و در واکنش به آن تاخیر داشته‌اند، که خطر را برای همه تشدید کرد. در ایران، توجیه این بود که آرامش مردم قبل از انتخابات حفظ شود. در ایالات متحده، این بود که بازار سهام تا حد ممکن ادامه یابد. مشکل این نیست، که مقامات کنترل کافی نداشته‌اند؛ مساله خود تمرکز

مهم نیست، بلکه این که آیا شهروندان به رهبران‌شان اعتماد دارند یا نه و این که آیا آن رهبران بر دولتی لایق و موثر حکم می‌رانند یا نه.» این سخن به شکل آشکار و متمایزی به خطا می‌رود: چه اتفاقی می‌افتد زمانی که اعتماد گسترده به حکومتی «لایق و موثر» وجود دارد، که به صلاح مردم کشورش عمل نمی‌کند؟ برای آنارشیست‌ها پاسخ این مشکل به اندازه‌ی کافی واضح است. تنها چیزی که می‌تواند ما را ایمن نگه دارد، ایجاد وسایل افقی گسترده برای انتقال اطلاعات است، چه آن که مقامات برای ما مناسب ببینند یا خیر - تا بتوانیم سانسور دولتی را که به عنوان مثال، آگاهی عمومی از

همه‌گیری «کووید ۱۹» در چین را به تاخیر انداخت، دور بز نیم- و قادر به اجرای اقدامات خودآیین و مشارکتی خودمان برای بقا، یاری متقابل و صیانت نفس جمعی شویم. اگر برای حل همه‌ی مشکلات خود به حکومت‌های موجود وابسته باشیم، به تایید سیاست‌های خطرناک و خودخواهانه‌ی آن‌ها محدود خواهیم بود؛ در حالی که به اقدامات نارضایت‌بخش آنان برای دست‌یابی به تغییر از طریق ابزار انتخاباتی، مانند کارزار برنی سندرز (۱۸)، امید بسته‌ایم.

بدلیل پذیرش راه‌حل‌های تکنوکراتیک از بالا به پایین، تجلیل از آزادی فردی بر مبنایی منزوی نیست. در عوض، سرمایه‌گذاری انرژی خود برای توانایی پیش‌تر در تبادل اطلاعات بیش‌تر و هماهنگی فعالیت‌ها در سطح بین‌المللی، که آنارشیست‌ها همیشه از آن حمایت کرده‌اند. هماهنگی و مرکزگرایی، دو چیز متفاوت هستند. همان‌طور که دیگران استدلال کرده‌اند، اکثریت اعتبار اقداماتی که باعث به تاخیر افتادن گسترش «کووید ۱۹» شده‌اند باید به افراد عادی اعطا شود، که داوطلبانه در فاصله‌گذاری اجتماعی و سایر اقدامات مسئولانه شرکت کردند، نه به حکومت‌ها. فعالیت‌های داوطلبانه و خود- سازمان یافته، که محرک آن‌ها اخلاق است و نه اجبار، همیشه بهترین نتیجه را می‌دهند. اگر منابع و دانش به‌طور گسترده و یک نواخت به قدر کافی توزیع شوند، مردم بسیار بیش‌تر از هر ارگان تصمیم‌گیری متمرکز دیگری می‌توانند خطراتی را که با آن‌ها مواجه می‌شوند و برای دیگران به وجود می‌آورند، ارزیابی، اولویت‌بندی و رسیدگی کنند.

به‌طور خلاصه، تنها راه اطمینان از تامین نیازهای ما در نظام‌های سیاسی موجود، این است که بتوانیم در صورت عدم موفقیت، به راحتی آن‌ها را بازسازی یا سرنگون کنیم. کنترل متمرکزتر فقط این مساله را دشوارتر می‌کند. این مساله ما را به پرسش مرتب می‌رساند، که در سال‌های پس از پایان بیماری عالم‌گیر، از اهمیت ویژه‌ی برخوردار خواهد بود. آیا به دست آوردن کمی امنیت و ایمنی بیش‌تر، ارزش آن را ندارد که از مقداری از آزادی فردی خود دست بکشیم؟ ما به احتمال زیاد عوام‌فریبانی را از جناح

میان‌رو خواهیم دید، که این معامله‌ی شیطانی را به ما پیشنهاد می‌دهند. بدون آزادی برای سازمان‌دهی و دفاع از خودمان با شرایط خودمان، در خارج و بر خلاف نظم حاکم، نمی‌توانیم از دستاوردهایی که درون آن به دست می‌آوریم، دفاع کنیم. حتا اگر تنها دغدغه‌ی ما این باشد که بقای خود را در حداقلی‌ترین شرایط مادی حفظ کنیم، دست کشیدن از حتا یک اینچ از آزادی‌مان به ما در راه رسیدن به آن هدف کمکی نمی‌کند.

راز آشکار در مورد میان‌روها و تکنوکرات‌ها این است، که بدیلی واقعی برای مستبدان به ما ارائه نمی‌دهند. برنامه‌های آن‌ها همیشه برای تقویت ساز و برگ دولتی است، که سپس مستبدان آن را علیه ما به کار می‌گیرند. ترامپ تمام قدرتی را که او با ما در دفتر اجرایی متمرکز کرده بود، به ارث برد. در پایان، انتخاب میان استبداد وحشیانه یا تکنوکراسی کارآمد، انتخاب کاذبی است.

بیا بید با کلامی درباره‌ی کارشناسان علمی، بحث را خاتمه دهیم. تاکنون، دانش‌مندان پزشکی شاید تنها گروهی از مسئولان باشند که از این فاجعه بدون رسوایی بیرون آمده‌اند. اما خود صنعت پزشکی هیچ‌گاه به نفع تمام بشریت عمل نکرده است. در حالت ایده‌آل، توسعه‌ی دانش علمی باید تلاشی جمعی باشد، که گل نژاد بشر را در بر بگیرد، نه حوزه‌ای که کارشناسان معتبر در آن حقیقت را به همه‌ی افراد دیکته کنند. کاپیتالیسم و نظام‌های اقتدار نهادینه شده، مدت‌هاست در توسعه‌ی مشارکتی دانش دخالت کرده و از دست‌رسی به این فرآیند به وسیله‌ی حقوق مالکیت فردی، انحصارهای نهادی بر اطلاعات و تعیین این که چه کسی به بودجه دست‌رسی پیدا کند، ممانعت به عمل آورده‌اند. انگیزه‌ی سود، که بازار بر پژوهش‌گران تحمیل می‌کند، اولویت‌های آن‌ها را فاسد و در خود فرآیند تداخل ایجاد می‌کند؛ به عنوان مثال، کارکنان مطالعات پزشکی - که برای پرداخت اجاره‌بها، خودشان را به عنوان موش آزمایش‌گاهی اجاره می‌دهند - انگیزه‌ی بیش‌تری از شرکت‌های آزمایش پزشکی، که در پی کسب سود هستند، برای پاسخ‌گویی صادقانه به سنوالات ندارند.

این بیماری عالم‌گیر ارزش رویکردهای بین‌المللی مشارکتی را نسبت به مدل‌های بازار محور نشان داده است. عملاً همه امیدوارند، که دانش‌مندان فراسوی مرزهای نهادی و ملی برای تولید واکسن هم‌کاری کنند. مانند تمام جوانب از زندگی ما، به خودآیینی بیش‌تر، ارتباط بیش‌تر و هماهنگی افقی نیاز داریم، نه سلسله‌مراتب بیش‌تر. تشکیلات پزشکی موجود برای حکم‌رانی بر ما مناسب‌تر از نهادهای سیاسی حاکم نیستند.

- پارتیزان‌های آزادی، یا به بیان دیگر، زندگی،

«در بیماری عالم‌گیری که زندگی را از کاربردهای اجتماعی آن محروم کرده است، زندگی به نظر می‌آید که جامعه را کاملاً تهدید می‌کند.» («اجتماع عالم‌گیری»، نیل ماتا ریس (۱۹))

بقا برای زندگی ضروری است، اما همه‌ی ماجرا نیست. لازم است، ولی کافی نیست. صحبت از بقا به اندازه‌ی کافی ساده است؛ می‌توانیم آن را با اصطلاحات پزشکی تعریف کنیم. از طرف دیگر، صحبت از زندگی ذاتاً جانب‌گیرانه است. وقتی کسی می‌گوید زندگی، همیشه از شیوه‌ی خاص زندگی، مجموعه‌ی خاصی از روابط، عواطف و ارزش‌ها صحبت می‌کند. کسانی که به «زندگی» به نحوی اشاره می‌کنند، که گویا منظور آن‌ها از این کلمه بدیهی است، همیشه نوعی دستور کار در آستین دارند.

هنگامی که حاکمان ما سعی می‌کنند بحث را بر چگونگی اطمینان از بقای ما متمرکز کنند، باید موضوع را به این تغییر دهیم که می‌خواهیم در دنیای پس از این بیماری عالم‌گیر چگونه زندگی کنیم. ممکن است برخی مدل‌های اقتدارگرا وجود داشته باشند، که در واقع بتوانند بقای ما را تضمین کنند. اما هیچ‌کدام نمی‌توانند نوع زندگی مورد نظر ما را ارائه دهند. اگر فقط با حاکمان خود بر سر مشاغل، دست‌مزدها و مراقبت‌های بهداشتی، که برای بقای ما ضروری است، کلنجار برویم، در بهترین حالت ما در نهایت به مسکن تضمین شده در واحدهای یک‌سان قرنطینه، دستبندهای هویت دیجیتالی رمزگذاری شده با داده‌های بیولوژیکی و عضویت مادام‌العمر «نت فلیکس»



برای کرخت کردن احساسات مان و پرت کردن حواس مان از زندگی هایی که دنیای قشنگ نو (۲۰) در مقایسه با آن مثل در جاده (۲۱) به نظر خواهد آمد، خواهیم رسید. این چیزی است که بیش تر تکنوکرات برای عرضه دارند. ما باید رویاهای بزرگتری داشته باشیم. سخن گفتن از آزادی در سال طاعون تقریباً بیهوده است. آزادی مرتبط با آن نوع دلقک‌های مرتجع است، که هنوز وانمود می‌کنند که خود این ویروس نوعی توطئه است. با این حال، همان طور که در بالا گفته شد، بدون آزادی نمی‌توانیم برنده‌ی هیچ گونه بهبودی در کیفیت زندگی خود شویم یا از آن دفاع کنیم. کسانی که قدرت را در دست دارند، هیچ‌گاه به ما خود - تعیین بخشی طبق شرایط خودمان اعطا نخواهند کرد - و بدون آن، ما در ید قدرت آن‌ها هستیم. ما باید تعادل قدرت را تغییر دهیم. امروزه با محرومیت از تقریباً هر چیزی که به زندگی معنی می‌دهد، بسیاری از مردم احساس می‌کنند برای آن‌ها چیزی جز بقا به حداقلی‌ترین معنای بیولوژیک آن باقی نمانده تا به آن چنگ بزنند. به همین دلیل است، که آن‌ها بیش از پیش به تسلیم شدن فکر می‌کنند. ولی اگر این بحران واقعا همه چیز را به پرسش می‌کشد، بیایید برای آن چه واقعا می‌خواهیم بجنگیم.

از پروژهای یاری متقابل و اعتصابات و ایلدکت تا اعتصاب اجاره‌بها و شورش زندان، از پیش تحرکات جسورانه‌ای برای مقاومت در سراسر جهان شکل گرفته‌اند. این تلاش‌ها باید باعث ایجاد شبکه‌هایی شوند، که بتوانند با تمامیت خواهی جدید مقابله کنند و آن را شکست دهند. اهمیت قضیه هرگز از این بالاتر نبوده است. دنبال کردن زندگی به جای بقا، یعنی عمل بدون ضمانت. کسانی که مایل به زندگی کامل هستند، بعضی اوقات باید جان خود را به خطر اندازند. معنا در این جا حتا بیش از ایمنی اهمیت دارد.

چه می‌خواهید؟ آزمایش و درمان رایگان برای «کووید ۱۹» و دیگر مسایل پزشکی؟ توانایی این که با ماشین‌ها در کارخانه‌ی کارفرماتان، به جای خودرو، دستگاه تنفسی بسازید؟ آزاد بودن برای استفاده از امکانات پزشکی در شغل پرستاری خود، برای مراقبت از آن دسته از دوستان

و همسایگان خود، که هرگز نتوانسته‌اند از عهده‌ی تامین مخارج درمانی مناسب برآیند؟ داشتن فرصت برای به خدمت گرفتن مهارت‌ها، منابع و خلاقیت‌تان برای نفع همگان، به جای فرامین بازار؟ از بین بردن فشارهای اقتصادی، که مردم را وادار به پذیرش خطر گسترش ویروس و کمک به تغییرات اقلیمی جهانی می‌کند؟ این که بتوانید بدون مشخص کردن محلات شهرهایی که بازدید می‌کنید، به سرزمین‌های دیگر سفر کنید؟ این که بتوانیم بدون ترس از بیماری عالم‌گیر یا پلیس، آزادانه در جمع‌های جشن جمع شویم؟ در آغوش بگیریم و به آغوش کشیده شویم، کام‌روا شویم؟ خواننده‌ی عزیز، خودتان به این سئوالات پاسخ دهید و بیایید بر اساس شورانگیزترین رویاهامان، جنبشی مشترک بیابیم. ما مصمم برای پایان دادن به تمام کابوس‌ها، در خاتمه‌ی این کابوس به شما در خیابان‌ها خواهیم پیوست.

«ما در تمام این مدت می‌دانستیم که چه چیزی می‌خواهیم، فقط گمان می‌کردیم محال است. چنین نیست. نه تنها ممکن است، بلکه تنها مسیر امن ما به سمت آینده است.»

یادداشت‌ها:

۱- Patriot Act
۲-

Epidemics and Society from the Black Death to the Present, Frank M. Snowden
۳- این «معاهدات صلح» شامل سوسیالیسم دولتی اقتدارگرا در بلوک شرقی، ترکیبی از سازش فوردیستی و شبکه‌های تامینی سوسیال دموکراتیک در ایالات متحده و اروپا و نوید توسعه‌ی اقتصادی در جنوب جهان بود.

۴- Viktor Orbán

۵- FaceTime

۶- Ezra Klein

۷- Obamacare یا لایحه‌ی حفاظت از بیمار و مراقبت مقرون به صرفه.

۸- Gentrification

۹- هراس از مکان‌های باز.

۱۰- Double or nothing

۱۱- Matteo Salvini

۱۲- Rand Paul

۱۳- Boris Johnson

۱۴- الیاس کانتی در «توده‌ها و قدرت» اظهار داشت، که یکی از اصلی‌ترین محرک‌ها برای ایجاد انگیزه در انسان، تمایل به عمر بیش تر از هم سالان خود است. در نگاه اول، این گزاره عجیب به نظر می‌رسد؛ با این حال، در ایالات متحده، جایی که روابط اجتماعی همیشه بر اساس رقابت‌های بی پروا سامان یافته است، مردم اغلب بدبختی دیگران را سود خالصی برای خود تلقی می‌کنند. این راهی برای فهم برخی از لاف‌های شجاعت است، که جوانان با آن چشم‌انداز بیماری عالم‌گیر را در نظر گرفته‌اند که به ویژه افراد پیر و ناسالم را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

۱۵- Michael Brown

۱۶- Technocracy

۱۷-

The Thing That Determines a Country's Resistance to the Coronavirus, Francis Fukuyama

۱۸- Bernie Sanders

۱۹-

The Pandemic Community, Nil Mata Reyes

۲۰- Brave New World اشاره به

داستان دست‌یابی آلدوس هاکسلی.

۲۱- On the Road اشاره به رمان جک کروک.

برگرفته از: وب‌سایت CrimethInc.

لینک مقاله به انگلیسی:

<https://sv.crimethinc.com/2020/04/10/and-after-the-virus-the-perils-ahead-resistance-in-the-year-of-the-plague-and-beyond>



یک تقاضا از مسئولین مترجم سایت‌های اینترنتی

دنیای اینترنت، دنیای عجیبی است! به همان اندازه که امکان تبادل اطلاعات را در گستره‌ی جهان به سهولت و سرعت امکان پذیر می‌کند، اما مرزهای قانون مندی را نیز در هم می‌شکند و به هر چه و مرجع غریبی دامن می‌زند. به ویژه وقتی که صمبیت از کاربرد اینترنت در جایی است، که نه رعایت قانون کپی رایت الزامی است و نه عرف دیگری پاس داشته می‌شود.

برخی از سایت‌های اینترنتی، پاره‌ای از مقالات دفترهای «نگاه» را با مذف لوگو و مشخصات آن بر روی سایت خود قرار می‌دهند. و بعضی دیگر از سایت‌ها نیز، بدون آن که لطف خود را شامل حال «نگاه» کنند و آگهی انتشار دفترهای آن را درج نمایند و یا متا تماسی برای درج این یا آن مقاله‌ی این دفترها در سایت خود بگیرند، گاه متا به فاصله‌ی یکی دو ساعت از انتشار آن‌ها، دست پینی از مقالات «نگاه» را به میل و اختیار فویش روی سایت خود می‌گذارند.

این وضعیت نابسامان و نادرست، ارائه‌ی این توضیح را ایجاب می‌کند که «نگاه» یک نشریه‌ی سوسیالیستی است، که با عطف تومی به ضوابط شناخته شده‌ی فعالیت مطبوعاتی منتشر می‌شود. فرمت اینترنتی دفترهای «نگاه» - که ناشی از ضعف بنیه‌ی مالی برای انتشار چاپی و هم زمان اینترنتی آن، عدم وجود یک شبکه‌ی قانون مند توزیع کتب و نشریات سیاسی و فرهنگی و بازگشت بی دردرس و منصفانه‌ی پول فروش آن‌ها، و مهم‌تر از همه‌ی این‌ها: ضرورت رساندن سریع نشریه به دست فعالین جنبش کارگری در ایران است- ذره‌ای از بار این ضوابط نمی‌کاهد و استفاده‌ی غیر مجاز و بعضا غیر اصولی (مذف لوگو و مشخصات) آن را فراهم نمی‌آورد. در همین مدت، اما برخی دیگر از سایت‌های اینترنتی بدون هیچ گونه ارتباطی با «نگاه»، با اعلام انتشار و درج جلد هر دفتر «نگاه»، به ابتکار خود به آن لینک داده‌اند، و ضمن رعایت ضوابط فعالیت مطبوعاتی، این امکان مناسب را هم برای مراجعه کنندگان به سایت‌های خود به وجود آورده‌اند که با مجموعه‌ی مقالات این دفترها آشنا و خواندن یکی یا چند یا همه‌ی این مقالات را به تشفیص خود انتخاب نمایند. ضمن تشکر فراوان از به کارگیری این روش اصولی، از مسئولین مترجم آن سایت‌هایی که به طور غیر مجاز به درج مقالاتی از دفترهای «نگاه» مبادرت می‌کنند، تقاضا می‌کنیم که بر ما منت بگذارند و به دفترهای «نگاه» لینک بدهند. به این ترتیب، نه فقط به یک تلاش جمعی برای انتشار یک نشریه‌ی سوسیالیستی احترام گذاشته می‌شود؛ نه فقط امکان مناسبی برای مراجعه کنندگان به این سایت‌ها برای خواندن مقاله یا مقالاتی از دفترهای «نگاه» به تشفیص خود فراهم می‌گردد؛ که کمک ارزنده‌ی نیز به دفترهای «نگاه» برای شکستن سانسور جمهوری اسلامی در پخش گسترده‌ی یک نشریه‌ی سوسیالیستی می‌شود.

«نگاه» یک نشریه‌ی سوسیالیستی و حاصل یک کار جمعی است، آن را مثله نکنید! و به مثله شدن آن هم اجازه ندهید!

نگاه

دفتر سی و پنجم

پاندومی کرونا، سرمایه داری

و جامعه‌ی بشری!

چه خواهد شد؟ چه باید کرد؟

مدیر مسئول و سردبیر: بیژن هدایت
همکاران: لیلا دانش، حسن آزاد، ناصر پایدار، فرهاد بشارت، سیوس بینا

طراح و صفحه آرا: نیما برومند

تلفن:

(46) 733 - 10 83 17

آدرس:

Negah
Box 523
101 30 Stockholm
Sweden

آدرس سایت الکترونیک:

www.negah1.com

آدرس پست الکترونیک:

negah1@hotmail.com

info@negah1.com

ISBN 1403-8471

مسئولیت مقالاتی که در «نگاه» درج می‌شوند، با نویسندگان آن‌هاست. تنها مطالبی که با نام «نگاه» امضا شده باشند، مبین نظرات رسمی نشریه هستند. مسئولیت نظرات و سیاست رسمی «نگاه»، تماما، با سردبیر است.

NEGAH

JOURNAL OF NEGAH RESEARCH CENTRE, ISSUE 35, AUGUST 2020

Editor: *Bizhan Hedayat*

Contributors to this issue: *Leila Danesh, Hassan Azad, Naser Paydar, Farhad Beshart, Cyrus Bina,*

Table of Contents:

Corona pandemic, capitalism and human society!

- * Editor's note *Bizhan Hedayat*
- * Interview with Leila Danesh, Hassan Azad, Naser Paydar, Farhad Besharat about: Capitalism and Corona pandemic
- * The Coronavirus Crisis, Anatomy of Universal Conquest, and the Menagerie of Traditional Left *Cyrus Bina*
- * Capitalist agriculture and Covid-19: A deadly combination *Rob Wallace*
- * The Coronavirus Crisis Is a Monster Fueled by Capitalism *Mike Davis*
- * Earth reorganization after the global coronavirus epidemic: Three geopolitical hypotheses *Philip S. Globe*
- * Covid-19 and the Western Working Classes *Ingar Soly*
- * "Democracy" in the Corona test! *Samuel Hayat*
- * And After the Virus? The Perils Ahead *CrimethInc*
- * The Lessons of the Italian coronavirus crisis for the workers of the world *Fred Weston*